

# ایات عربی کلیله و دمنه

حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب



دکتر محمد حسن تقیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

# ابیات عربی کلیله و دمنه

حرکت‌گذاری دقیق، ترجمه،  
معانی واژگان و ترکیب  
(با ذکر نام شاعران)

تألیف :

دکتر محمد حسن تقیه

تفیه، محمد حسن، ۱۳۴۲-

[کلیله و دمنه . شرح]

ایيات عربی کلیله و دمنه: حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب (با ذکر نام شاعران)،

[ترجمه نصرالله منشی]: تالیف محمد حسن تفیه . - قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۱.

(۳۸ ص). - (انتشارات دانشگاه قم: ۲۲۸)

عربی - فارسی

ص.ع. به عربی: ایيات کلیله و دمنه العربیة: التاصیل، التشكیل....

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیما (فهرست نویسی پیش از انتشار)

ISBN: 964-94122-5-۵ ریال ۱۲۰۰

کتابنامه: ص. [۲۲۴]-[۲۰۰]

۱. شعر عربی . - - قرن ۶ - تاریخ و نقد. ۲. کلیله و دمنه - - نقد و تفسیر. الف. نصرالله منشی، نصرالله بن محمد، قرن ۶، مترجم، ب. دانشگاه قم. ج. فروضت: انتشارات دانشگاه قم؛ ۲۸. د. عنوان. ه. عنوان: کلیله و دمنه. شرح.

ت ش/ ۶۶۷ ک ۸۲۳ فا ۸

PIR ۰۹۲ / ۱۶۷



### انتشارات دانشگاه قم

(۳۸)

#### ایيات عربی کلیله و دمنه

مؤلف : دکتر محمد حسن تفیه

صفحه آرا : محمد علی محمدی

چاپ و صحافی: سپهر

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۱۲۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۴۱۲۲-۵-۵ ISBN: 964-94122-5-5

آدرس: قم، بلوار امین، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، کد پستی ۳۷۱۶۵

تلفن ۰۲۶۸ ۲۹۲۳۱۱



تقدیم به:

پدر ذحمت کش،  
فداکار و شاعرم که  
سایه اش بر سو ما مستدام باد.

مكتبة لسان العرب

[www.lisanarb.com](http://www.lisanarb.com)

[lisanerab.com](http://lisanerab.com)

رابط بدیل

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

آثار و شاهکارهای ادبی جهان، یکی از وسائل ارتباط معنوی میان خوانندگان و نویسندها می‌رسد. برخی از آنها در برخی از تاریخ شهرت یافته، سپس به مرور زمان به فراموشی سپرده شده‌اند. کلیله و دمنه نه تنها چنین نبوده، بلکه با گذشت زمان بیشتر مورد توجه مخاطبان و خوانندگان قرار گرفته است. کلیله و دمنه معروف‌تر و مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی و شرح داشته باشد، به ویژه اینکه نامداران ادب ایران، همچون: استادان مرحوم عبدالعظیم فریب و مجتبی مینوی، به تصحیح، شرح و... آن پرداخته‌اند ولی برای هرچه بیشتر آشکار شدن لطفات و زیایی‌های پیدا و پنهان کلیله و دمنه بر آن شدم تا به ترجمه سلیس و روان، شرح واژگان، ذکر منابع، حرکت گذاری دقیق و ترکیب ایات آن پردازم. بنابراین ضمن احترام به بزرگان فرهنگ و ادب، امیدوارم خوانندگان محترم به ویژه همکاران معظم و دانشجویان محترم - در صورت وجود هرگونه اشتباهی - به طریقی آن را به مؤلف منتقل کرده، تا در چاپ‌های بعدی منظور گردد.

والله الموفق

محمد حسن تقیه

خواننده محترم، لطفاً پیش از مطالعه این کتاب به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف - ابتدا، خود بیت، سپس سراینده، معانی واژگان، ترجمه و ترکیب آن  
آمده است؛

ب - علامت " / " نشانه این است که بنا به ضرورت، برخی موارد تجزیه  
کلمه آمده، سپس به ترکیب آن پرداخته شده است؛

ج - بیشتر شاعران ایات، بر اساس کلیله و دمنه، به اهتمام استاد محمد  
روشن تنظیم شده است؛

د - عبارت "الشاعر السابق" به منزله آن است که شاعر بیت، همان شاعر  
بیت قبلی است؛

ه - "مجھول" به مثابه ناشناخته بودن شاعر آن بیت است، زیرا علی رغم  
تلاش لازم، شاعر آن بیت، شناخته نشد؛

و - «کما تقدّم» به معنای آن است که آن کلمه، در همان بیت، تجزیه یا  
ترکیب شده است؛

ز - ممکن است کلمه ای ترکیب های مختلفی داشته باشد که تلاش  
شده است، دقیق ترین آن منظور گردد؛

ح - معانی واژگان بر اساس بیت، آمده است.



١- فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا  
لِمَنْ يُعْطِي إِذَا شُكِرَ الْمَزَائِيَا  
الخَيَاطِ الغَرْنُوْيِ

يعطي : عطا مى كند، مى بخشد

حمدأ : بسيار ستايش کن

المزايا(ج المريّة) : فضيلت، بيشتر

کسى را که چون سپاس گفته شود، بيشتر بخشد، بسيار بسيار ستايش کن.

فَ : حرف حسب ما قبلها

حمدأ : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف وجوباً تقديره : احمد حمدأ)

ثم : حرف عطف للترتيب

من : جار و مجرور متعلق ب : حمدأ

يعطي : فعل فاعله ضمير هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو  
المستتر فيه

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان او مفعول فيه  
منصوب محالاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : يعطي

شُكِرَ : فعل الشرط نائب فاعله ضمير هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محالاً

المزايا : مفعول به منصوب تقديرأ لفعل "يعطي"



٢- وَ تَبْلِيغًا تَحِيَّاتِي إِلَى مَن  
يَشْرِبُ فِي الْعَشَابَا وَ الْغَدَائِيَا  
الشاعر الساقي

تَبْلِيغًا : رساندن	تَحِيَّاتٍ (جِئْهَة) : درود و تحية
يَشْرِبُ : مدينة النبي (ص)	الْعَشَابَا (جِئْهَة) : شامگاه
الْغَدَائِيَا (جِئْهَة) : صبحگاه، پگاه	

شامگاهان و سپیده دمان ، درود و تحیت مرا به کسی که در مدینه (مدفون) است،  
بسیار برسان .

وَ : حرف عطف

تَبْلِيغًا : مفعول مطلق منصوب (عامله مخدوف تقديره : بلغ )

تَحِيَّاتٍ : مفعول به منصوب تقديرأً لشبيه فعل "تَبْلِيغ"

إِلَى : حرف جرَّ ي : مضاف اليه مجرور حلاً

مَنْ : اسم موصول عام / مجرور حلاً

إِلَى مَنْ : جار و مجرور متعلق ب : تَبْلِيغًا

بِ : حرف جرَّ

يَشْرِبُ : مجرور بالفتحة.

يَشْرِبُ : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف، شبيه الجملة عائدها : ضمير "هو" في العامل  
المخدوف

فِي الْعَشَابَا : جار و مجرور ، متعلق ب : شبيه فعل تَبْلِيغًا

وَ : حرف عطف

الْغَدَائِيَا : معطوف و مجرور بالتبعية من المعطوف عليه(الْعَشَابَا)



من المدح الكرام و الصفايا  
الشاعر السابق

٣ - سلام مشوق يهدي اليه

يهدي : تقديم مى دارد	مشوق : آرزومند
الكرام(ج الكرام) : پسندیده	المدح(ج المدحة) : ستایش
الصفايا(ج الصفي) : خالص، برگزیده، ناب	

...سلام آرزومند را که پسندیده ترین و نابترین ستایشها را به او هدیه می کند.

سلام : بدل منصب من المبدل منه : تحيات (في البيت السابق)	
مشوق : مضاف اليه مجرور معلقاً	
يهدي : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية من	
منعتها : مشوق	
إليه : جاز و مجرور متعلق ب : يهدي	المدح : مجرور بحرف جار
من المدح : جاز و مجرور متعلق ب : يهدي	
الكرام : مفعول به منصب	و : حرف عطف
الصفايا : معطوف منصب تقديرأ	



و للذائنة إذ ذاك في أشغال  
كحبش بن زيد الأسدى

٤ -قاد الجياد لخمس عشرة حجة

قاد : فرماندهی کرد، رهبری کرد	الجياد(ج الجياد) : اسب تدر و
خمس عشرة : پانزده	لدات(ج لدة) : همسال، همزاد
الحججة : سال	الأشغال(ج الشغل) : بازی، سرگرمی، مشغولیت

در پانزده سالگی سواران را فرماندهی می کرد ، در حالی که همسالانش ، سرگرم بازی های کودکانه خود بودند.

**قاد** : فعل ماضی فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**الحياء** : مفعول به منصوب

**حجّة** : تمييز عدد منصوب

**لدات** : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "هو" في "قاد"

**ه** : مضارفُ اليه مجرور محالاً

إذ : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً، متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة ، خبر مرفوع  
محالاً «لدات»

**ذاك** : مبتدأ مرفوع محالاً والجملة اسمية ، مضارفُ اليه مجرور محالاً

**في الأشغال** : جارٌ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محالاً



**٥-قَعْدَتْ بِهِمْ هِمَائِهُمْ وَسَمَّتْ بِهِمْ الْمُلُوكِ وَسُورَةُ الْأَبْطَالِ**  
الشاعر السابق

**قعدت** : آنان را فرونشانید

**همات (ج همة)** : پیژن فرتوت، همت (در اینجا، تبلی و کم توجهی)

**سمت** : بلند گرانید، بالا برد

**هم (ج همة)** : همت، قصد، اراده

**سورة** : دلاوری

**الملوك (ج الملك)** : پادشاه

**الأبطال (ج البطل)** : دلیر، شجاع

کم همتی (کم توجهی) دوستان، آنان را زمین گیر کرد؛ در حالی که همت های پادشاهان و نشان دلاوری قهرمانان، وی را بالا برد.

قعدت : فعل ماضٍ (متعد بحرف الجر) فاعله "هَمَّاتْ" والجملة فعلية  
 هم : مجرور بحرف الجار محلًا في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى  
 هَمَّاتْ : فاعل مرفوع  
 و : حرف عطف

سمت : فعل ماضٍ (سمى، يسمى / متعد بحرف الجر)، فاعله "هم" والجملة فعلية  
 به : مجرور بحرف الجار محلًا في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى  
 هم : فاعل مرفوع

سورة : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف عليه "هم"



٦-ما مَحَى أثَرَ العِصَيَانِ صَارِمُهُ  
 وَإِنَّمَا الْعَارُ عَنْ وَجْهِ الرَّزْمَانِ مَحَى  
 البحترى

محى : دور کرد، نابود ساخت، زدود	العصيان : سرکش، نافرمان
صارم : شمشیر بران	وجه الرزمان : صفحه روزگار، روی جهان
شمثیر برندہ او نشانہ سرکشی و نافرمانی را از بین نبرد، بلکه، فقط عیب و	
ننگ را از صفحه روزگار زدود.	

ما : حرف نفي

محى : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر، فاعله "صارم" والجملة فعلية	صارم : فاعل مرفوع
أثر : مفعول به منصوب	عن وجهه : جاز و مجرور متعلق ب : محى
إنما : مركب من "إن" حرف مشبه بالفعل و "ما" حرف الكافة و "إنما" : أداة حصر	العار : مفعول به مقدم منصوب
محى : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية	



فَرَادَ لَمَّا اقْتَفَى آثَارَهُ شَرْفَا  
مَعْنَى الْأَيْمَانِ، مَعْوِلُهُ  
 آثَارُهُ ذُولَرُمَّة

٧- أَلْفَى أَبَاهُ بِذَالِكَ الْكَسْبُ مُكْتَسِبًا  
مَعْنَى مَنْوَلَرِ  
مَعْنَى كَسْبَهُ

أَبَاهُ : پدر

أَلْفَى : یافت

اقْتَفَى : پیروی نمود

الْكَسْبُ : کسب و کار

آثَارُهُ (أَثْر) : نشان، رذپا

زَادَ : بیافزود، اضافه کرد

پدرش را دید که به آن حرفه می پردازد؛ چون کام بر جای پدر نهاد، بزرگی و سربلندی را افزون کرد.

أَلْفَى : فعل یقین مبني على الفتح المقدر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أَبَاهُ : مفعولٌ به منصوب بالألف

ه : مضارٌّ إليه مجرور محلاً

بِذَالِكَ : جارٌّ و مجرور، متعلق بـ :

الْكَسْبُ : عطف بیان مجرور

فَ : حرف نتيجة

زَادَ : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

لَمَّا : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلق بـ :

جواب الشرط المذوق، تقديره : فزاد شرفاً

اقْتَفَى : فعل ماضٍ شرط (من باب افتعال) مبني على الفتح المقدر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

آثَارَ : مفعولٌ به منصوب لفعل "اقتفي"

شَرْفَاً : مفعولٌ به منصوب لفعل "زاد"



وَبَسْوَجَيْفَةَ كُلُّهُمْ أَخْيَارٌ  
بَسْلَا مَعْنَى حَمِيمٍ  
جَهْوَلٌ

٨- إِنَّ الْحَيَّارَ مِنَ الْقَبَائِلِ وَاحِدٌ

**الخيار (جَ الْخَيْر)** : برتر، برگزیده تر، نیک      **أَخْيَار (جَ خَيْر)** : نیک، برگزیده

بی تردید، در هر قبیله ای، فقط یک نفر نیک و برگزیده است؛ در حالی که بنو حنیفه، همگی نیک و برگزیده اند.

**إنْ** : حرف مشبهه بالفعل

**الخيار** : اسم "إنْ" المنصوب والجملة اسمية

**من القبائل** : جاز و مجرور، متعلق ب : واحد واحد : خبر مرفوع

و : حرف حالية

**بنو** : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية حالية، صاحبها : الخيار، رابطها : و

**حنيفه** : مضاف اليه مجرور بالفتحة

**كلُّ** : مؤكّد معنوي، مرفوع بالتبعية من مؤكّده : بنو

**هم** : مضاف اليه مجرور محال

**أَخْيَار** : خبر مرفوع



**مَمَالِكَ الْرُّومِ وَالْأَتْرَاكِ وَالْعَرَبِ**

أبو المعال

**٩- إِنَّا نَحْرِزُ بِالْأَسِيفِ مُضْلَّةً**

**نَحْرَزُ** : بدبست می آوریم

**الْأَسِيف (جَ السَّيْف)** : شمشیر

**مُضْلَّة** : برهنه، آخرته

**مَالِك (جَ مُلْكَة)** : سرزمین، دیار

بی تردید، به زودی با شمشیرهای برهنه و آخرته، سرزمینهای روم و ترک و عرب را به سیطره خود در می آوریم ...

**إِنَا** : حرف مشبهه بالفعل أصله (إنـا، قد حذفت التسون للسهولة في القراءة) "نا" اسم

**لَ** : حرف ابتداء (مزحلقة)

"إنْ" المنصوب محالاً و الجملة اسمية

**نحرزُ** : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ، خبر مرفوع حلاً  
**بالأسياf** : جارٌ و مجرور متعلق بـ **: نحرزُ**  
**مصللة** : اسم مفعول / حال مفردة منصوبة صاحبها : **الأسياف**  
**مالك** : مفعول به منصوب



١٠ - **حتى يكون لنا الدنيا بأجمعها**  
**محمية بين موروثٍ و مكتسب**  
**الشاعر السابق**

**موروث** : به ارث رسيده  
**مكتسب** : بدست آمده

تا سراسر گيتي - آنچه از پدر انمان به ارث رسيده، و يا خود بدست آورده اييم -  
 زير چتر حمایت ما قرار گيرد.

**حتى** : حرف جرٰ

**يكون** : فعل ناقص مضارع منصوب بـ "أن" المقدرة اسمه "الدنيا" والجملة فعلية ، مصدر مؤوى  
**تقديره** : "الكون" مجرور بحرف جارٰ و "حتى الكون" : جارٰ و مجرور متعلق بـ **: نحرزُ**  
**(في البيت الماضي)**  
**لنا** : جارٰ و مجرور ، متعلق بـ **: محمية**

**الدنيا** : اسم كان مرفوع تقديرأً  
**بـ** : حرف جرٰ

**أجمع** : اسم مجرور لفظاً ، مرفوع على أنه تؤكيد "الدنيا" في المعنى

**ها** : مضاف اليه مجرور حلاً  
**محمية** : خبر كان منصوب

**بين** : مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلق بـ **: "محمية"**

**موروثٍ** : مضاف اليه مجرور



يُعْطِرُ <sup>يُعْطِرُ</sup><sub>مَعْوِلٍ</sub> العَرَاقَ إِلَى مِصْرَ  
بِعَذْنَوْرٍ <sup>بِعَذْنَوْرٍ</sup><sub>مَعْوِلٍ</sub>  
بِجَهْوَلٍ

١١- بِغَزْنَةَ قَدَ الْقَى عَصَاهُ وَصَبَّتُهُ  
بِغَذْنَوْرٍ <sup>بِغَذْنَوْرٍ</sup>

قد ألقى : اقامت گزیده است، انداخته است

صبت : آواز، شهرت

يعطر : خوشبو می گرداند

در غزنهين اقامت گزیده، در حالی که آوازه و شهرت وی، عراق تا مصر را خوشبو گردانیده است.

بغزنة : جار و مجرور متعلق ب : ألقى

غزنة : مجرور بالفتحة

قد : حرف تعييق

ألقى : فعل ماض (من باب إفعال) مبني على الفتح المقدر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

عصا : مفعول به منصوب تقديرًا

وَ : حرف حالية

صبت : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية صاحبها : ضمير "ه" في عصاه، رابطها : "و"

يعطر : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

خبر مرفوع محالاً

ما : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محالاً

بين : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : محذف شبه الجملة، صلة عائدها :

ضمير هو في المتعلق

إلى مصر : جار و مجرور بالفتحة متعلق ب : ممحوف



١٢-النَّاسُ أَكِيسُ مَنْ أَنْ يَدْحُوا رِجَالًا  
 حَتَّىٰ يَرَوْا عَنْهُ آثَارَ إِحْسَانٍ  
 مَعْزَزٌ  
 بِجَهْوَلٍ

الناس : مردم	أَكِيسُ : زیرک تر، باهوش تر
أن يدحوا : يستایند	رِجَالًا : مردی را
حتى يروا : تا اینکه بیینند	عَنْهُ : نزد پیش
إحسان : نیکوکاری	

مردم، زیرک تر و باهوش تراز آئند که مردی را بستایند، مگر اینکه نشانه های نیکوکاری را در او ببینند.

الناس : اسم جمع / مبدأ مرفوع والجملة اسية  
 من : حرف جر  
 أَكِيسُ : خبر مرفوع  
 أن يدحوا : فعل منصوب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مسؤول تقديره : "مدحهم" مجرور محلاً من مدحهم : جاز و مجرور متعلق ب : أَكِيسُ  
 حتى : حرف جر  
 رِجَالًا : مفعول به منصوب  
 يَرَوَا : فعل منصوب ب "أن" المقدّرة، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مسؤول  
 تقديره : "رؤيتم" مجرور محلاً حتى رؤيتم : جاز و مجرور متعلق ب : أن يدحوا  
 عند : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : يروا  
 آثَارَ : مفعول به منصوب  
 هـ : مضاف اليه مجرور محلاً



مَفْرُوشَةٌ  
 بِهَا  
 وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَىٰ سَهْرَ اللَّيَالِي  
 أَسْمَ شَرْطَهُ تَقْبِيرٌ، تَحْرِيرٌ صَنْبَرٌ  
 المُتَبَّلِ

١٣-بِقَدْرِ الْكَدْ تُكْتَسِبُ الْمَعَالِي  
 فَمَجْمُولٌ نَادِيَ مَاءِلٌ

الکدَ : رنج و عذاب	قدرِ : اندازه
العلیَ : مقام بلند	المعالی(ج المعالة) : بلند، شرف، والا مقام
اللیالي(ج اللیل) : شب	سهرَ : بیداری کشد

جایگاه بلند و والا مرتبگی به اندازه رنج و زحمت بدست می آید، هر کس بلندمرتبگی خواهد، شبها بیداری کشد.

بقدرِ : جارَ و مجرور متعلق ب :	نکتب
نکتبُ : فعل مضارع (من باب افعال)، مبني للمجهول، نائب فاعله المعال والجملة فعلية	
المعالِ : نائب فاعل مرفوع تقديرًا	و : حرف عطف
مَنْ : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية	
طلبَ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجواباً محلاً فاعله ضمير هو "المستتر فيه جوازاً" والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً	
العلیَ : مفعولٌ به منصوب تقديرًا	
سهرَ : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجواباً محلاً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً	
والجملة فعلية	
اللیاليِ : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق ب :	سهر



نَاجِيَةُ الْمُنْجَيِّو  
يَغْوِصُ الْبَحْرُ مِنْ طَلَبِ الْلَّائِي  
مَاءِ الْمَرْفُعِ بِعَوْنَى  
جَهَنَّمُ الشَّاعِرِ السَّابِقِ

۱۴- تَرُومُ العَزَّ ثُمَّ تَنَامُ لَيْلَا

العزَّ : عزّت و بزرگی	ترومُ : می خواهی، طلب می کنی
يغوصُ : زیرآب می رویم، باید غوص نماید	تنامُ : می خوابی
اللَّائِي(ج اللَّؤْلُوْق) : مروارید، در	البحرُ : دریا

عزت و بزرگی می خواهی، در حالی که شب می خوابی، هر که مروارید بخواهد.  
باید در دریا زیر آب برود.(هر که طاووس خواهد، جور هندوستان کشد.)

تروم : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
العزّ : مفعول به منصوب  
ثم : حرف عطف للترتيب

تمام : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة  
ليلاً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : تمام

يغوصُ : فعل مضارع فاعله "من" والجملة فعلية  
البحرَ : منصوب على نوع الخافض

منْ : اسم موصول عام /فاعل مرفوع محلاً

طلبَ : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها ضمير  
هو في الفعل

اللالي : مفعول به منصوب



١٥- فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فَرَقَ إِبْرَاهِيمَ  
مَرْءَةً، جَانَهُ ابْرَاهِيمُ مَعْنَى  
فَعَلَّهُ  
عَلَى سَرِيرِهِ مَسَاجِدَ الْمُسْلِمِينَ،  
كَمْ كَثُرَتْ الْمُسْلِمُونَ، يَا لَهُمْ

اسم استثناء) - مذاهدة من  
وَأَيُّ تَعْيِمٍ لَا يُكَدِّرُونَ الْدَّهْرُ  
وَهُنَّ مُؤْمِنُونَ كُلُّهُمُ الْمُسْلِمُونَ، يَا لَهُمْ  
كَمْ كَثُرَتْ الْمُسْلِمُونَ، يَا لَهُمْ

أعضاء : روشن کرد

نعمیم : نعمت

الدھر : روزگار

زمانی که سپیده سرزد ، میان ما جدایی انداخت . کدام نعمت است که روزگار آنرا  
تیره و تار نمی سازد!

**ف** : حرف حسب ما قبلها

**لما** : اسم دائم الإضافة (متضمن معنى الشرط) / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلقاً

**ب** : جوابه "فرق"

**أضاء** : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله الصبح والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور

الصبح : فاعل مرفوع محلاً، مفعوله مخذول لوضوحة

**فرق** : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية

**بين** : ظرف مكان أو مفعول فيه، منصوب، متعلق بـ **فرق**

**نا** : مضاف اليه مجرور **محلاً** و : حرف عطف

**أيُّ** : اسم استفهام، مشغول عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو **أيُّ** : مفعول به مقدم منصوب

**لايكتدرُ** : فعل مضارع منفي، فاعله الدهر **نعميم** : مضاف اليه مجرور

والجملة فعلية (إذا اعتبرنا **أيُّ** مبتدأ). خبر مرفوع **محلاً**

**الدهر** : فاعل مرفوع **هُ** : مشغول به، مفعول به منصوب **محلاً**



**١٦-أبداً تستردُ ما تَهَبُ الدُّنْيَا**

الشاعر السابق

**أبداً** : هيشه

**تستردُ** : بازيس می گيرد

**هَبُّ** : می بخشد

**ياليتَ** : ای کاش

**جُود** : جود، كرم، بخشن

**بُخْل** : بخل، خسیسی

همیشه، دنیا هرچه را ببخشد، باز پس می گیرد، پس ای کاش، جودش بخل می بودا

ابداً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : تسترداً

تسترداً : فعل و الجملة فعلية

ما : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلًا

تهبُّ : فعل فاعله الدنيا والجملة فعلية صلة عائداتها ممحوظ او ما : حرف مصدرية و ما

تهبُّ : مصدر مؤول تقديره : "هبة" مفعول به منصوب محلًا

الذئباً : متنازع فيه فاعل مرفوع تقديرًا لـ «تهبُّ» و فعل آخر (تسترداً) يستغني عن الفاعل

ليت : حرف تشبيه بالفعل

جود : اسم ليت منصوب والجملة اسمية ها : مضارف اليه مجرور محلًا

كان : فعل ناقص ، اسمه ضمير "هو" الممحوظ والجملة فعلية خبر ليت مرفوع محلًا

محلًا : خبر كان منصوب



١٧- فَقُلْ لِمَنْ يَدْعُونِي فِي الْعِلْمِ فَلَسْفَةَ حفظت شيئاً و غابت عنك أشياءً

أبونواس

حفظت : حفظ كرده اى، فرا گرفته اى يدعى : ادعى می کند

عنك : از نظر تو پنهان است

أشياء(ج شيء) : چيز

به مدعى علم فلسفة بگویید که چیزی را فرا گرفته اى ، ولی چیزهای بسیاری ، از تو پنهان است.( چیزهای بسیاری را نمی دانی.)

ف : حرف حسب ما قبلها

قلْ : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (مفعوله عباره "حفظت.....")

لِ : حرف جرٰ  
من : اسم موصول عامٌ/ مجرور محلاً

لمن : جازٰ و مجرور متعلق بـ : قُلْ

يدعى : فعل فاعلة ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلةٌ عائدها : ضمير "هو"

المحذف في يدعى" :

حفظتَ : فعلٌ فاعلة ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعليةٌ مفعولٌ به منصوب محلاً لفعل "قل"

شيئاً : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

غابت : فعل ماضٍ فاعلة أشياء والجملة فعلية معطوفة

عنك : جازٰ و مجرور متعلق بـ : غابت أشياء : فاعل مرفوع



١٨- كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرْطَاسِ صَنَاعٌ  
أمير المؤمنين على (ع)

القرطاس : كاغذ صانع : ضابع مى شود

راز : راز جاوز : گذشت

دو : الاثنين شاع : فاش و شابع مى گردد

هر دانشی که روی کاغذ نوشته نشود، از بین می رود. هر رازی که از بین دو نفر تجاوز کند، فاش خواهد شد.

كلَّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

علمِ : مضارف اليه مجرور

ليسَ : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ نعتية، مجرورة بالتبعية من

منعوتها : علم

في القرطاس : جارٌ و مجرور متعلق بـ : معدوف شبه الجملة خبر ليس منصوب ملأً ضاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفع ملأً كلَّ : كما تقدم لِكُلَّ

جاوز : فعل ماضٍ (من باب مفاعة) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ، نعمية، مجرورة بالتبعة من معنويتها : سرَّ الآثرين : مفعول به منصوب بالياء شاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفع ملأً لِكُلَّ



بِهَا زَيْنَبِ فِي نِسْوَةِ خَفِراتِ  
الشَّنَبِيَّ

١٩ - وَ أَشْجَارُ سَرِّوْ بَيْنَهُنَّ كَانْ مَشَتْ

أشجار(ج شجرة) : درخت مشت : راه رفت

زيب : معشوقه شاعر

نسوة(ج امرأة من غير لفظها) : زنان (در اين جا دوشيزگان)

خفرات(ج خفرة) : شرمگین وباحيا

(خم و راست شدن) درختان سرو در میان آنها (باغ ها)، همچون راه رفتن زینب (عشوقه شاعر)، در میان دوشیزگان شرمگین و با حیاست.

أشجار : مبتدأ مرفاع والجملة اسمية و : حرف حسب ما قبلها

سرو : مضافٌ اليه مجرور

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٍ فيه منصوب، متعلق بـ : معدوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : أشجار

هنْ : مضافٌ إليه مجرور محلاً (مرجعه : المدائق)

كانْ : حرف مخفف من "كأنَّ"؛ اسمه ضمير الشأن المذوق والجملة اسميةٌ خبر مرفوع محلاً لـ "أشجار"

مشتٌ : فعل ماضٍ، فاعله "زينب" والجملة فعلية خبر كان مرفوع محلاً

بها : جازٌ ومحرور متعلق بـ "مشت"      زينب : فاعل مرفوع

في نسوةٍ : جازٌ ومحرور متعلق بـ "مشت"      خفراتٍ : نعتٌ مجرور



٤٠-إِذَا مَا كُنْتَ فِي أَمْرٍ مَرْوُمٍ  
فَلَا تَقْنَعْ بِمَا دُونَ النُّجُومِ  
الشَّاعِرُ السَّابِقُ

مرومٌ : خواسته، دخواه      لاتقنع : بسنته مكن، قانع مشو

دون النجوم : پایین تراز ستارگان

هرگاه در صدد انتخاب کاری برآمدی به پایین تراز ستارگان بسنته نکن. (هدف  
والا داشته باش و کونه نظر مباش.)

إِذَا مَا : اسم الشرط دائم بالإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق بـ "جواب الشرط" لاتقنع" (ما : حرف زائدة)

كنتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "البارز" والجملة فعلية مضافٌ إليه مجرور محلاً

في أمرٍ : جازٌ ومحرور، متعلق بـ "محذف" شبه الجملة خبر منصوب محلاً

مرومٌ : نعتٌ مجرور بالتبغية من منعوته "أمرٍ"

فَ : حرف جواب

لاتقنع : فعل جواب الشرط مجزوم بـ "لا" فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة

فعلية

ما : اسم موصول عام / مجرور بحرف جار و "بما" : جار و مجرور متعلق ب : "لاتفاق"  
 دون : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : مخدوف شبه  
 الجملة صلة عائدها : في المتعلق



**و تلك خديعة الطبع اللئيم**  
**الشاعر السابق**

٢١- يرى الجناء أن العجز حزم

العجز : ناتوانى، درماندگى	الجناء (ج الجنان) : بدخواه، ترسو
خديعة : خدعاه، نيرنگ، فريب	حزم : دورانديشى
اللئيم : پست، فرومايه، بدسرشت	الطبع : ذات، سرشت

بدلان و ترسوها ، ناتوانى و عجز خود را دور انديشى مى انگارند : كه اين  
 موضوع، نيرنگ و فريپ ذات بد و پست است.

يرى : فعل مضارع، فاعله الجناء، والجملة فعلية الجناء : فاعل مرفوع  
 أن العجز حزم : الجملة اسمية سدت مسد المفعولين منصوبة محلا  
 و : حرف استثنافية

تلك : اسم أن (المخدوف بقرينة) منصوب محلأ والجملة اسمية معطوفة  
 خديعة : خبر مرفوع  
 الطبع : مضاف اليه مجرور  
 اللئيم : نعت مجرور



**كتطم الموت في أمر عظيم**  
**الشاعر السابق**

٢٢- فطعم الموت في أمر حquier

حقیر : کوچک

طعم الموت : چشیدن موت

عظمیم : بزرگ

(چشیدن) ازه مرگ به خاطر کاری کوچک، بسان چشیدن ازه مردن در راه کاری بزرگ است.

طعم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية ف : حرف استثنافية

في أمر : جاز و مجرور متعلق ب : الموت حقیر : نعت مجرور

كطعم : جاز و مجرور، متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

عظيم : نعت مجرور



٢٣- فَأَقْعُدَ كَمَا أَفْعَى أَبْوَكَ عَلَى إِسْتِهِ  
رأى أنَّ رَيْمَا فُوقَه لَا يَعْدِلُه  
خبل سعدی

أفع : بنشين

إست : نشيمنگاه

لايعدل : برابری نمی کند

آنگاه که می بینی توان برابری با بزرگتر از خود را نداری . همچون پدرت سرجایت بنشین.

ف : حرف حسب ما قبلها

أفع : فعل أمر مجروم بحذف حرف علة ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ك : حرف جرّ كما أفعى : جاز و مجرور ماأفعى : ما حرف مصدرية و أفعى فعل ماض

مبني على الفتح المقدر، فاعله "أبو" والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره : "إفعاء" مجرور بحرف جارٌ وكإفعاءً جارٌ و مجرور متعلق بـ "أفعى"

أبو : فاعل مرفوع بالواو على إستِ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : أفعى

رأى : فعل يقين فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أنَّ : حرف مشبهة بالفعل(موصول حرف)

ريماً : اسم أن المنصوب والجملة اسمية سدت مسدال المفهولين ، منصوبة محلاً

فوقَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٍ فيه منصوب متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة، نعت منصوب محلاً بالثبيعة من معونته "ريماً"

ه : مضادٌ إليه مجرور محلاً

لابعادُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعولٍ به منصوب محلاً



٤- وَ إِنْ حَلَّ أَرْضًا عَاشَ فِيهَا بِغَرِيبٍ  
مَا عَاقِلٌ فِي بَلْدَةٍ بِغَرِيبٍ  
بِعَوْلٍ

حلٌّ : فرود آمد، اقامت كرد

عاقل : خردمند، اندیشمند  
بلدة : شهر

اگر در سرزمینی اقامت کند به خاطر بزرگواری و فضل خود زندگی نماید زیرا هیچ خردمندی در هیچ شهری بیکانه و غریب نیست.

و : حرف حسب ما قبلها إن : حرف الشرط

حلٌّ : فعل الشرط ماضٍ،جزوم محلاً وجوباً،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**أرضاً** : مفعولٌ به منصوب

**عاش** : فعل جواب الشرط، ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً والجملة فعليةٌ

**فيها** : جارٌ ومحرور متعلق بـ **عاش**

**ما** : حرف شبيه بـ "ليس" و : حرف عطف

**عقل** : اسم "ما" مرفوع والجملة اسميةٌ في بلدةٍ : جارٌ ومحرور متعلق بـ **عشاق**

**غريب** : محروم لفظاً و خبر معنىٌ منصوب بـ **عشاق** (للتنويم)



٤٥- وَلَسْتُ أَبَا لِي بَعْدَ إِدْرَاكِي الْعُلَى  
أَكَانَ ثُرَاثًا مَا تَنَاهَلْتُ أَمْ كَسْبًا  
الْمُتَسَبِّيَ

**أبالي** : يروا ندارم

**العلى** : بلندى

**ثراثاً** : ميراث

**كسباً** : كسب

**بدست آورده**

پس از رسیدن به مقام و مرتبه بلند - از اینکه آیا آن (مقام) به من به ارث رسیده،  
یا خود بدست آورده ام - پروایی ندارم.

و : حرف حسب ما قبلها

**لست** : فعل ماضٍ ناقص، اسم ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ

**أبالي** : فعل مضارع(من باب معاملة)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية،

خبر منصوب محلاً

**بعد** : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلق بـ **أبالي**

**إدراك** : مضافٌ إليه ، محروم تقدیراً

ي : مضاف اليه مجرور لفظاً، فاعل معنى مرفوع لشبه فعل "إدراك"

العلمي : مفعول به منصوب تقديرأ لشبه فعل "إدراك"

أ : حرف استفهام

كان : فعل ماضٍ ناتص، اسمه "ما" والجملة فعلية، مفعول به لفعل "أبالي" منصوب محلاً

تراثاً : خبر مقدم منصوب

ماتناولت : "ما" اسم موصول عام / اسم كان مؤخر مرفوع محلاً و تناولت : فعل ماضٍ (من

باب تفاعل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : مخذوف

أو "ما" حرف مصدرية و مع "تناولت" مصدر مؤوك تقديره : تناول، اسم كان مؤخر مرفوع

كمياً : معطوف منصوب بالتبعية من (تراثاً)



٤٦- لَوْلَا الْمَشْقَةُ سَادَ النَّاسُ كُلُّهُمْ

الشاعر السابق

المشقة : سختي، دشوارى  
ساد : به سروري مى رسيد

يُفَقِّرُ : نيازمند مى سازد

الإقدام : روی به سختي کردن، اقدام به کار مهم کردن

قتال : کشنده

اگر رنج و سختي نبود، همه مردم مهتر و بزرگ بودند، اما بخشندگی و جوانمردي،  
(ایشان را) نيازمند مى کند و به سوی حادثه و رویداد مى کشد.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمن معنى الشرط

المشقة : مبتدأ مرفوع و خبره مذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية

**ساد :** فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله "الناس" والجملة فعلية ( وقد حذفت لام الجواب )

**كل :** مؤكّد مرفوع معنوي لمؤكّده : الناس هم : مضاف اليه مجرور محدّداً

**الجود :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية ف : حرف نتيجة

**يُفقر :** فعل مضارع(من باب إفعال)،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،خبر

مرفوع محدّداً و : حرف عطف

**الإقدام :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

**قتال :** خبر مرفوع



فَكُنْ عَبْدًا لِخَالقِه مُطِيعًا

٤٧-إذا ما لم تكن ملكاً مطاعاً

أبو سعاعيل الطغراي

عبدًا : بند

مطاعاً : فرمانروا

مطيعًا : فرمانبر

خالق : آفریدگار

اگر پادشاه فرمانروایی نیستی ؛ پس، بندہ‌ای فرمانبردار برای پروردگارت باش.

**إذا ما :** اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محدّداً متعلق ب : جواب الشرط كـن" ( ما : حرف زائدة )

**لم تكن :** فعل الشرط ،ناقص،مضارع اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

**ملكاً :** خبر منصوب مضاف اليه مجرور محدّداً

**مطاعاً :** نعت منصوب بالتبعية من معونته "ملكاً" فـ : حرف جواب

**كـن :** فعل أمر ناقص ،جواب الشرط اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

**خالق :** جازّ و مجرور،متعلق ب : مطيعاً

**عبدًا :** خبر منصوب

٥ : مضاف اليه مجرور محلاً

مطيناً : نعت منصوب بالتبغية من منعوه : عبداً



من اللذات فائز كلها جميماً  
الشاعر السابق

٦-إذا لم تملك الدنيا جميماً

لم تملك : مالك نيسقى ، در اختيار نداری

اللذات(رج اللذة) : لذت، خوشى

أترك : رها كن

اگر خوشى ها و لذت های بنیوی را با هم در اختیار نداری ، در این صورت  
آنها(بقيه) را رها کن.

إذا : اسم الشرط دائم بالإضافة إلى الجملة الفعلية غير حازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً، متعلق بـ : جواب الشرط "أترك"

لم تملك : فعل مضارع مجزوم ،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
الدنيا : مفعول به منصوب تقديرأً

جيماً : حال مفردة منصوبة بمعنى "مجتمعه" و صاحبها : الدنيا

من اللذات : جار و مجرور متعلق بـ : لم تملك فـ : حرف جواب

أترك : فعل أمر جواب الشرط ،فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
ها : مفعول به منصوب محلاً



كلماء تلمع من خلال الطخُلِ  
البحترى

٧-حتى تجلِي الصُّبُحَ في جنباتها

حتى تجلّى : تأكيد  
 جنبات (ج جنّبة) : هيلو  
 تلمع : مي درخشد  
 الماء : آب  
 الطّحلب : خزه

تا سرزدن سپیده در کنارهایش، چون آب از میان خزه می درخشد.

حتّی : حرف ابتداء  
 تجلّی : فعل ماض (من باب تفعّل) فاعله "الصّبح" والجملة فعلية  
 في جنبات : جار و مجرور متعلق ب: تجلّی  
 الصّبح : فاعل مرفوع  
 كلامه : جار و مجرور متعلق ب : تلمع  
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً  
 تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 من خلال : جار و مجرور متعلق ب : تلمع الطّحلب : مضاف اليه مجرور



٣٠- إذا المرء لم يرض ما أمكنه  
 ولم يأتِ من أمره أزيدَّه  
 الشاعر السابق

المرء : آدمي ، بشر  
 لم يرض : خشنود نباشد  
 لم يأت : نياورد  
 أزيدَّه : آراسته تر، نيكوترا

هرگاه که آدمی نیکوترين و زیباترین کار خود را نیاورد ، و به توانایی و امکانات خود خرسند نباشد...

إذا : اسم الشرط دائم بالإضافة إلى الجملة الفعلية غير حازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب "دغ" في البيت التالي

**المرء** : فاعل مرفوع للفعل المفسّر المذوف ، تقديره : إذا لم يرضَ المرءُ لم يرضَ... والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محالاً ( جواب الشرط في البيت التالي )

**لم يرضَ** : فعل مفسّر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**ما** : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محالاً

**امكـن** : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة

عائدها : "هـ" او "ما" : حرف مصدرية و مع "امكـن" : مصدر مؤوى تقديره : إمكانه

**مفعول به منصوب محالاً**

**لم يـأتـ** : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية معطوفة على "لم يرض"

**من أمرـ** : جاز و مجرور متعلق بـ "لم يـأتـ"

**أزـينـ** : اسم تفضيل / مفعول به منصوب



سيضحك يوماً و يبكي سنة

٣١- فـدـعـةـ فـقـدـ سـاءـ ثـدـبـرـهـ

الشاعر السابق

**ساء** : بد كرد

**دـغـ** : واڭـذـارـ ، رـهـاـ كـنـ

**يـبـكـيـ** : خـواـهـدـ خـنـدـيدـ

**سـيـضـحـكـ** : خـواـهـدـ خـنـدـيدـ

**سـنةـ** : سـالـ

او را به حال خود واڭـذـارـ کـهـ چـارـهـ اـنـديـشـىـ اـشـ نـيـکـوـ نـيـسـتـ ، رـوـزـىـ خـواـهـدـ خـنـدـيدـ وـ سـالـىـ خـواـهـدـ گـرـيـسـتـ.

**فـ** : حـرـفـ جـوـابـ

دَعْ : فعل أمر جواب الشرط لـ "لم يرض المرأة" (من وَدَعَ بَدَعْ) فاعله ضمير أنت المستتر فيه  
 وجوباً و الجملة فعلية  
 هـ : مفعول به منصوب محالاً  
 قـ : حرف تحقیق  
 فـ : حرف عطف  
 سـ : فعل ماضٍ فاعله "تدبیر" والجملة فعلية "تدبیر" : فاعل مرفوع  
 هـ : مضارف اليه مجرور للفظاً و مفعول به معنىًّا منصوب لشبيه فعل تدبیر  
 سـ : حرف تنفیس للاستقبال  
 يضحكـ : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية  
 يومـاً : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق بـ : يضحكـ  
 يبكيـ : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية  
 سنةـ : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب، متعلق بـ : يبكيـ



## ٣٢- الرأيُ قبلَ شجاعةِ الشُّجاعَانِ المتشبّهُ

الشُّجاعَانِ (رج الشجاع) : دلير  
 المخلـ : مرتبه، مقام، درجه  
 الثانيـ : دوم، بعدي

(جایگاه) تدبیر و اندیشه پیش از دلاوری دلیران است، زیرا نخست اندیشه، و  
 سپس دلاوری قرار دارد.

الرأـيـ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية  
 قبلـ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولـ فيه منصوب، متعلق بـ : محذوف، شبيه  
 الجملة، خبر مرفوع محالـ

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية  
أول : خبر مرفوع  
و : حرف حالية

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : الشجاعة و رابطها : (و-هي)  
المحل : خبر مرفوع

الثاني : نعت مرفوع تقديرًا بالتبعية من منعوته : المحل



مثل الجواشن مصقولاً خواشينها  
البحترى

إذا علتها الصبا أبدت لها حبتها

الصبا : باد صبا	علتها : بر آن (آبگیر) وزد
حبات (حبيبة) : خط ، بريديگي	أبدت : آشكار شود
مصقولاً : صيقل خورده	الجوشن (جوشن) : جوشن ، زره
	الخواشي (خواشيه) : اطراف ، به

هرگاه باد برآن آبگیر وزد ، خطوطی حلقة حلقة (موجهایی) را مانند زره هایی که  
اطرافش صيقل خورده است ، پدید می آورد.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "أبدت"

علت : فعل الشرط ماضٍ مبنيٍ على حذف حرف العلة فاعله الصبا والجملة فعلية مضاربه  
مجرور محلاً

الصبا : فاعل مرفوع تقديرًا	ها : مفعول به منصوب محلاً
أبدت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير هي المستتر فيه جوازاً	

والجملة فعلية  
جَبَّاكاً : مفعول به منصوب  
مثُلَّ : اسم متوجّل في الابهام / نعت منصوب بالتبنيّة من معنويته "جباكاً"  
مَصْقُولاً : حال مفردة صاحبها : مثل  
حواشي : نائب فاعل مرفوع تقديرًا لشبيه فعل "مَصْقُولاً"  
هَا : مضاف اليه مجرور محالاً



٣٤- لَا يَلِعُ السُّمْكُ الْمُحْصُورُ غَايَتَهَا  
لِبَعْدِ مَا بَيْنَ قَاصِيْهَا وَ دَانِيهَا  
الشاعر السابق

السُّمْكُ : ماهي	لَا يَلِعُ : نفي رسد
غاية : هدف (در اینجا ژرفای)	الْمُحْصُورُ : گرفتار، به دام افتاده
داني : نزديك	قاصي : دور

ماهي در دام افتاده (گرفتار)، به ژرفای آن نخواهد رسید، زيرا فاصله بالا و پایین آن، بسیار است.

لا يَلِعُ : فعل مضارع منفي فاعله السُّمْكُ	والجملة فعلية
الْمُحْصُورُ : نعت مرفوع	السُّمْكُ : فاعل مرفوع
هَا : مضاف اليه مجرور محالاً	غاية : منصوب على تزع الخافض
لِبَعْدِ : جاز و مجرور متعلق ب :	لَا يَلِعُ :
ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محالاً	
بَيْنَ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب :	مدحوف شبيه الجملة خبر مرفوع
مَحَلًاً صلة عائدها : مدحوف	

فاصي : مضار اليه مجرور تقديرأ  
دانها : معطوف على فاصيها  
و : حرف عطف



٣٥- وَ إِنْ كَانَ يُومًا وَاحِدًا لَكَثِيرٌ  
مجهولٌ

حياة المرء : زندگی انسان ، عمر بشر  
عدو : دشمن  
يوماً واحداً : یک روز

بی تردید ، عمر انسان پس از (هلاکت) دشمنش - هرچند یک روز - بسیار دراز  
خواهد بود.

و : حرف حسب ما قبلها  
حياة : اسم إنَّ المنصوب والجملة اسمية  
بعد : اسم دائم الإضافة/طرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : كثير

عدو : مضار اليه مجرور  
و : حرف حالية  
إن : زائدة وصلية(ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها  
يوماً : خبر منصوب  
الحياة (الزمن)

واحداً : نعت منصوب  
ل : حرف ابتداء(مزحلقة)  
كثير : خبر إنَّ المرفوع(أصله كثيرة وقد حذفت «ة» للضرورة الشعرية)



٣٦- يُصَاحِلُ الشَّمْسَ مِنْهَا كَوْكَبُ شَرِقِ  
مُوزَّرٌ بِعَمَمِ التَّبَتِ مَكْتَهِلٌ  
الأعشى

یضاحک : می خندد	کوکب شرق : ستاره نورانی
مؤثر : پوشیده	مکتهل : پیر
عجمیم النبت : سبزه های درهم	

ستاره نورانی کامل و رسیده (کل شکفته آن مرغزار)، با پوششی از سبزه های درهم-به خاطر زیبایی و روشنایی-برخورشید لبخند می زند.

بضاحک : فعل مضارع (من باب مفعولة) فاعله "کوکب" والجملة فعلية	منها : جاز و مجرور محالاً متعلق ب : یضاحک
الشمس : مفعول به منصوب	شرق : نعت مرفوع
کوکب : فاعل مرفوع	عجمیم : جاز و مجرور متعلق ب : مؤثر
مؤثر : نعت مرفوع	مکتهل : نعت مرفوع



٣٧- جموم قد تم على القذاء  
و ظهر صفوها سر الحصاء  
مجهول

جهوم : چاه پر آب	تم : اثر می گذارد
القذاء : خار و خاشاک	ظهور : نشان می دهد، آشکار می کند
الحصاء : سنگریزه	صفو : پاکی و صفا
(چاه)، پرآبی است که کاهی برخاشاک اثر می گذارد، و روشنی و پاکی اش را زاد.	سنگریزه ها را آشکار می سازد.

جهوم : خبر مرفوع لمبدأ مخدوف تقدیره : "هی جهوم" والجملة اسمية  
قد : حرف تقليل

تمُ : فعل مضارع ،فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة بالثبيعة  
من منعوها : جنون  
على القَدَاه : جارٌ و مجرور متعلق بـ : تم  
و : حرف عطفِ

يُظْهَرُ : فعل مضارع (من باب إفعال)فاعله "صَفْرٌ" والجملة فعلية  
سرٌ : مفعولٌ به منصوب  
صَفْرٌ : فاعل مرفوع



٣٨ - وَ اللَّهُ لَمْ أَشْتَمْ بِهِ فَالْكُلُّ رَهْنٌ لِّلْمَمَاتِ لَكِنَّ مِنْ طِبِّ الْحَيَاةِ أَنْ تَرَى مَوْتَ الْمَدَاهِ  
عطاء بن يعقوب

لم أشتَمْ : شادمان نشم (از بدجختی دیگری)	رهن : در گرو
طِبِّ الْحَيَاةِ : خوش زندگی	الممات : مرگ
الْمَدَاهِ (جَ الغَدُو) : دشن	موت : مرگ

سوگند به خدا به خاطر مصیبت و مرگ او شادمان نمی شوم ،زیرا که همه مادر  
گرو مرکیم ، ولی دیدن مرگ دشمنان (به چشم خود) ،جزیی از خوشی زندگی  
است.

و : حرف جر (للقسم)  
الله : مجرور،والله : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مخدوف تقديره : أَقْسَمَ اللَّهُ  
لم أشتَمْ : فعل جواب قسم،مضارع مجرزوم،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
به : جار و مجرور متعلق بـ : لم أشتَمْ      فـ : حرف نتيجة  
الكلَّ : مبدأ مرفوع والجملة اسمية      رهن : خبر مرفوع  
للممات : مصدر ميمي / جار و مجرور متعلق بـ : رهن  
لكنْ : حرف مشبهة بالفعل

من طیب : جار و مجرور متعلق ب : مخذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

الحياة : مضارف اليه مجرور آن : حرف مصدرية

ترى : فعل مضارع منصوب، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و "أن"

ترى" : مصدر مؤول تقديره : رؤيتك، اسم لكنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية

موت : مفعول به منصوب

العداوة : مضارف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنىًّا مرفوع لشبيه فعل : موت



و تُقبلُ أشْاهَاهَا عَلَيْكَ صُدُورُهَا ٣٩ - تَبَيَّنُ أَعْقَابُ الْأَمْوَرِ إِذَا مَضَتْ

شیبیب بن الرصاء

تبیین : آسکار می شود

اعقاب(ج عقب) : سرانجام، عواقب، پایان، پیامد

مضت : گذشت

الأمور(ج الأمر) : کار

أشْاهَاهَ(ج شبه) : شبیه، مانند

صدور(ج الصدر) : قلب (در اینجا ابتدای کار)

هرگاه کارها به سرانجام برسند، نتیجه (خوبی و بدی) مشخص می شود؛ در حالی که به هنگام سرزدن (در ابتدای کارها، (خوبی و بدی) در نظر تو شبیه یکدیگرند.

تبیین : فعل مضارع (أصله تتبیین من باب تفعّل) فاعله "اعقاب" والجملة فعلية

اعقاب : فاعل مرفوع

إذا : اسم الشرط ، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المذوق تقديره : تبیین

**مضت** : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ اليه مجروراً مخلاً

**تُقبل** : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صدور" والجملة فعلية  
**أشباهها** : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في صدورها  
**عليك** : جازٌ و مجرور متعلق بـ : تقبل      صدور : فاعل مرفوع



٤٠ -**فَقِي لَمْ يُضْيِغْ وَجْهَ حَزْمٍ وَلَمْ يَتِّ**  
**يُلَاحِظُ أَعْقَابَ الْأَمْوَرِ تَعْقِبَاً**  
**البحترى**

<b>لم يضيغ</b> : ضايغ و تباہ نکرد	<b>وجه</b> : رخسار، چهره، روی
<b>لحاظ</b> : ملاحظه می کند	<b>لم يبيت</b> : شب را به صبح نرساند
<b>اعقاب(ح عقب)</b> : سرانجام، پایان فرجام، پیامد	<b>تعقباً</b> : پیگیری

جواني که روی دورانديشى را از دست نمی دهد و همیشه، پیامد و سرانجام کارها را (با نظر خواهی و مشورت با دیگران) در نظر می گیرد.

**لفقی** : خبر مرفوع تقديرآ لمبتدأ مخذول تقديره : "هو فقي" والجملة اسمية  
**لم** : حرف جزء

**يضيغ** : فعل مضارع (من باب تفھیل) مجروم بـ "لم" فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
 والجملة فعلية نعتية

<b>وجه</b> : مفعولٌ به منصوب	<b>لم يبيت</b> : فعل مضارع ناقص مجروم (من بات بیت) اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و
<b>الجملة فعلية</b>	

يلاحظُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر منصوب محلاً  
أعْقَابُ : مفعول به منصوب  
تَعْقِبُ : مفعول مطلق تأكيدى بالنيابة (عامله: يلاحظُ)



اـ ٤-رـجـلـ إـذـاـ مـاـ التـائـبـاتـ غـشـيـنـهـ	اـنـكـفـيـ لـمـعـضـلـةـ وـ اـنـ هـيـ جـلـتـ
سلمى بن ربيعة	الثـائـبـاتـ : حـوـادـثـ رـوـزـگـارـ، نـامـلـاـيـاتـ
رـجـلـ : مرـدـيـ	وـإـنـ : هـرـ چـندـ
غـشـيـنـ : اـحـاطـهـ كـنـنـدـ	مـعـضـلـةـ : سـخـتـيـ، دـشـوارـيـ
أـكـفـيـ : شـايـسـتـهـ تـرـ، بـاـكـفـاـيـتـ تـرـ	جـلـتـ : بـزـرـگـ باـشـدـ

(وى) مردى است که هرگاه دچار گرفتاري ها و ناملايمات شود، آنها را - هر چند بزرگ و سخت باشد - چاره جويي کند.

رـجـلـ : خـبـرـ مـرـفـوعـ لـبـتـداـ مـحـذـوفـ تـقـدـيرـهـ : هو رـجـلـ وـ الجـملـةـ اـسـمـيـةـ  
إـذـاـ مـاـ : اـسـمـ الشـرـطـ دـائـمـ الإـضـافـةـ إـلـىـ الجـملـةـ الفـعـلـيـةـ. غـيرـ جـازـمـ / ظـرفـ زـمانـ أوـ مـفـعـولـ فيـهـ  
مـنـصـوبـ مـحـلاـ، مـتـعلـقـ بـ : جـوابـ الشـرـطـ المـحـذـوفـ (ماـ : حـرـفـ زـائـدةـ)  
الـثـائـبـاتـ : فـاعـلـ مـرـفـوعـ لـلـفـعـلـ المـنـسـرـ المـحـذـوفـ تـقـدـيرـهـ : "إـذـاـ ماـ غـشـيـتـ التـائـبـاتـ....ـ"ـ فـجـملـةـ  
"ـغـشـيـتـ التـائـبـاتـ"ـ شـرـطـيـةـ مـضـافـ الـيـهـ بـجـرـورـ مـحـلاـ  
غـشـيـنـ : فـعـلـ مـاضـيـ مـفـسـرـ فـاعـلـهـ ضـمـيرـ "ـنـ"ـ الـبـارـزـ وـ الجـملـةـ فعلـيـةـ  
هـ : مـفـعـولـ بـ مـنـصـوبـ مـحـلاـ  
أـكـفـيـ : نـعـتـ مـرـفـوعـ تـقـدـيرـاـ بـالـتـائـيـةـ منـ مـنـعـوـتـهـ "ـرـجـلـ"ـ  
لمـعـضـلـةـ : جـارـ وـ بـجـرـورـ مـتـعلـقـ بـ : أـكـفـيـ

و إن : مرکب من "و" حرف حالیة و "إن" زائدة و فعلیة (ليس بعدها جوابها)  
هي : مبتدأ مرفوع مثلاً والجملة اسمیة حالیة صاحبها : النائب ورابطها : "و- هي"  
جلت : فعل فاعله ضمیر "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة، خبر مرفوع مثلاً



٤٢- وَضْعُ التَّدِيِّ فِي مَوْضِعِ السَّبِّ بِالثَّلَى مُضْرِّ كَوْضُعِ السَّبِّ فِي مَوْضِعِ التَّدِيِّ  
المتنبئ

موقع : جایگاه

وضع التدی : گزاردن بخشش

العلی : شرف ، بلندی ، مقام

السیف : شمشیر

التدی : بخشش ، کرم

مضر : زیان بخش ، خسارت آور

بخشش و بزرگواری را جایگزین شمشیر کردن ، برخلاف مقام و کرم است ،  
همچنانکه شمشیر را جایگزین بخشش کردن . (هر چیز ، به جای خویش نیکوست).

وضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

و : حرف حسب ما قبلها

في موقع : جار و مجرور متعلق ب : وضع

التدی : مضاد اليه مجرور تقديرًا

بالعلی : جاز و مجرور متعلق ب :

وضع مضر : خبر مرفوع

كوضع : جاز و مجرور متعلق ب : مضر



وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمَتَ الْكَرِيمَ تَمَرِّدًا  
الشاعر السابق

الکریم : جوانمرد

اکرمات : احترام گزاری ، نیکی کنی

ملکت : مالک شوی ، بنده خودگردانی

**الثنيم** : بدخواه ، پست، فرومايه  
غمد : سربیچی کند

هرگاه به انسان بزرگوار نیکی کنی ، وی را بنه خود گردانی ، و چون با فرومايه و پست چنین کنی ، سربیچی و گردن کشی کند . ( انسان بزرگوار حق شناس و شخص فرومايه ، ناسپاس است . )

**إذا** : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب حلاً متعلق بـ **جواب الشرط** (ملك)

**أنت** : مؤكّد لفظي بالتبعة من مؤكّده ضمير "ت" البارز في الفعل المفسّر المذوق تقديره : "أكرمت أنت....." والجملة فعلية شرطية ، مضاف اليه مجرور حلاً

**أكرمت** : فعل مفسّر مضار (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية الكليم : مفعول به منصوب

**ملكـت** : فعل مضار جواب الشرط ، مجزوم وجوباً فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية وإن : حرف الشرط

**أنت** : فاعل مرفوع لفعل مذوق تقديره : أكرمت ( قلب ضمير المتصل إلى المنفصل ) والجملة فعلية شرطية

**أكرمت** : فعل مفسّر فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
**الثنيم** : مفعول به منصوب

**غمـد** : فعل جواب الشرط مجزوم حلاً وجوباً ، مضار (من باب تفعّل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ( والألف للضرورة الشعرية )



وَنَفْسَهُ مَصْدُورٌ وَجُرْأَةٌ حَائِبٌ  
صالح بن عبدالقدوس

٤-٤-وَهَذَا فَدَنْكَ النَّفْسُ حَمْلَةٌ مُحِقَّ

الف : النفس : روان ، جان	فدا باد : فدت
ث : نفثة : خلط سينه	حملة : حمله
ج : جرأة : دلير کردن	مصدر : مسلول
ح : حملة : سرگشتگی	خائب : شخص نوميد
خ : محقق : شکست خورده، ناکام	

جانم فدایت ! این (بی نیازی) ، سرگشتگی انسانِ شکست خورده ، خلط سینه  
مسلول ، و دلیرکردنِ شخص نوميد است.

هذا : مبتدأ مرفوع محالاً والجملة اسمية	و : حرف حسب ما قبلها
فدت : فعل مضارِّ فاعله "النفس" و الجملة فعلية دعائية معترضة	
النفس : فاعل مرفوع	ك : مفعولُ به منصوب محالاً
محقق : مضاف اليه مجرور	حملة : خبر مرفوع
نفثة مصدر : معطوف على حملة محقق	و : حرف عطف
جرأة خائب : معطوف على نفثة مصدر	و : حرف عطف



٤- وَ كُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرْشَحُ  
وَ لَيْسِيُّ الْفَتَنِي عَمَّا عَلَيْهِ النَّطِوازُ  
بِجَهْوَلٍ

إناء : ظرف	يرشح : ترشح می کند
لينسي : خبر می دهد	الفتاني : جوان
انطواز : نیت ، ذات	
از کوزه همان برون تراود که در اوست و جوان (ظاهر هر کس) به آنچه سرشت و ذات اوست ، خبر دهد. (نیت ها و اندیشه های خویش را بروز دهد).	

**كلّ** : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
**إناء** : مضارف اليه مجرور  
**بالذى** : جار و مجرور، متعلق بـ : يرشح  
**فيه** : جار و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة ،صلةً عائدها : مخدوف  
**يرشح** : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً  
**لـ"كلـ"**  
**و** : حرف عطف  
**يُبني** : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله "الفقى" والجملة فعلية  
**الفقى** : فاعل مرفوع تقديرأً  
**عمماً** : مركبة من "عن" حرف جر و "ما" اسم موصول عام /مجرور محلاً و "عماً" : جار  
**ومجرور متعلق بـ** : **يُبني**  
**عليه** : جار و مجرور، متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة ،خبر مقدم مرفوع محلاً  
**انطواء** : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية صلةً عائدها : "هـ"  


٤٦-منْ لَمْ يَكُنْ عَنْصُرُهُ طَيْبًا  
 لم يخرج الطيبُ منْ ليه  
 علىُ(ع)

<b>طِيبٌ</b> : پاکیزہ	<b>عنصر</b> : سرشت، ذات، نژاد
<b>فِي(فو)</b> : دهان	<b>طِيبٌ</b> : بوی خوش

هر کس پاک نژاد و پاکزاد نباشد، سخن خوب، از دهانش بیرون نیاید.

<b>مَنْ</b> : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية	<b>لم يَكُنْ</b> : فعل ناقص مضارع مجروم بـ "لم" ، اسمه "عنصر" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً
<b>طَيْبًا</b> : خبر منصوب	<b>عنصر</b> : اسم كان مرفوع

يخرج : فعل مضارع مجزوم ب «لم» (جواب الشرط)، فاعله "الطيب" والجملة فعلية من في : جار و مجرور بالياء متعلق ب : لم يخرج  
٥ : مضاد اليه مجرور معلاً



٤٧- إنَّ الْمُعْلَمَ وَ الطَّيِّبَ كُلَا هُمَا  
لَا يَنْصَحَانِ إِذَا هُمَا لَمْ يُسْكِرُنَا  
مجهولٌ

لَا يَنْصَحَانِ :	خير خواهی نمی کنند	الطَّيِّبَ :	پزشک، طبیب
لَمْ يُسْكِرُنَا :	گرامی داشته نشوند	كُلَا هُمَا :	هردو

بدون تردید، آموزگار و پزشک - هردو - هرگاه احترام نشوند، خیر خواه نباشند.

كلا : مبتدأ مرفوع بالألف والجملة اسمية، خبر إن مرفوع معلاً  
هــما : مضاد اليه مجرور معلاً

لَا يَنْصَحَانِ : فعل فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية، خبر مرفوع معلاً  
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب معلاً متعلق ب : جواب الشرط

هــما : مؤكــد لفظــي، مرفوع بالتــبعية من مؤكــد ضمير "الف" في "لم يكرــما" المفســر المــهدوف تقديرــه  
"لم يكرــما هــما" والجملــة فعلــية، مضــاد اليــه مجرــور مــعلاً

لــمــيــكرــما : فعل مضارع مجزوم، مفســر، نائب فاعله ضمير "الف" البارز والجملــة فعلــية



٤٨- لَفَاصِيرٍ لِدَائِكَ إِنْ جَفَرْتَ طَبِيهَ  
وَاقْتَعْ بِجَهِيلَكَ إِنْ حَقَرْتَ مَعْلَمَا  
مجهولٌ

داء : درد جفوت : ظلم و ستم کنی

جهل : نادانی حقرت : تحقیر کنی، کوچک شمری

.... از این روی، اگر به پزشک ستم کنی، درد را تحمل کن، و اگر آموزگار را کوچک شمری، به نادانی خود قن در ده.

ف : حرف جواب

اصبر : فعل، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إنْ : حرف الشرط

جفوت : فعل الشرط ماضٍ بمحروم محلّاً فاعله ضمير "أنت" البارز والجملة فعلية (جواب

الشرط : مذوق تقديره : فاصبر) بجهل : جارٌ و مجرور متعلق بـ : اقنع

حقرت : فعل الشرط ماضٍ بمحروم محلّاً، فاعله ضمير "أنت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط  
: مذوق تقديره : اقنع.....)



٤٤-فَمَا كَانَ مِفْرَاحًا إِذَا الْخَيْرُ قَسَّمَهُ

ابوئام

مِفْرَاحًا : بسیار شادمان

مسن : لمس کرد

مَنَانًا : بسیار منت گذار

نعم : نعمت داد

هرگاه خیری (مال و دارایی) به او می رسانید، بسیار شادمان نمی شد و هرگاه به  
کسی انعامی می داد، بر وی منت نمی گذاشت.

ف : حرف حسب ما قبلها

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**مفاححاً** : اسم مبالغة/ خبر منصوب

إذا : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق بـ : جواب الشرط المذوف

الخير : فاعل مرفوع لل فعل المفسّر المذوف تقديره "إذا منَ الخير مسَّه"

والجملة فعلية مضارفٍ إليه مجرور محلاً

مسٌّ : فعل مفسّر ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

لا : حرف زائد لتأكيد التقى

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطورة

متناهاً : خبر منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلق بـ : جواب الشرط المذوف

هو : مؤكّد لنظمي مرفوع لمؤكّده "هو" المستتر في "نعم" الفعل المفسّر المذوف تقديره : إذا

نعم هو نعم ... والجملة فعلية مضارفٍ إليه مجرور محلاً

نعم : فعل مفسّر ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

(والألف للضرورة الشعرية)



٥- وَ لَكِنْ أَخُو الْحَزْمِ الَّذِي لَيْسَ نَازِلًا

تأبّط شرًا

نازلاً : فروآينده

مُصرٌ : بینا، آگاه

أخو الحزم : دورانديش

الخطب : سختي، مصيبة

دورانديش، كسي است که به مصيبة‌تی گرفتار نشود، و گر نه (اگر مصيبة‌تی به آن

رسیده باشد)، آن را پیش بینی کرده باشد (آمادگی حل مشکل را داشته باشد).

لَكِنْ : حرف استدراك	و : حرف عطف
الْخَزْمُ : مضاف اليه مجرور	أَخْوٌ : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية
الَّذِي : خبر مرفوع مثلاً	
لَيْسَ : فعل ناقص اسمه "خطب" ، والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "هـ" في "به"	
نَازِلًا : خبر مقدم منصوب	بِهِ : جار و مجرور مثلاً متعلق بـ : نازلاً
الْخَطْبُ : اسم ليس المؤخر	إِلَّا : حرف بمعنى لكن
	و : حرف حالية

هُوَ : مبتدأ مرفوع مثلاً والجملة اسمية حالية صاحبها «هـ» في «به»  
 لِلْقَدْصَدْ : جار و مجرور متعلق بـ : مبصر      مَبْصُرٌ : خبر مرفوع



٥١-فَذَاكَ قَرِيبُ الدَّهْرِ مَا عَاشَ حَوْلٌ  
 إذا سُدَّ مِنْهُ مِنْخَرٌ جَاهَشَ مِنْخَرٌ  
 الشاعر السابق

قَرِيبُ الدَّهْرِ : برگزیده روزگار، نیک	مِنْخَرٌ : سوراخ بینی
جَاهَشَ : بازشود	حَوْلٌ (حـ حائل) : مانع
تا زمان زنده بودن ، برگزیده و نیک روزگارست : چراکه همیشه برای وی یک راه	
نجات باز است.(خدا ، گـ رحمـت بـینـدـدـ درـی ، زـ رـحـمـتـ ، گـ شـایـدـ درـ دـیـگـرـیـ.)	

فَ : حرف حسب ما قبلها	ذَاكَ : مبتدأ مرفوع مثلاً والجملة اسمية
قَرِيبٌ : خبر مرفوع	الَّدَهْرُ : مضاف اليه مجرور
مَا : حرف مصدرية زمانية	عَاشَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر
فيـهـ جـواـزـاـ وـالـجـملـةـ فـعلـيـهـ وـ "ـمـاعـاـشـ"ـ :ـ مصدرـ مـؤـولـ تقـديرـهـ :	فـيـهـ "ـمـدةـ عـيشـهـ"ـ ظـرفـ زـمانـ أوـ
مـفعـولـ فيـهـ منـصـوبـ مـثـلاـ ،ـ مـتـعلـقـ بـ :	قـرـيـعـ حـوـلـ :ـ خـبـرـ بـعـدـ خـبـرـ مـرـفـوعـ

**إذا :** اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (جاش)

**سُدّ :** فعل الشرط ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "منخر" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

**منه :** جارٌ و مجرور محلاً، متعلق ب : سدّ      **منخر :** نائب فاعل مرفوع  
**جاش :** فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله ضمير "منخر" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
**منخر :** فاعل مرفوع



**يَهُمْ بِهِ مِنْ مُفْظِعِ الْأَمْرِ صَاحِبًا**  
 سعدبن ناشب بن مازن

**٥٢ - أَخْوَ عَزَمَاتٍ لَا يُرِيدُ عَلَى الَّذِي**

**أَخْو عَزَمَاتٍ :** صاحب اراده و عزم

**مُفْظِعٌ :** رسوا ، زشت

انسان با اراده و مصممی است که چون قصد انجام کار مهم و سختی را بکند، از  
 دوستی کمک نگیرد.(بر خودش تکیه کند).

**أَخْو :** من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع بالواو لمبدأ مخدوف والجملة اسمية

**لَا يُرِيدُ :** فعل مضارع منفي فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعمتية

مرفوعة محلاً بالتبعية من منعوتة : **أَخْو**      **عَلَى الَّذِي :** جارٌ و مجرور محلاً، متعلق ب : يريد

**يَهُمْ :** فعل مضارع فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة، عائدها :

**صَاحِبًا :** مفعول به منصوب ل "يريد"      **ضَمِيرًا** " في "به"



٥٣ - إذا همُ الْقَى بَيْنَ عَيْتِيهِ عَزْمَهُ  
وَنَكَبَ عَنْ ذِكْرِ الْعَوَاقِبِ جَانِبًا  
الشاعر السابق

الْقَى : قرار می دهد  
نكب : روی گرداند

الْعَوَاقِبُ (ج العاقبة) : سرانجام ، عاقبت

هرگاه تصمیم کیرد ، عزم واراده خویش را در برابر چشمانتش قرار دهد و از به  
یاد آوردن سرانجام کار ، سر باز زند.(ممکن است ، در صورت به یاد آوردن  
سرانجام کار ، از انجام آن منصرف شود.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه ،  
منصوب محلًا، متعلق ب : جواب الشرط "الْقَى"

هم : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلًا  
الْقَى : فعل جواب الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدرة ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة/مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلق ب : الْقَى

عييف : مضاف اليه و مجرور بالياء (نون المضاف حذفت للإضافة)

ه : مضاف اليه مجرور محلًا

نَكَبَ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
معطوفة على "الْقَى".

الْعَوَاقِبُ : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنىًّا منصوب محلًا لـ شبه فعل "ذكر"

جانِبًا : مفعول به منصوب



**٤٥-لَا يَسْلِمُ الشَّرْفُ الرَّفِيعُ مِنَ الْأَذَى**  
حتى يُراقَ عَلَى جَوَانِبِ الدَّمِ  
المنشئ

الشرف : بزرگی، شرف

لا يسلم : درامان نمی ماند

جوانب (ج جانب) : پیرامون

الأذى : آزار، اذیت

الدم : خون

يراق : ریخته شود

بلند مرتبگی از آزار و تعرض دیگران درامان نمی ماند تا اینکه پیرامون آن خون  
(حسد ورزان) ریخته شود.

لا يسلم : فعل مضارع منفي، فاعله "الشرف" والجملة فعلية

الشرف : فاعل مرفوع

الرَّفِيعُ : نعت مرفوع

من الأذى : جار و مجرور تقديرًا متعلق ب لا يسلم

حتى : حرف جر

يراق : فعل مضارع (من باب إفعال)، منصوب ب "أن" المقدرة و مبني للمجهول، نائب فاعله  
"الدم" والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره : "يراقته"، مجرور محلاً بحرف جار و "حتى إراقة" :  
جار و مجرور متعلق ب : لا يسلم

على جوانب : جار و مجرور متعلق ب : يراق الدم : نائب فاعل مرفوع



**٤٥-لَظْنٌ بِسَائِرِ الإِخْوَانِ شَرًا**  
وَ لَا تَأْمُنْ عَلَى سِرِّ فُؤادًا  
ابوالعلاء المرئي

سائز : دیگر(همه)

ظن : بد گمان باش

لاتأمن : امین ندان

الإخوان (ج الأخ) : برادر

فُواداً : دل، قلبی

سرَ : راز

به دیگر همنوعان بدین باش : و هیچ دلی را برای رازداری، امین و شایسته ندان.

فَ : حرف حسب ما قبلها

طنْ : فعل أمر (من ظنَّ يظنُّ) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بِ : حرف جر للتأكيد

سائر : مجرور بحرف جر لمنظماً و مفعول به معنى منصوب

و : حرف عطف

شراً : مفعول به منصوب ثانٍ

لا : حرف جزء

تأمين : فعل مضارع مجرزوم ،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

على سرَ : جار و مجرور متعلق بـ : تأمين فواداً : مفعول به منصوب



٥٦- وَ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَصِيرَ الْفَتَى  
عَلَى جَفْوَةِ الْإِخْرَانِ مِنْ بَعْدِ زَلَةٍ  
بَهْوَلٌ

الفتى : جوان

الإخران(ج الأخ) : برادر، هم نوع

جفوة : ستم

زلة : لغزش و خطأ

بردباری و شکیباوی جوان برستم هم نوع (خود) پس از لغزش (وی)، جزیی از  
اخلاق نیکوست.

و : حرف حسب ما قبلها

من کرم : جار و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

آن : حرف مصدرية

يُصْبِرَ : فعل مضارع منصوب فاعله "الفقى" والجملة فعلية "أن يصبر" : مصدر مؤول  
 تقديره "صبر" مبتدأ م مؤخر مرفوع ملأً والجملة اسمية  
 على جفوة : جار و مجرور متعلق ب : يصبر  
 من بعد : جار و مجرور متعلق ب : يصبر  
 الفقى : فاعل مرفوع تقديرأ  
 الاخوان : مضاف اليه مجرور  
 زلة : مضاف اليه مجرور



## ٥٧ - يُخْفِي العَدَاوَةَ وَ هِيَ غَيْرُ خَفِيَّةٍ

كَثَرَ الْعَدُوُّ بِمَا أَسْرَ يَوْمَ  
 المُتَشَبِّهِ

العدواة : دشمن ، بدخواهى	يُخْفِي : بهان مى كند
العدر : دشن	خفية : بهان
أسر : مخفى كرد	يَوْمَ : آشكارمى شود

دشمنى و بدخواهى خود را - که نمایان است - پنهان مى کند : نگاه دشمن گویای  
 دشمنى اوست . (رنگ رخسار خبر مى دهد از سر درون .)

يُخْفِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية	العدواة : مفعول به منصوب
و : حرف حالية	هي : مبتدأ مرفوع ملأً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : العداوة
غَيْرَ : خبر مرفوع	خفية : مضاف اليه مجرور
نَظَرٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية	بِ : حرف جرّ

مَأْسِرٌ : "ما" اسم موصول عام / مجرور ملأً و "بما" : جار و مجرور متعلق ب : يَوْمَ	عائدها : مخدوف أو "ما" : حرف مصدرية و مع "أسر" : مصدر مؤول تقديره : بإسرار :
---	--

جار و مجرور متعلق ب : بیوح

بیوح : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محملة



٥٨- وَ قُرْبُ الْبَحْرِ مَحْذُورٌ الْعَوَاقِبِ

صاحب بن عباد

البحر : دریا

السلطان : سلطان، ملک

قرب البحر : نزدیکی به دریا

عظمماً : بزرگ

العواقب(ج العاقبة) : سرانجام، فرجام

محذور : سهمگین

دستگاه و دربار سلطان(مستبد) همچون دریا پهناور است : نزدیکی به دریا، پیامدها و فرجام‌های سهمگینی دارد.

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبيه ب "ليس" (الغى عن العمل بسبب وجود إلأ بعده)

السلطان : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية إلأ : حرف استثناء

البحر : مستثنی مفرغ بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المحذوف ، تقديره أحد و هو خبر

عظمماً : تغیر منصب و : حرف عطف

قرب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية محذور : خبر مرفوع

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ونائب فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "محذور"



٥٩- الصَّفُورُ يَصْفِرُ آمِنًا لِي سِرِيهِ

حبس الہزار لآلہ یترئم

أحمد بن محمد الأرجاني

**يصغرُ :** چهچه می زند، جیک جیک می کند

**الصَّعُو :** گنجشک

**الهزارُ :** بلبل، هزار دستان

**سرب :** گروه، دسته، راه لانه

**يتَرَئِمُ :** آواز میخواند

گنجشک با خیالی آسوده و ایمن در میان دسته پرندگان (در لانه اش) جیک جیک می کند؛ ولی بلبل چون آواز خواند، در قفس افتاد.

**الصَّعُو :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

**يصغرُ :** فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**آهناً :** حال مفردة منصوبة صاحبها : الصَّعُو

في سرب : جار و مجرور متعلق ب : آهناً ه : مضاف إليه مجرور محالاً

**حُبسَ :** فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "الهزار" والجملة فعلية

أنَّ : حرف مشبهة بالفعل

ه : إسم أنَّ المتصوب محالاً والجملة اسمية مجرورة مؤولة إلى المصدر تقديره : "لتَرَئِمَه" : جازَ

و مجرور، متعلق ب : حبسَ

**يتَرَئِمُ :** فعل مضارع (من باب تَقْتُلُ ) فاعله

ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محالاً



وَلَا ذَنْبٌ لِي إِلَّا عَلَىٰ وَالْفَوَاضِيلُ

٦٠ - تَعْدُ ذُنُوبِي عِنْدَ قَوْمٍ كَثِيرٍ

أبوالعلاء المرتَّب

**تَعْدُ :** بر شرده می شود، به حساب می آید

ذنوب(ج ذنب)

: گناه

**الْعَلَى :** شرف، بلندی، بزرگی

**قوم :** گروهی، قومی

**الْفَوَاضِيلُ(ج الفاضلة) :** باکدامن، فاضل

گناهانم از نظر گروهی، بسیار به حساب می آید؛ در حالی که گناه من، فقط بلندمرتبکی و بزرگواری است.

**تعدُّد :** فعل مضارع مبني للمجهول نائب فاعله "ذنوب" والجملة فعلية  
**ذنوب :** نائب فاعل مرفوع تقديرًا

**عنَّـة :** اسم دائم الإضافة/مفعول فيه أو ظرف مكان، منصوب محلاً، متعلق بـ : كثيرة  
**كثيرة :** مفعول به ثانٍ  
**و :** حرف حالية

**ذنب :** اسم لا النافية للجنس، مبني على الفتح بيناء عرضي، منصوب محلاً والجملة اسمية (أو  
 لاذنب : مبتدأ مرفوع محلاً) حالية صاحبها : ضمير «ي» في ذنبي و رابطها : و  
 لي : جار و مجرور، متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً  
 إلأ : حرف استثناء

**الغلى :** مستثنى منقطع غير موجب ،مرفوع تقديرًا  
**الفواضل :** معطوف مرفوع



## ٦١-مَوْسُومَةٌ بِالْحُسْنِ ذَاتُ حَوَاسِدٍ

إن الحِسَانَ مَظِئْةٌ لِلْحَسَدِ

محمدبن بشير الخارجي

موسومة : علامت گذاری شده، نشان گذاری شده، نامیده شده	حواسد(ج حاسدة) : حسود
الحسان : (ج الحسن) : نيكورو، زبيا	الحسد(ج الحاسد) : حسود
	مَظِئْةٌ : مورد، هدف، آماج

نيکوروی حسد ورزانی دارد چراکه به زبیبا رویان بد گمان می شوند.

**موسومة :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية ( مسوغ الابداء بالنكرة بسبب أنه عمل فيما بعده )

**بالحسن** : جار و مجرور متعلق ب : موسومة

**ذات** : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع

**الحسان** : اسم إن منصوب والجملة اسمية

**إن** : حرف مشبهة بالفعل

**للحسد** : جار و مجرور متعلق ب : مظنة

**مظنة** : خبر مرفوع



٦٢- وأعلمُ أَنِي فَاتِرُ الرأيِ مُخْطِي

أبوالفرج الكاتب

**مُخْطِي** : خطاكار، اشتباه كننده

**فاتر الرأي** : سست رأى

**لَا طِيق** : توانيي ندارم

**قضاء** : حكم، قضا و قدر

**غلاب** : غلبه كردن، چيرگي، تسلط

يقييناً مى دانم که سست رأى وخطا کارم، ولی این حکم (آسمانی) است که  
نمی توام ب برآن غلبه کنم.

**و** : حرف حسب ما قبلها

**أعلم** : فعل يقين مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

**أن** : حرف مشبهة بالفعل

**ي** : اسم أن منصوب محلاً والجملة اسمية سدت مسد المفعولين منصوبة محلاً

**فاتر** : خبر مرفوع

**الرأي** : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب محلاً لشبه فعل "فاتر"

**مخطي** : خبر بعد خبر مرفوع

**لكن** : حرف استدرارك

**و** : حرف عطف

قضاء : خبر مرفوع لمبتدأ مخدوف تقديره : "هو قضاء" والجملة اسمية  
 لا أطيق : فعل مضارع منفي (من باب إفعال)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة  
 فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوها : قضاء  
 غلاب : مفعولٌ به منصوب  
 هـ : مضافٌ إليه مجرور محالاً



أرض السوادع حرارة الأكباد بجهول	٦٣- لولا الدموع و فيضهن لأحرقت
فيض : ريزش	الدموع(ج الدموع) : اشك
الأكباد(ج الكبد) : جگر	أحرقت : سوزانيد
	الوداع : وداع، خداحافظي

اگر اشك ها و ريزش (فراوان) آنها نبود، سوز جگرها، زمين وداع (محل خداحافظي)  
 را می سوزاند.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمن معنى الشرط	
الدموع : مبتدأ مرفوع و خبره مخدوف وجوباً والجملة اسمية شرطية	
فيض : معطوف مرفوع	و : حرف عطف
	ل : حرف جواب
أحرقت : فعل جواب الشرط ماض، (من باب إفعال)، فاعله "حرارة" والجملة فعلية	
حرارة : فاعل مرفوع	أرض : مفعولٌ به منصوب



٦٤- وَ إِلَيْ لَمِيمُونَ الْقِيَةِ مُنْجَحٌ  
وَ إِنْ كَانَ مَطْلُوبِي سَنَا الشَّمْسِ فِي الْبَعْدِ  
بِجهولٍ

مُنْجَحٌ : كاميا ب

ميمون النقية : مبارك نفس

سَنَا : روشنایی، نور

مطلوب : خواسته

الْبَعْدُ : دور

قطعاً، من خجسته و پاک نهادم ؛ هر چند خواسته ام، همچون نور خورشید ، دور باشد،(بدان ، دستت یابم).

ي : اسم إن المتصوب محلًا والجملة اسمية

و : حرف حسب ما قبلها

ميمون : خبر مرفوع

ل : حرف ابتداء (مزحلقة)

منجح : خبر بعد خبر مرفوع

النقية : مضاف إليه مجرور

إن : زائدة وصلية(ليس بعدها جواب لها)

و : حرف حالية

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه "مطلوب" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها :

مطلوب : اسم كان مرفوع تقديرًا

ضير "ي" في "إلى"

سَنَا : خبر منصوب تقديرًا

ي : مضاف إليه مجرور محلًا

الشمس : مضاف إليه مجرور

في البعد : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : مطلوب



٦٥- وَ أَدْرِكُ سُؤْلِي حِينَ أَرْكَبُ عَزْمَتِي  
وَ لَوْ أَئْهَهُ فِي جَهَةِ الْأَسْدِ الْوَرْدِ  
بِجهولٍ

سؤلي : آرزوی خود، خواسته خود

أدرك : دست می یابم

الورد : سرخ

جبهة الأسد : پیشانی شیر

هرگاه اراده کنم ، به آرزویم دست بابم : هرجند که در پیشانی شیر سرخ روی (کلگون و خشمگین ) باشد.

و : حرف حسب ما قبلها

ادرک : فعل مضارع(من باب إفعال)،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

سؤال : مفعولٌ به منصوب تقديرًا

حين : اسم دائم الإضافة/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق ب : أدرک

أركب : فعل مضارع ، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية مضافٌ اليه

عزمـة : مفعولٌ به منصوب تقديرًا مجرور محلًا

و : حرف حالية

لو : حرف زائدة (لأنَّ " ولو" وقعت في أثناء الكلام وليس بعدها جواب لها وحيثـنـه " و" حرف حالية و "لو" حرف زائدة والجملة بعدها حالية )

أنَّ : حرف مشبهة بالفعل

حالية منصوبة صاحبها : سؤـلـ رايـطـها : و

في جبهة : جارٌ و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلًا

الورد : نعت مجرور

الأسد : مضافٌ اليه مجرور



٦٦-قـالـوا و مـا فـعـلـوا و أـيـنـ هـمـ

مؤيد الدين الطغرايـ

معشر : گروهي، جاعـى

أـيـنـ هـمـ : كـجاـينـدـ

(گروهی که) گفتند و عمل نکردند، کجا !! و گروهی که کار کردند و نگفتند کجا !!

قالوا : فعل ماضی فاعله ضمیر "او" البارز والجملة فعلية (مفعوله محذوف)

ما : حرف نفی و : حرف عطف

فعلوا : فعل ماضی فاعله ضمیر "او" البارز والجملة فعلية

و : حرف عطف

أين : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم،

هم : مبتدأ مؤخر مرفع محلاً والجملة اسمية مرفوع محلاً

من : حرف جرّ

معشر : مجرور لفظاً و مرفع معنی على أنه بدل من المبدل منه : هم

فعلوا : فعل ماضی فاعله ضمیر "او" البارز والجملة فعلية ، نعتية مجرورة بالتبعية من منعوها :

معشر و : حرف عطف

قالوا : كما تقدم ما : حرف نفی



٦٧-أَرَى مَاءً وَ بِي غَطَشٌ شَدِيدٌ وَكِنْ لَا سَيْلَ إِلَى الْوَرُودِ

أبوالحسن ابن الرومي

عطش : تشنگی لاسبيل : هیچ راهی نیست

الورود : رسیدن ، وارد شدن

آب را ، درحالی که نشنه ام ، می بینم ، ولی هیچ راهی برای رسیدن به چشم  
وجود ندارد.

أَرَى : فعل مضارع فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ماء : مفعول به منصوب و : حرف حالية

بِي : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلأ عطش : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "أنا" المستتر في "أرى"

و : حرف عطف لكن : حرف استدراك سبيل : اسم "لا" مبني على الفتح ببناء عرضي منصوب محلأ والجملة اسمية (أو "لاسبيل") : مبتدأ مرفوع محلأ

إلى الورود : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلأ



٦٨- وَ كُلُّ الدَّاءِ مُلتَمِسٌ شِفَاءً

قيس بن خطيم

الداء : درد ملتمس : اميد هست

شفاء : بهودى التوك : حاقت، ابلهى

دواء : دارو، درمان

هر بردی را امید درمانی هست؛ در حالی که کودنی و نادانی، درمانی ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها

كل : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية الداء : مضاف اليه مجرور

ملتمس : اسم مفعول (من باب افعال) / خبر مرفوع

شفا : نائب فاعل مرفوع تقديرًا لشبه فعل : ملتمس (عمل فيما بعده)

ه : مضاف اليه مجرور محلأ و : حرف حالية

داء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ملتمس

**النوك : مضاف اليه مجرور**

ليس : فعل ناقص ، اسمه "دواء" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً  
له : جار و مجرور، متعلق ب : مخدوف شبه الجملة ، خبر مقدم منصوب محلاً  
دواء : اسم "ليس" مؤخر مرفوع



٦٩ - ما للرجال والكياد وإنما  
تعتَدُ النساء من عاداتِها  
بجهول

الكياد(ج الكياد) : حيلة	الرجال(ج الرجل) : مرد
النسوان(ج الامرأة من غير لفظها) : زنان	تعتَدُ : می شمارند
عادات(ج عادة) : خوى، عادات	

مردان را با فریب و حیله چه کار است ؟ در حالی که زنان آن را (فریب و حبله)  
 فقط از ویژگی های خویش به حساب می آورند.

ما : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية	للرجال : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً
الكياد : مفعول معه منصوب	و : حرف معيبة
و : حرف حالية	

إنما : مركب من "إن" حرف مشبه بالفعل و "ما" حرف كافة و "إنما" : أداة حصر  
تعتَدُ : فعل مضارع(من باب افعال)، فاعله "النسوان" والجملة فعلية حالية صاحبها : الكياد  
ه : مفعول به منصوب محلاً

النسوان : فاعل مرفوع  
من عادات : جار و مجرور متعلق ب : تعتَدُ ها : مضاف اليه مجرور محلاً



٧٠-فَإِنْ أَبِكَ لَا أَشْفِي الْغَلِيلَ وَ إِنْ أَدْعُ  
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ  
أَدْعُ حُرْقَهُ فِي الْقَلْبِ ذَاتَ تَلَهُبٍ  
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ  
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ  
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ

لَا شَفِي : شفافی دهم	إِنْ أَبِكَ : اگر بگریم
حُرْقَهُ : سوزشی	الْغَلِيلَ : سوزش دل
	تَلَهُبُ : شعله وزبانه کشیدن

اگر بگریم، با سوزش دل، بهبودی ام به دست نمی آید و اگر (گریه را) رها کنم، سوزش شعله ور و زبانه کشیده را در دل رها می کنم.

فَ : حرف ابتدائية	إِنْ : حرف الشرط
أَبِكَ : فعل الشرط مضارع للمتكلّم وحده مجرّوم بحذف حرف العلة،فاعله ضمير "أنا"	لَا : حرف نفي
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ أَشْفِي : فعل جواب الشرط مضارع منفي،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية	وَ : حرف عطف
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ أَدْعُ : فعل الشرط مضارع للمتكلّم وحده (من وَدَعَ) مجرّوم وجوباً والجملة فعلية	أَدْعُ حُرْقَهُ فِي الْقَلْبِ ذَاتَ تَلَهُبٍ
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ أَدْعُ : فعل جواب الشرط مضارع للمتكلّم وحده (من وَدَعَ) مجرّوم وجوباً والجملة فعلية	الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ حُرْقَهُ : مفعول به منصوب
الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ ذَاتٌ : اسم من الأسماء الخمسة / نعت منصوب بالتبنيه من معونه : حرقة	الْجَهْنَمَ لَا يَسْتُرُ صَدِيقَهُ تَلَهُبٌ : مضارع اليه مجرور
	(مؤوّل الى المشتق بمعنى صاحبة)



٧١-فَقَ كَانَ فِيهِ مَا يَسْرُ صَدِيقَهُ  
عَلَى أَنَّ فِيهِ مَا يَسْوُ الأَعْادِيَّا  
نَابِعَةَ الْجَوَدِيَّا

**فقى : جوانى**

**صديق : دوست**

**الأعداـي (ج الأعداء، ج العدو) : دشـن**

جوان ويزگى داشت که دوستش را شاد می کرد : اما غمگینی واندوه دشمنان را در پی داشت.

**فقى : خبر مرفوع تقديرأ لمبتدأ مذوق تقديره : "هو فقى" والجملة اسمية**

**كان : فعل ناقص اسمه "ما" والجملة فعلية نعتية**

**فيه : جار و مجرور متعلق ب : مذوق شبه الجملة ، خبر مقدم منصوب محلاً**

**ما : اسم موصول عام / اسم كان مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية**

**يسـرـ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : "هـ" في "صديقـهـ"**

**أوـ ماـ يـسـرـ : "ماـ" حرف مصدرية و مع "يسـرـ" مصدر مؤول تقديره : سـرـورـهـ، اسم كان**

**مرفوع مؤخر محلاً**

**صديق : مفعول به منصوب**

**على : حرف جزـ**

**فيـهـ : جـارـ وـ مجرـورـ،ـ مـتعلـقـ بـ : مـذـوقـ شـبـهـ الجـمـلـةـ خـبـرـ مـقـدـمـ مـرـفـوعـ محـلاـ**

**ماـ يـسـوـءـ : "ماـ" اسم موصول عام / اسم أنـ منصوب محـلاـ والـ جـمـلـةـ اـسـمـيةـ مجرـورةـ وـ علىـ**

**ماـ.....ـ جـارـ وـ مجرـورـ مـتعلـقـ بـ : يـسـرـ؛ـ وـ يـسـوـءـ : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستترـ**

**فيـهـ جـواـزاـ والـ جـمـلـةـ فعلـيـةـ صـلـةـ عـائـدـهـاـ : ضـمـيرـ هوـ المـسـتـرـ فيـهـ أوـ ماـ حـرـفـ مصدرـيـةـ وـ معـ**

**يـسـوـءـ ،ـ مصدرـ مـؤـولـ تقـدـيرـهـ : "سوـهـ"ـ مجرـورـ بـحـرـفـ جـارـ وـ علىـ سـوـءـ"ـ : جـارـ وـ مجرـورـ**

**أـعـادـيـ : مـفـعـولـ بـهـ منـصـوبـ (ـوـالـأـلـفـ لـلـضـرـورـةـ الشـعـرـيـةـ)**

**مـتعلـقـ بـ : يـسـرـ**



من يزَّرع الشُّوك لَا يَحْصُدُ بِهِ عِنْبًا	ـ٧٢ـ إِذَا وَتَرَتْ أَمْرًا فَاحْذَرْ عَدَاؤَه
صالح بن عبدالقدوس	
عَدَاؤَه : دشْنَى، بَدْخُواهِى	وَتَرَتْ : سَتَمْ كَرْدَى، اِنْتَقَامْ گُرْفَتَى
لَا يَحْصُدُ : دروْغَى كَنْد	الشُّوك : خَار
	عِنْبًا : انْگُور
هرگاه در کاری به کسی ظلم و ستم کردی، به دشمنی و کینه آن هم بیاندیش؛	
زیرا هرکس خار بکارد، انگور درو نمی کند.(تخم بد، ثمره نیک نمی دهد.)	
إِذَا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق بـ: جواب الشرط "احذر"	
وَتَرَتْ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "أنت" البارز فيه والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً	
أَمْرًا : مفعول به منصوب فـ: حرف جواب	
احْذَرْ : فعل أمر، جواب الشرط فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية	
عَدَاؤَه : مفعول به منصوب	
مِنْ : اسم الشرط، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية	
يَزَّرَعْ : فعل الشرط مضارع مجزوم (والكسرة لدفع التقاء الساكين) فاعله ضمير "هو"	
الْمُسْتَرُ فِيهِ جَوَازًا وَالجملة فعلية خبر مرفوع محلاً	
الشُّوك : مفعول به منصوب	
لَا يَحْصُدُ : فعل مضارع، جواب الشرط مجزوم، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً	
بِهِ : جار و مجرور متعلق بـ: لا يَحْصُدُ	
وَالجملة فعلية	
عِنْبًا : مفعول به منصوب	



لَدِمْتُ عَلَيْهِ أَيْ سَاعَةٍ مَنْدَمٌ  
قَالَ الْكَلَابِ

فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنِّي قَدْ قَتَلْتُه

لَدِمْتُ : كشته ام  
مَنْدَمٌ : پشيمان شدم  
سَاعَةٍ : زمان، هنگام، وقت

آنگاه که مطمئن شدم، او را کشته ام، پشيمان گشتم، ولی پشيمانی را چه سود!

**ف** : حرف ابتدائية

لَمَا : اسم دائم الإضافة، متضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ،  
منصوب محلاً متعلق بـ : جوابه "لَدِمْتَ"

رَأَيْتُ : فعل يقين ماضٍ، فاعله ضميرٌ تـ" البارز والجملة فعليةٌ مضافٌ اليه مجرور محلاً  
أَنْ : حرف مشبهة بالفعل

يـ" : اسم "أَنْ" منصوب محلاً و الجملة اسميةٌ سدّت مسدّ المفعولين، منصوبة محلاً  
قـد : حرف تحقيق

قـلتـ : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ تـ" البارز والجملة فعليةٌ، خبر مرفوع محلاً  
هـ" : مفعول به منصوب محلاً

لَدِمْتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضميرٌ تـ" البارز والجملة فعلية  
عـلـيـهـ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : لَدِمْتَ

أَيْ : اسم دائم الإضافة / مفعول مطلق بالياءة منصوب  
سَاعَةٍ : مضافٌ اليه مجرور

مَنْدَمٌ : مصدر ميميٌ / مضافٌ اليه مجرور



٤-إذا أنت أعطيت السعادة لم تُبلِّ  
و إن نظرت شرراً إليك القبائل  
أبوالعلاء المعربي

اعطيت : به تو روی آورد، به تو داده شد  
السعادة : نیک بختی ، خوشبختی  
شرراً : خشم ، تحریر آمیز  
لم تُبلِّ : نرس ، پروا نکن  
القبائل(ج الفيلة) : قوم، قبیله

هرگاه خوشبختی و سعادت به تو روی آورد ، هرچند قبیله ها (حسد و رزان و  
کینه تو زان ) به تو تحریر آمیز و خشمگین نگاه کنند ، باکی نداشته باش .

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه ،  
منصوب محلاً متعلق بـ : جواب الشرط "لم تُبلِّ"

أنت : مؤكّد لفظي لمؤكّده ضمير "ت" في الفعل المفسّر المذوق أعطيت" تقديره : "إذا  
أعطيت أنت" و الجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

اعطيت : فعل مفسّر مبني للمجهول نائب فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية  
السعادة : مفعول به ثان منصوب

لم تُبلِّ : أصله (لم تبالي و حذفت الألف للتخفيف ) فعل جواب الشرط مجزوم فاعله ضمير  
أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

و : حرف حالية  
إن : زائدة وصلية (بعدها ليس جواب لها )

نظرت : فعل الشرط مجروم محلاً فاعله القبائل والجملة فعلية حالية منصوبة ، صاحبها ضمير أنت  
شرراً : مفعول مطلق بالنيابة منصوب (نظر نظراً شرراً)



أخاف وأرجو والذى أتوقع  
ابونايم

٧٥-يذكرني الخير والشر والذى

**أرجو** : امید دارم

**يُذكَرُني** : مرا به خاطر می آورد

**أتوقع** : آرزومندم، انتظار دارم

خوبی ، بدی ، ترس ، امید و انتظار ، همه یادآور اویند.

**يذكُرُ** : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الخير" والجملة فعلية

**ن** : حرف وقاية  
ي : مفعول به منصوب محالاً

**الخِيرُ** : فاعل مرفوع  
ه : مفعول به ثانٍ منصوب محالاً

**الشَّرُّ** : معطوف مرفوع  
و : حرف عطف

**الَّذِي** : معطوف مرفوع محالاً  
و : حرف عطف

**أَخَافُ** : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : مخدوف

**أَرْجُو** : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على أخاف

**الَّذِي** : معطوف مرفوع محالاً بالتبعة من معطوف عليه "الخير"

**أَتَوْقَعُ** : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : مخدوف



٧٦-إِذَا رَضِيتُ عَنِي كِرَامُ عَشِيرَتِي

ابوالعيناء

**رضيت** : راضى و خشنود شود

**ذالك** : آن

**عشيرة** : خانواده ، خاندان

**لثام(ج لثيم)** : بد خواه ، فرومایه

**غضبان** : خشنناک ، عصبانی

هرگاه بزرگان و جوانمردان خاندانم از من خرسند شوند ، فرومایگان ، از من خشمگین و عصبانی شوند.

إذا : اسم الشرط دائم الاضافة الى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب حلاً ، متعلق بـ : جواب الشرط

رضيَتْ : فعل ماضٍ فاعله "كرام" والجملة فعلية مضارف اليه مجرور حلاً

عني : جازٌ و مجرور حلاً ، متعلق بـ : رضيَتْ كرام : فاعل مرفوع

عشيرة : مضارف اليه مجرور تقديرًا فـ : حرف جواب

إذ ذاك : لفظاً مركب من "إذ" وهي ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب حلاً متعلق بـ :

رضيَتْ ذاك : مبتدأ مرفوع حلاً والجملة اسمية مضارف اليه مجرور حلاً

غضبان : خبر مرفوع على : جازٌ و مجرور متعلق بـ : غضبان

لناً : فاعل مرفوع لشبيه فعل "غضبان" هـ : مضارف اليه و مجرور حلاً



٧٧-وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ وَ فِي الشَّرِّ تَجَاهَ حِينَ لَا يَنْجِبُكَ إِحْسَانُ شهيل بن شيبان الزماني

القصاص : انتقام أولى الألباب : خردمندان

الشرّ : آزار و بدی کردن

ای خردمندان! ازندگی شما در قصاص است و زمانی که نیکی تو رانجات نمی دهد، رهایی در بدی کردن است.

و : حرف حسب ما قبلها

لکم : جازٌ و مجرور حلاً متعلق بـ : مخدوف شبيه الجملة، خبر مقدم مرفوع حلاً

فـ القصاص : جازٌ و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبيه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : کم

حياة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

يا : حرف ندا

أولى : ملحق بجمع المذكر السالم / منادى مضاف منصوب بالياء

الألباب : مضاف اليه مجرور

في الشُّرُّ : جارٌ ومجرور متصل بـ : مخدوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

نجاة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

حينَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متصل بـ : نجاة

لابنجمي : فعل مضارع منفي (من باب إفعال) فاعله "إحسان" والجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً

إحسان : فاعل مرفوع

ك : مفعول به منصوب محلاً



٧٨-فَاصْبَحْتُ مَحْسُودًا بِفَضْلِي وَحْدَهُ

أبوالعلاء المرئي

فضل : هنر و برترى

محسوداً : مورد حسادت

بعد : دورى

وحدة : تها

قلة : كسى

أنصار(ج ناصر) : يار، ياور

على رغم دورى دوستان و توشه انكم ، فقط بخاطر بزرگى و بلند مرتبگى ام  
مورد حسادت قرار گرفتم.

ف : حرف حسب ماقبلها

أصبحتُ : فعل ناقص ماضٍ اسمه ضمير "ت" البارز والجملة اسمية

محسوداً : خبر منصوب

بفضل : جار و مجرور تقدیراً متعلق ب : محسوداً  
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً  
 وحده : حال مفردة منصوبة صاحبها : فضل  
 على بعد : جار و مجرور متعلق ب : مخذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها :  
 أنصار : مضاف إليه مجرور تقدیراً  
 ضمیری " فی " فضلی "  
 قلة : معطوف مجرور بالتبغیة من معطوف عليه " بعد "  
 مال : مضاف اليه مجرور تقدیراً



وَ إِلَّا فَأُلْيَى بِالَّذِي جِئْتَ قَانِعَ  
 وَ رَاضِ بِمَا أُولَئِنَّ غَيْرُ مُفَاضِبِ  
 أَبُو فَرَاسُ الْمَدَانِي

قانع : خرسند  
 راض : خشنود  
 مفاضب : خشمگین  
 أولیت : روا داری  
 و گرنه من به آنچه تو بیاوری ، خرسندم ؛ و به هرآنچه در مورد من  
 رواداری خوشنودم ، نه خشمگین و غضب آلود .

و : حرف حسب ما قبلها  
 إلأ : مرکب من «إن» الشرطية و «لا» و فعل الشرط مخذوف  
 ف : حرف جواب  
 ي : اسم إن المتصوب والجملة اسمية جواب الشرط  
 بالذی : جار و مجرور محلاً، متعلق ب : قانع  
 جنت : فعل مضارع فاعله ضمیر " ت " البارز والجملة فعلية، صلة عائدها : مخذوف  
 و : حرف عطف  
 قانع : خبر مرفوع

**راضٍ** : معطوف مرفوع تقديرًا بالتبعية من معطوف عليه : قانع

**ب** : حرف جرّ

**مارأيت** : "ما" اسم موصول عام / مجرور بحرف جار متعلق بـ **راضٍ** و **"أوليت"** :

فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عاندها :

محذوف أو "ما" حرف مصدرية و مع **"أوليت"** : مصدر مؤوك تقديره : إيلاتك،

مجرور و **"إيلات"** : جار و مجرور متعلق بـ **راضٍ**

**غير** : خبر بعد خبر

**مغاضب** : اسم فاعل من باب مفاعة / مضاف إليه مجرور



**٤٠-وَعَنْدَ عَلَى الْعِلَّاتِ يَلْزَمُ نَهْجَةً**

الشاعر السابق

**العلّات** (ج العلة) : بيماري، سبب

**نهج** : راه

**المطالب** (ج المطلب) : خواست، مقصود، مورد نظر

بنده ای هستم که هرگاه با مردم در اهداف و راههای مورد نظر اختلاف داشته

باشم؛ به هر حال باید راه خود را در پیش گیرم.

**و** : حرف عطف

**عبد** : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف عليه : قانع

**على العلّات** : جار و مجرور، متعلق بـ **عبد**

**يلزم** : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية بالتبعية

نَهْجٌ : مفعولٌ به منصوب  
 من منعوتها : عبدٌ  
 هُ : مضارٌ اليه مجرور مُحلاً  
 إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه  
 منصوب مُحلاً متعلق بـ : جواب الشرط المذوف  
 اختلفت : فعل الشرط ماضٍ (من باب افعال) ،فاعله "سبل" و الجملة فعلية ، مضارٌ اليه  
 مجرور مُحلاً  
 بالقوم : جارٌ و مجرور متعلق بـ : اختلفت  
 المطالب : مضارٌ اليه مجرور  
 سُبْلٌ : فاعل مرفوع



٨١-يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامَلَتِي  
 فِيكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخِصَامُ وَالْحَكْمُ  
 الْمُتَبَيِّنُ

الخصام : دشمني	المعاملة : برخورد
الحكم : حكم ، قاضي ، داور	الخصم : دشن

ای دادگر ترین مردم (در برخوردها) ! - جز در برخورد با من - در تو (خصلت)  
 دشمنی هست : (چگونه می توانی) تو ، هم دشمن و هم داور باشی.

أَعْدَلٌ : منادي مضار منصوب	يَا : حرف ندا
إِلَّا : حرف استثناء (حصرية)	النَّاسُ : مضار اليه مجرور
فِي مُعَامَلَةٍ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مُحذف	يَ : مضار اليه مجرور مُحلاً
فِيكَ : جارٌ و مجرور مُحلاً متعلق بـ : مُحذف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع مُحلاً	الْخِصَامُ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسميةُ و : حرف حالية

أنت : مبتدأ مرفوع محالاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : "ك" في "فيك"  
 الخصم : خبر مرفوع  
 الحكم : معطوف مرفوع



غداً و همّو من آرائه في كتابٍ  
 -٨٢- إذاً بات في أمر يفكّر وحدة  
 مجهول

بات : شب را به صباح رساند  
 يفكّر : فكر می کند، می اندیشد  
 آراء (ج رأي) : اندیشه، دیدگاه  
 غداً : شد  
 كتاب (ج كتبة) : لشکر

هرگاه در کاری که به تنهایی می اندیشد، شب را به صباح برساند : (این گونه)  
 شود که اندیشه های بسیارش، همچون لشکری وی را در بر گیرند.

إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محالاً متعلق بـ : جواب الشرط "يفكر"

بات : فعل الشرط تام (يعني نزل ليلاً) ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة  
 فعلية مضارف اليه مجرور محالاً  
 في أمر : جار و مجرور متعلق بـ : بات

يفكّر : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعтиة مجرورة  
 وحدة : حال مفردة صاحبها : مير "هو" المستتر في "يفكر" (مؤول الى المشتق تقديره : وحيداً)  
 غداً : فعل جواب الشرط ناقص اسمه ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (خبره

محذوف بقرينة الجملة التالية ) و : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محالاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في : غداً

من آراء : جاز و مجرور متعلق ب: کتاب ۵ : مضافاً اليه مجرور محلاً  
في کتاب : جاز و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً



٨٣- **فَالْوِجْهُ مِثْلُ الصُّبْحِ مُبَيِّضٌ**  
وَ الصَّدْغُ مِثْلُ اللَّيلِ مُسُودٌ  
المنجني

الوجه : رخسار، چهره  
مبيض : سفید، روشن  
الصدغ : مو ( صدغ : به معنای میان چشم و گوش و کنایه از موی بنا گوش است).  
مسود : سیاه و تاریک

رخسار، همچون سپیدهدم ، سفید و روشن؛ و گیسو همانند شب، سیاه و تاریک  
است.

ف : حرف ابتدائية  
مثل : اسم متواكل في الإيهام / خبر مرفوع  
مبيض : خبر بعد خبر  
الصدغ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
مثل : خبر مرفوع  
مسود : خبر بعد خبر مرفوع



٨٤- **وَلِيْ مَنْطِقَ لَمْ يُؤْنِضَ لِيْ كُنْهَ مَنْرِلِيْ**  
عَلَى أَنِّي بَيْنَ السَّمَاكِينِ نَازِلٌ  
أَبُو الْعَلَاءِ الْمَعْرِيَّ

منطق : زبان و نطق (قدرت بر گفتار)  
كُنه : نهایت، سرانجام  
بین السمماکین : بین دو ستاره سمک (رامح و أعزل)

زبانی دارم : به خاطر اینکه میان دوستاره سماک (نمادهای پستی و بلندی) فروود آمده است : از منزلت و جایگاه من خوشنود نیست.

و : حرف حسب ما قبلها

لی : جار و مجرور مacula متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع مacula

منطق : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

لم يرض : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتشبيه من منعوها : منطق

لی : جار و مجرور متعلق ب : لم يرض      کُنْهَ : مفعول به منصوب

متعلّق : مضاف اليه مجرور تقديرًا      على : حرف جرّ

أنْ : حرف وقاية      ن : حرف مشبهة بالفعل

ي : اسم أنَّ منصوب مacula والجملة اسمية مؤولة إلى المصدر تقديرها : نزولي وعلى نزولي :  
جار و مجرور متعلق ب : لم يرض

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولُ فيه منصوب متعلق ب : نازل

السَّمَاكِينُ : مضاف اليه مجرور بالياء      نازل : خبر مرفوع



فَلَمْ أَقْطَعْ بِهِمْ إِلَّا بَنَانِي      ٨٥-فَإِنْ أَكُّ قدْ بَرَدْتُ بِهِمْ غَلِيلِي

قيس بن زهير العبسي

إن أكُ قد بردت : خنک کرده باشم

بنان(واحدها بنانة) : سر انگشتان

اگر (با کشتن) آنها سوزش دلم را خنک کرده باشم ، پس فقط سرانگشتان خود را  
بریده ام.(زیرا خویشاوندان و نزدیکان من هستند).

**ف** : حرف ابتدائية

**أڭ** : فعل الشرط ناقص مجزوم، اسمه ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (أصله :

**أكـن**، قد حذفت التون جوازاً للتخفيف )

**برـدت** : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

**هم** : جارٌ و مجرور محلاً، متعلق بـ : **برـدت**

**غـليل** : مفعولٌ به منصوب تقديرأً

**ف** : حرف جواب

**يـ** : مضاف اليه مجرور محلاً

**لمـ أقطع** : فعل انشرط مضارع للمتكلم وحده، مجزوم، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية

**هم** : جارٌ و مجرور متعلق بـ : **أقطع**

**بنـان** : مستثنى مفرغ، بدل منصوب تقديرأً بالتبعة من المبدل منه المذوق تقديره : **لمـ أقطع**

**يـ** : مضاف اليه مجرور محلاً

**همـ شيئاً**



٨٦- وَ تَرْجِعُ أَعْقَابَ الرُّمَاحِ سَلِيمَةً

أبواللاء المعرّى

**أعـقـاب** (جـ عـقبـ) : دنبـالـه

**سـلـيمـة** : سـالـمـ

**الـعـوـاـمـلـ** (جـ عـاملـ) : سـرنـيزـه (نـزـدـيـكـ سـنـانـ)

**حـطـمـتـ** : شـكـسـتهـ شـودـ

دستـهـ و دـنبـالـهـ نـيزـهـ هـاـ سـالـمـ باـزـگـرـدـنـدـ؛ درـحالـیـ کـهـ سـرنـيزـهـ هـاـ ، درـ(شـکـمـ) زـرهـ پـوشـانـ خـردـ شـوـنـدـ.

و : حرف حسب ما قبلها

ترجع : فعل مضارع، فاعله "أعقاب" والجملة فعلية

سليمة : حال مفردة منصوبة صاحبها : أعقاب

قد : حرف تحقيق و : حرف حالية

حطمت : فعل مضارع مبني للمجهول، نائب فاعله "العوامل" والجملة فعلية حالية منصوبة

الدارعين : مجرور بحرف الجر بالياء صاحبها : أعقاب

في الدارعين : جار و مجرور متعلق بـ: حطمـت

العوامل : نائب فاعل مرفوع



٨٧- لِكُلَّ امْرَى شِعْبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ

ربيعة بن عامر (المسكين الدارمي)

شعب : شکاف، دره فارغ : خالی

لايرام : قصد نمی شود، خواسته نمی شود موضع نحوی : جای راز

هر فردی ، در دلش جای رازی (برای دوستان) دارد که آگاهی و اطلاع از آن ممکن نیست.

لِكُلَّ : جار و مجرور متعلق بـ: مخدوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

امـرى : مضـاف اليـه مجرـور شـعب : مـبـتدـأ مؤـخـر مـرـفـوع وـالـجـمـلـةـ اـسـيـةـ

من القلب : جار و مجرور متعلق بـ: فارـغـ

فارـغـ : نـعـت مـرـفـوع بـالـتـبـعـيـةـ مـنـ مـنـعـوـتـهـ : شـعبـ

و : حرف عطف

موضع : معطوف مرفوع بالتبعية من المعطوف عليه (شعب)

نحوی : مضارع مضاف اليه مجرور تقدیراً  
 لايرام : فعل مضارع منفي مبني للمجهول، نائب فاعله "اطلاع" والجملة فعلية نعتية، مجرورة  
 بالتبغیة من معروتها : نحوی  
 اطلاع : نائب فاعل مرفوع  
 ها : مضارع مضاف اليه مجرور لفظاً ومحروم بـ معنی منصوب لشیه فعل "اطلاع"



٨٨- يظلوُنْ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ  
 إِلَى صَخْرَةِ أَعْيَا الرَّجَالَ الصِّدَّاعُهَا  
 الشاعر السابق

يظلوُنْ : باقی می مانند، همچنان کاری را می کنند  
 شتَّى : پراکنده  
 البَلَادِ (الْبَلَد) : شهر، کشور  
 أَعْيَا : ناتوان ساخت، عاجز کرد  
 الصِّدَّاع : شکافتن  
 (صاحبان آن رازها آسوده)، در شهرها پراکنده می شوند؛ در حالی که رازشان  
 گویی در سنگی است که مردان از شکافتن آن ناتوانند. (هیچ کس نمی تواند از راز  
 دوستان غایب من آگاه شود).

يظلوُنْ : فعل ناقص مضارع، اسمه ضمیر "واو" البارز و الجملة فعلية  
 شتَّى : خبر منصوب تقدیراً  
 في البَلَادِ : جار و مجرور متعلق بـ شتَّى  
 و : حرف حالية  
 سَرَّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية، حالية منصوبة صاحبها : ضمیر "واو" في يظلوُنْ  
 هم : مضارع مضاف اليه مجرور  
 إلى صخرة : جار و مجرور متعلق بـ : مذوف شیه الجملة، خبر مرفوع محلاً  
 أَعْيَا : فعل ماضٍ، مبني على الفتح المقرر (من باب إفعال)، فاعله "انصداع" والجملة فعلية  
 نعتية، مجرورة بالتبغیة من معروتها : صخرة

**الرّجَالُ :** مفعولٌ به منصوب  
**هَا :** مضارٍ اليه محور لفظاً وفاعلٌ معنىًّا منصوب لشبيه فعل "انصَادَ"



**٨٩-سَحَابٌ خَطَانِي جَوْدَه وَهُوَ مُسْبِلٌ**  
**البحترى**

<b>سَحَابٌ :</b> ابرى	<b>خَطَانِي :</b> از من گذشت
<b>جَوْدَه :</b> باران بسيار	<b>عَدَانِي :</b> از من گذشت
<b>مُسْبِلٌ :</b> روان، ریزان، بارانه	<b>فَيْضُ :</b> ریزش آب
<b>مُفْعَمٌ :</b> پر، لبریز، خروشان	

وی ابری، اگر چه بارانه بود، برمن نبارید؛ دریایی، اگر چه خروشان بود، آبیش به من نرسید. (هر کس از وی بهره مند شد و من محروم ماندم.)

<b>سَحَابٌ :</b> خبر مرفوع مبتدأ مذوق تقديره : "هو سَحَابٌ" والجملة اسمية	<b>خَطَانِي :</b> فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدر فاعله "جوْدَه" والجملة فعلية نعتية مرفوعة
<b>نِ :</b> حرف وقاية	<b>يِ :</b> مفعولٌ به منصوب محلاً
<b>جَوْدَه :</b> فاعلٌ مرفوع	<b>هُ :</b> مضارٍ اليه محور محلاً
<b>وِ :</b> حرف حالية	
<b>هُوَ :</b> مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "هُوَ" في جوده، و رابطها :	
<b>وَهُوَ :</b> حرف حالية	
<b>مُسْبِلٌ :</b> خبر مرفوع	<b>وَ :</b> حرف عطف
<b>بَحْرٌ :</b> خبر مرفوع لمبتدأ مذوق تقديره : "هو بَحْرٌ" والجملة اسمية معطوفة	

عَدَا : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدر ،فاعله "فيض" والجملة فعلية نعتية  
 ن : حرف وقاية  
 ي : مفعولٌ به منصوب محلاً  
 هُ : مضارٌّ إليه مجرور محلاً  
 فِيْضُ : فاعل مرفوع  
 وَ : حرف حالية  
 هُوَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "هُوَ" في "فيضهِ" و  
 رابطها : "وَ-هُوَ"  
 ❁

٩٠- وَ بَدْرٌ أَصْنَاءَ الْأَرْضَ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا  
 الشاعر السابق

أَصْنَاءَ : روشن کرد	شَرْقًا : خاور
مَغْرِبًا : باختر	مَوْضِعُ : جا
رَجُل : پا	أَسْوَدَ : سیاه
مُظْلِمٌ : تاریک	

ماه تمامی (شب چهارده ای) است که سراسر گیتی را روشن کرده در حالی که  
 جای پای من تاریک است.

بَدْرٌ : خبر مرفوع للمبتدأ المذوق تقديره : "هو بدر" والجملة اسمية معطوفة  
 أَصْنَاءَ : فعل ماضٍ من باب إفعال (إضاءة) ،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
 الْأَرْضَ : مفعولٌ به منصوب  
 وَ الْجَمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ نَعْتِيَّةٌ مَرْفُوعَةٌ  
 شَرْقًا : بدل تفصيل منصوب باتباعية من المبدل منه : الأرض  
 وَ حرف عطف  
 مَغْرِبًا : بدل تفصيل منصوب معطوف  
 مَوْضِعُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية

منصوبة صاحبها : ضمير "هو" في أضاء و رابطها : "و"      رجل : مضافٌ اليه مجرور تقديرًا  
 منه : جارٌ و مجرور متعلق بـ : أسود  
 مظلوم : خبر بعد خبر مرفوع      أسود : خبر مرفوع



خَلَتِ الدُّنْيَا مِنِ الْفِتْنِ  
 أبوнос

رَشَأً لَوْلَا مَلَاحَةً

ملاحة : ملاحت، بالفک بودن، زیبایی، دلربایی  
 الفتنه(ج الفتنة) : فتنه  
 رشاً : آهو  
 خلت : خال شد

بچه آهوي است که اگر زيبا روبي و دلربايي آن نبود: در دنيا فتنه اي وجود نداشت.

رشاً : خبر مرفوع لمبدأ مذوق تقديره : "هو رشاً" والجملة اسمية  
 لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط  
 ملاحة : مبتدأ مرفوع، خبره مذوق وجوباً تقديره : "موجودة" والجملة اسمية شرطية  
 ه : مضافٌ اليه مجرور محاً  
 خلت : فعل جواب الشرط، ماضٍ (الكسرة لدفع التقاء الساكين) مبني على حذف حرف  
 العلة، فاعله "الدنيا" والجملة فعلية (لام الجواب حذفت للضرورة الشعرية)  
 من الفتنه : جارٌ و مجرور متعلق بـ : خلت  
 الدنيا : فاعل مرفوع تقديرًا



فِي النَّائِبَاتِ عَلَى مَا قَالَ بُرْهَانًا  
 قُرْيَطُ بْنُ أَنَيْف

لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدِبُهُمْ

قریط بن أنيف

لایسالون : نمی خواهد	یندب : پناه می برد
التائبات(ج التائب) : حادته، رویداد	برهاناً : برهان

(دوستان) از هم نوع خویش که در سختی ها به آنان پناه آورده است، به خاطر گفته اش، دلیل روشنی نمی خواهد. (به محض فراخوانی - بی چون و چرا - خواسته او را پاسخ گویند).

لایسالون : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية  
أحا : مفعول به منصوب بالألف      هم : مضاف اليه مجرور محالاً

حين : اسم دائم الإضافة معرب / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : لایسالون  
یندب : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مضاف اليه، مجرور محالاً  
في التائبات : جاز و مجرور متعلق ب : یندب  
هم : مفعول به منصوب محالاً      على : حرف جر

ماقال : "ما" اسم موصول عام، وقال : فعل ماضي فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً (مفعوله محذوف) والجملة فعلية، صلة، عائدها : محذوف، أو "ما" حرف مصدرية مع "قال"  
مصدر مؤكّل تقديره : قوله : مجرور بحرف جاز و "على قوله" : جاز و مجرور متعلق ب : لایسالون

برهاناً : مفعول به ثان، منصوب لفعل "يسالون"



دموع التصائي في خُندُود الخرائد  
البحترى

٩٣- شقائق يحملن الثدي فـ كائنها

شقائق : گل شقائق (لاله)	الثدي : شبّنم
دموع (ج دمع) : اشك	التصائي : عاشقانه

**حدود (ج خدّ) :** گونه، رخسار  
الخراںد (ج الخریدة) : دوشیزه شرمگین

کل شقاچ (لاله ها) که شبینم بر روی آنها نشسته است، گویی اشک های عاشقانه ای می باشد که بر روی گونه های دوشیزگان بسیار شرمگین نشسته است.

**شقاچ :** خبر مرفوع تقدیره : هی شقاچ و الجملة اسمية

**حملن :** فعلٌ فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعليةٌ نعتية

**ف :** حرف عطف التدىٌ منقولٌ به منصوب تقدیراً

**كان :** حرف مشبه بالفعل ها : اسم كأنَّ، منصوب محلًاً والجملة اسمية

**دموع :** دموع التصابي : مضافٌ اليه مجرور تقدیراً

**في خدود :** جارٌ و مجرور، متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : دموع



٩٤- وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِنَاجٍ مِّنْ حَوَادِثِهِ

أبوزؤيب الهمذى

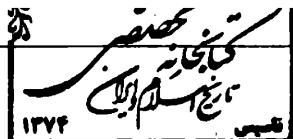
**صم (ج أصم) :** سخت الجبال (ج الجبل) : کوه

**ذر العصمة :** بازو سفید الصدع : بز کوهی

از حوادث و پیشامدهای روزگار، کوه سخت و بز کوهی سپید بازو هم در امان نیست (هیچ جاندار و بی جانی - هرچند توانا، تنومند و گریز پا هم باشد - نجات پیدا نمی کند).

**و :** حرف حسب ما قبلها الدهر : مبدأ مرفوع والجملة اسمية

**ليس :** فعل ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلًاً



ب : حرف جر (للتأكيد)

نَاجٌ : مجرور تقديرًا لفظاً و خبر ليس معنى منصوب محالاً

من حوادث : جار و مجرور متعلق ب : ناج صم : فاعل مرفوع لشيه فعل "نَاجٌ"

الجِبال : مضاف اليه مجرور و : حرف عطف

لا : حرف نفي زائد (للتأكيد)

ذو : معطوف مرفوع بالواو بالتبعية من معطوف عليه : صم

العَصْمَة : مضاف اليه مجرور الصَّدْع : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : ذو



٩٥- إنْ أَوْلَى الْبَرَيْةِ طَرَاً أَنْ تُوَاسِيَهُ  
عَنْدَ السُّرُورِ الَّذِي وَأَسَاكَ فِي الْحَزَنِ  
إِبْرَاهِيمُ الصَّوَّلِ

أولی : سزاوارترین، شایستهترین البرية : مردم

طرأ : همگی أن تواسيه : با او همدردي کنی

الحزون : ناراحتی، درد السرور : شادی

برترین و شایسته ترین مردم آن شخص است که به هنگام شادی، کسی را که در  
اندوه و ماتم با وی همدردی کرده است، در شادی هایش شریک گرداند.

أولی : اسم "إن" منصوب تقديرًا والجملة اسيية

طرأ : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الناس ( طرأ = جميعاً )

أنْ تُوَاسِيَ : فعل مضارع ( من باب مفاعة ) منصوب، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية، مصدر مؤوى تقديره : "المواسة" خبر مرفوع محالاً

ه : مفعول به منصوب محالاً

عَنْدَ : ظرف زمان أو مفعول فيه، منصوب محالاً، متعلق ب : تواسي

الذى : اسم موصول خاص / بدل منصوب محلأ بالتبعة من المبدل منه «ه» في «تواسيه»  
 واسي : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدار (من باب مفاعة) فاعله ضمير «هو» المستتر فيه  
 جوازاً والجملة فعلية صلة عاندها : ضمير هو المستتر فيه  
 لـ : مفعول به منصوب محلأ  
 في الحزن : جاز و مجرور متعلق بـ : واسي



٩٦- إن الكرام إذا ما أسهلوا ذكروا  
 من كان يألفهم في المثل الخشن  
 الشاعر السابق

الكرام (ح الكريم) : بزرگ، بخشند، جوانفرد  
 ذكروا : به آسایش رسیدند  
 أسهلوا : آسان را همراهی می کرد  
 كان يألفهم : آنان را همراهی می کرد  
 المثل : جا، مکان  
 الخشن : سخت، دشوار

قطعاً بزرگواران، هرگاه به آسایش و رفاه برسند، یار و باور دوره سخت  
 زندگیشان را به یاد خواهند آورد.

إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محلأ متعلق بـ : جواب الشرط «ذكروا» («ما» حرف زائد)  
 أسهلوا : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير «او» البارز فيه والجملة فعلية  
 مضافٌ إليه مجرور محلأ  
 ذكروا : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير «او» البارز فيه والجملة فعلية  
 من : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلأ  
 كان : فعل ناقص ماضٍ، اسمه ضمير «هو» المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عاندها :

ضمیر هو المستتر فيه

بالف : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر منصوب محالاً  
هم : مفعول به منصوب محالاً

الخشن : نعت مجرور بالتبعية من معنوه : المزل



وَلَا تُلْوِمُكُمْ أَنْ لَا تُحْجِبُونَا

۹۷-الله يعْلَمُ أَنَّ لَا تُحْجِبُكُمْ

فضل بن عباس

لَا تُلْوِمُكُمْ : شما را ملامت نمی کنیم

لَا تُحْجِبُونَا : شما را دوست نمی دارید

لَا تُحْجِبُكُمْ : شما را دوست نمی دارید

خدا می داند که شما را دوست نداریم؛ و شما را هم - از اینکه ما را دوست  
ندارید- سرزنش نمی کنیم .

الله : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يعلم : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محالاً

آن : حرف مشبهة بالفعل ( أصله آتنا قد حذفت التون للسهولة في القراءة ) و "نا" اسم "إن"

منصوب محالاً والجملة اسمية سدت مسد المفعولين منصوبة محالاً

لأنحب : فعل مضارع منفي ( من باب إفعال ) فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة

فعالية ، خبر مرفوع محالاً

كم : مفعول به منصوب محالاً

و : حرف عطف

لأنلوم : فعل مضارع منفي ، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

آن : حرف مصدرية

لأنحبوا : فعل منصوب ، فاعله ضمیر "واو" البارز والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره : عدم

**جُبْكِم** ( منصوب على نزع الحاضر )



وَ أَهْلًا إِذَا مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ مَرْصَدٍ

حسّان بن ثابت

٩٨ - وَ إِنِّي لَقَوْالٌ لِذِي الْبَثَّ مَرْحَبًا

ذِي الْبَثَّ : درد دل کننده، غمگین

مرصد : قصد سوء، کین

اکر اندوهگین و درد دل کننده - بدون نیت و قصدی بد، (با خوش نیتی) - پیش  
من آید، به او بسیار خوشآمد می گوییم.

ي : اسم إنَّ منصوب محلًا والجملة اسمية

و : حرف حسب ماقبلها

قوَالٌ : خبر مرفوع

ل : حرف ابتداء ( مز حلقة )

لِذِي : جارٌ و مجرور بالياء متعلق بـ : «قولاً» الْبَثَّ : مضافٌ اليه مجرور

مَرْحَبًا : مفعولٌ مطلق تأكيدی منصوب (أرجحبَ مرحباً) عامله محذف والجملة فعلية

مفعول به منصوب محلًا لشيء فعل "قولاً" و : حرف عطف

أَهْلًا : معطوف منصوب

إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعولٌ فيه  
منصوب محلًا متعلق بـ : جواب الشرط المحذف (ما : حرف زائدة)

جاء : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ اليه

من غير : جارٌ و مجرور متعلق بـ : محذف

مجرور محلًا

شَيْءَ الْجَمْلَةِ حَالٌ مَنْصُوبٌ مَحْلًا صَاحِبَهَا : ضمير هو المستتر في الفعل

مرصد : مصدر ميمي/ مضافٌ اليه مجرور



۹۹- جَادُوا بِأَنفُسِهِمْ فِي حُبِّ سَيِّدِهِمْ  
وَالْجُودُ بِالْأَنفُسِ أَقْصى غَايَةِ الْجُودِ  
مسلم بن ولید(صریح العوانی)

جادوا : بخشندهند  
أنفسهم : جان خود(جانشان)

حب : دوستی  
سيّد : سرور

الجود بالأنفس : جان بر کف نهادن  
الجود : نیکی کردن، جود، کرم

أقصى : بالاترین  
غاية : نهایت، مقصود

جان خود را در راه دوستی سرورشان فدا کردند : چرا که ایثارگری(جان خود را فدا کردن)، نهایت بخشش و جوانمردی است.

جادوا : فعل مضارع فاعله ضمير "واو" البارز فيه والجملة فعلية

بأنفس : جار و مجرور متعلق ب : جادوا هم : مضاف اليه مجرور محلاً

في حب : جار و مجرور، متعلق ب : جادوا

سيّد : مضاف اليه مجرور  
و : حرف عطف

الجود : مبتدأ مرفوع والجملة فعلية  
بالأنفس : جار و مجرور، متعلق ب : الجود

أقصى : خبر مرفوع تقديرًا  
غاية : مضاف اليه مجرور



۱۰۰- كَانَ أَقْاحِيهَا ثُغُورٌ نَّقِيَّةٌ  
بَسْمُ عَنْهَا الْأَنْسَاتُ الْكَوَاعِبُ  
أبوالفرج محمد الكاتب

اقاحي(ج أفحوان) : گل بابونه

الآنسات(ج الآنسة) : دختر، دوشیزه  
نقيّة : باك

الکواعب(ج الكاعب) : بالغ، بستان برآمده

گویا گل های بابونه (آن مرغزار) ، دندان های سپید و پاکیزه ای هستند که دختران بالغ (نارپستان) با آن لبخند می زنند.

**أَقْحِي :** اسم كأنَّ منصوب والجملة اسميةٌ **كَانَ :** حرف مشبه بالفعل

**ثُفُورٌ :** خبر مرفوع **هَا :** مضارف اليه مجرور محالاً

**نَفِيَّة :** نعت مرفوع

**تَبِسَمُ :** (أصله تبسم، قد حذفت الناء للتحقيق)، فعل مضارع فاعله "الآنسات" والجملة فعليةٌ نعية، مرفوعة بالتبعية من منعوها : ثفور

**عَنْهَا :** جارٌ و مجرور متعلق بـ : **تَبِسَمُ الآنسات :** فاعل مرفوع

**الْكَوَاعِبُ :** نعت مرفوع



١٠١ - فَمَا يِلَادٍ غَيْرِ أَرْضِكَ حَاجَةُ

جهول

**أَرْضُ :** زمین ، دیار **حَاجَةُ :** نیاز

**وِدَادُ :** دوستی **وُدُّ :** دوستی

**مَرْغَبُ :** رغبی، علاقه ای، تمايلی

به کشورها، فقط به سرزمین تو نیاز داشته ، و در دوستی ها، تنها به دوستی با تو علاقه دارم .

**ف :** حرف ابتدائية

**مَا :** حرف شیبیه بليس (بطل عملها بسبب تقديم خبرها)

**بِلَادٍ :** مجرور لفظاً ، خبر مقدم معنیٌّ مرفوع **بِ :** حرف جرّ

أرض : مضاف اليه مجرور	غير : نعت مجرور
حاجة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية	ك : مضاف اليه مجرور محلاً
لا : حرف زائد لتأكيد التفويض	و : حرف عطف
في وداد : جار و مجرور متعلق بـ بـ : مخدوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً	
ود : مضاف اليه مجرور	غير : نعت مجرور
مرغب : مبتدأ مؤخر ، مرفوع والجملة اسمية	ك : مضاف اليه مجرور محلاً



١٠٢-بِيَا غَاذِلِي إِنْ بَعْضُ الْلَّوْمِ مَعْنَفَةُ  
وَ هَلْ مَتَاعٌ وَ إِنْ بَقِيَّةُ بَاقِ  
تَابِطُ شَرًا

اللّوم : سرزنش	عادل : نکوهش کننده ، سرزنش گر
بقيّة : باقی گذاری	معنفة : زورگویی ، خشونت
باقي : جاودان ، باقیمانده	

ای سرزنشگر من ! بدون تردید برخی سرزنش ها، درشتی و زورگویی است؛ آیا  
کالایی ماندنی است، هر چند آنرا مصرف نکنی ؟!

عادل : منادی مضاف منصوب تقدیراً	يا : حرف ندا
بعض : أسم أنَّ منصوب والجملة اسمية	ي : مضاف اليه مجرور محلاً
معنفة : مصدر ميمى / خبر مرفوع	اللّوم : مضاف اليه مجرور
هل : حرف استفهام	و : حرف عطف
متاع : خبر مرفوع لمبتدأ مخدوف تقدیره : هو متاع والجملة اسمية	
إن : زاندة وصلية (بعدها ليس جواب لها)	و : حرف حالية

**بَقِيَّةً :** فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية حالية منصوصة  
**صاحبها :** ضمير هو المذوق (المبتدأ)

**بَاقِي :** نعت مرفوع تقديرًا لـ "متاع"  
**٥ :** مفعول به منصوب محلًّا



**وَقَدْ يَعْقُلُ الْقُلُّ الْفَقِيْهُ ذُونَ هَمَّهِ**  
**أبوالفتح الضبي**

**يعقل :** مانع می شود  
**القل :** تنگستی

**طلائع أبجد :** بلند مرتبه، دارای مقام بلند  
**الفقي :** جوان

گاهی تنگستی، جوان را از تلاش و کوشش باز می دارد؛ در حالی که اگر تنگستی نبود، وی به مرتبه و مقام بلندی می رسید.

**قد :** حرف تقليل  
**و :** حرف حسب ما قبلها

**يعقل :** فعل مضارع، فاعله "القل" والجملة فعلية

**الفقي :** مفعول به منصوب تقديرًا

**دون :** طرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق بـ "يعقل"

**هم :** مضافٌ اليه مجرور  
**و :** حرف حالية

**قد :** حرف تحقيق

**كان :** فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوصة

**صاحبها :** الفقي  
**لولا :** حرف للامتناع يتضمن معنى الشرط

**القل :** مبتدأ مرفوع خبره مذوق وجوباً والجملة اسية شرطية معتبرة (جواب الشرط مذوق)

**أبجد :** مضافٌ اليه مجرور  
**طلائع :** خبر كان منصوب



٤٠٤ - فَلَا وَأَبِيكَ مَا فِي الْعِيشِ خَيْرٌ  
وَلَا الدُّنْيَا إِذَا ذَهَبَ الْحَيَاءُ  
أبو تمام

العيش : زندگی  
أبيك : به جان پدرت سوگند  
الحياء : آبرو

به جان پدرت سوگند ! اگر آبروی آدمی برود ، در زندگی و دنیا ، خیر و خوبی نخواهد دید.

ف : حرف ابتدائية	لا : حرف نفي
و : حرف جر للقسم	أبي : مجرور بالباء
وأي : جار و مجرور متعلق ب : الفعل القسم المذوف تقديره : أقسم	ما : حرف نفي شبيه ب "ليس" بطل عملها بسبب تقديم خبرها على اسمها
في العيش : جار و مجرور متعلق ب : مذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محالاً	خير : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية
و : حرف عطف	لا : زائدة لتأكيد النفي
الدنيا : معطوف مجرور تقديرأً بالتبعية من معطوف عليه "العيش"	
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً متعلق ب : جوابه المذوف	
ذهب : فعل فاعله "الحياة" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محالاً	
الحياة : فاعل مرفوع	



٤٠٥ - يَطْوِي الْحَرِيصُ الْأَرْضَ فِي طَلْبِ الْمُلْئِي  
وَيَرَى الْجَيَانَ هَلَّكَةً فِي حَرَبِهِ  
أبوالفرح الكاتب

يطوي : می پیماید  
الحریص : آزمند ، طمعکار  
حرب : مبارزه ، جنگ  
الجیان : ترسو

آزمند و حریص ، زمین را در پی ثروت و توانگری می پیماید ؛ در حالی که ترسو ،  
نابودی و مرگ خود را در مبارزه و جنگ با آن می بیند.

يطوي : فعل مضارع فاعله "الحریص" والجملة فعلية  
الأرض : مفعول به منصوب  
في طلب : جار و مجرور متعلق ب : يطوي  
العلی : مضاف اليه مجرور تقديرًا  
يری : فعل مضارع فاعله "الجیان" والجملة فعلية معطوفة  
الجیان : فاعل مرفوع  
هلاك : مفعول به منصوب  
في حرب : جار و مجرور متعلق ب : يری  
ه : مضاف اليه مجرور محالاً



١٠٦ - الرُّزْقُ مَقْسُومٌ فَلَا تَرْحَلْ لَهُ  
وَ الْمَوْتُ مَحْتُومٌ فَلَا تَحْفَلْ بِهِ  
الشاعر السابق

مقسم : تقسيم شده  
لاترحل : کوچ نکن  
mort : مرگ  
لا تحفل : باک مدار، مترس، پروا نکن

... روزی انسان تقسيم شده است ؛ از اين روی به خاطر آن کوچ مکن و مرگ  
حتمی است ؛ پس از آن باکی نداشته باش

الرُّزْقُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
مقسم : خبر مرفوع

ف : حرف نتيجة

لاترحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

له : جار و مجرور متعلق ب : لاترحل      و : حرف عطف

الموت : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

محترم : خبر مرفوع      ف : حرف نتيجة

لاتخلف : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

له : جار و مجرور متعلق ب : لاتخلف



١٠٧ - أذاقي زمّني بلوبي شرقت هما

المتنبي

أذاق : جشانيد      بلوبي : سختي ، مصيبة

شرقت : گلو گیر شدم      ذاق : چشید

بعكي : گریست      انتحب : ناله سر داد

عاش : زندگی کرد

روزگار و زمانه به من بلایی چشانده که گلوگیر شدم : اگر خود روزگار و زمانه ،  
این بلا را می چشید تا عمر داشت ، می گریست و ناله سر می داد .

أذاق : فعل ماضي (من باب إفعال ) فاعله "زمَنْ" والجملة فعلية

ن : حرف وقاية      ي : مفعول به منصوب محلأ

زمن : فاعل مرفوع تقديرآ

بلوبي : مفعول به ثان منصوب تقديرآ

شرقت : فعل ماضي فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية نعتية منصوبة محلأ بالتبغية من

منعتها : بلوى  
 لها : حارّ و مجرور متعلق بـ: شرق  
 لو : حرف الشرط غير جازم  
 ذات : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 لها : مفعولٌ به منصوب محلًا  
 لـ: حرف جواب  
 بكى : فعل جواب الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدر فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً  
 والجملة فعلية  
 ما : حرف مصدرية زمانية  
 عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مصدر مؤوكل تقديره :  
 مُدَّةً عيشه، ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلًا  
 و : حرف عطف  
 انتحب : معطوف على "بكى" (و الالف للضرورة الشعرية)



١٠٨ - وَ لَمَّا أَنْ تَجْهَمَنِي مُرَادِي  
 حَرَبَتْ مَعَ الزَّمَانِ كَمَا أَرَادَاهُ  
 أبوالعلااء المعري

تجهم : مراد،مطلوب  
 مراد : مراد،مطلوب  
 جربت : راه آمد،کنارآمد

هرگاه روزگار به کام من نبود، به ناچار، طبق خواسته روزگار با او کنار آمدم .

و : حرف حسب ما قبلها  
 لما : اسم دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه  
 منصوب محلًا،متصل بـ: جواب الشرط(جربت)  
 أن : حرف زائدة (سبقته لما)

**تجهم** : فعل الشرط ماضٍ (من باب تفعُّل) فاعله "مراد" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

**ن** : حرف وقاية

**ي** : مفعول به منصوب محلاً

**مراد** : فاعل مرفوع تقديرًا

**جريت** : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

**مع** : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق بـ "جريت"

**الزَّمَان** : مضاف اليه مجرور

**كما** : حرف جرّ

**ما** : حرف جرّ

**ما أرادا** : "ما" اسم موصول عام / مجرور بحرف جارٌ محلاً، "كما" : جارٌ و مجرور متعلق بـ "جريت" و "أراد" : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو المستتر فيه أو ما : حرف مصدرية ومع أراد : مصدر مؤول تقديره : إرادته و "كِإرادة" : جارٌ و مجرور متعلق بـ "جريت" (والألف للضرورة الشعرية)



٩٠٩- يَا قَوْمِ أَذْنِي لِبَعْضِ الْحَيِّ عَاشِقَةٌ  
وَالْأَذْنُ تَعْشِقُ قَبْلَ الْعَيْنِ أَحْيَانًا  
بَشَّارِينِ بَرْد

**أذن** : گوش

**بعض** : يکی

**الحيّ** : محله ، قبيله

**أحياناً(ج الحين)** : گاهی

ای خویشاوندان ! گوش من عاشق یکی از افراد محله (قبيله) است زیرا، گاهی گوش پيش از چشم عاشق می شود. (پيش از اينکه او را ببیند، به خاطر شنیدن وصفش، به او عشق می ورزد.)

يا : حرف ندا

قوم : منادي مضارف منصوب تقديرأً (أصله ياقوئي)

اذن : مبتدأ مرفوع تقديرأً والجملة اسمية  
ي : مضارف اليه مجرور محلاً

بعض : جار و مجرر متعلق ب : عاشقة  
عاشقة : خبر مرفوع

الأذن : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
و : حرف عطف

تعشقُ : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

قبلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : تعشق

العين : مضارف اليه مجرور

أحياناً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : تعشق



١١٠ - وَالْدُّ أَيَامِ الْفَتَى وَأَحْبَهُ  
مَا كَانَ يُزَجِّيهِ مَعَ الْأَحْبَابِ  
بِمَهْوَلٍ

الدَّ : لذتبخش ترين

أيام(ج يوم) : روز، روزگار

يُزَجِّي : به سرمي برده، می گذراند

الأَحْبَابِ(ج الحبيب) : دوست

خوش ترين و دلپذير ترين روزگار جوانی ، آن زمانی است که ( جوان ) با دوستان  
سپری می کند.

و : حرف حسب ماقبها

الْدُّ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلية

أَيَامِ : مضارف اليه مجرور تقديرأً

الفَتَى : مضارف اليه مجرور تقديرأً

و : حرف عطف

أَحْبَهُ : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف عليه : أَذْنَ

هُ : مضارف اليه مجرور محلاً

ماكانَ : "ما" اسم موصول عام/خبر مرفوع محلًا و "كان" : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،صلةٌ عائدها : "ه" في "يزجيء" أو "ما" حرف مصدرية مع "كان" مصدر مؤوكل تقديره : "كونه" خبر مرفوع محلًا: الـذـ يزجي : فعل مضارع (من باب إفعال ) ،فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،خبر منصوب محلًا ئه : مفعولٌ به منصوب محلًا معَ : اسم دائم الإضافة/طرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلًا،متعلق بـ : يزجي الأحباب : مضافٌ إليه مجرور



## ١١١-للـهِ ذـرُ النـائـبـاتِ فـيـأـهـا

قرواش بن المقدّ

النـائـبـاتـ (جـ النـائـبـ) : حـادـهـ، مـصـيـتـ

درـ : خـيرـ ، نـيـكـ

الـلـئـامـ (جـ اللـئـامـ) : فـرـوـمـاـيـهـ، بـسـتـ

صلـدـهـ : زـنـگـ

الأـحرـارـ (جـ حـرـ) : آـزـادـهـ

صـيـقلـ : صـيـقلـ

خدایا ! حوادث روزگار چقدر بسیار است !! که زنگی برای فرومایگان ، و صیقلی برای آزادگان است.

للـهـ : جـارـ وـجـرـورـ مـتـعـلـقـ بـ : مـحـذـوفـ شـبـهـ الجـملـةـ خـبـرـ مـقـدـمـ مـرـفـوعـ محلـاـ

درـ : مـبـدـأـ مـؤـخـرـ مـرـفـوعـ وـجـملـةـ اـسـيـةـ

الـنـائـبـاتـ : مضـافـ إـلـيـهـ مجرـورـ (كلـ العـبـارـةـ لـلـتـعـجـبـ )

إنـ : حـرـفـ مشـبـهـةـ بـالـفـعـلـ

فـ : حـرـفـ سـبـبـيـةـ

هاـ : اـسـمـ إنـ منـصـوبـ محلـاـ وـجـملـةـ اـسـيـةـ

صلـدـهـ : خـبـرـ مـرـفـوعـ

و : حرف عطف

صيقلُ : معطوف مرفوع



١١٢- قليلُ المالِ تصلحُه فَيَقِي

ولَا يَسْقِي الْكَثِيرُ مَعَ الْفَسَادِ

جريدة عبد المسيح

صلاحُ : به نيكى به دست آری

قليل المال : مال اندك

دارايني اندکي را که به نيكى و صلاح بدست آری، جاودانه خواهد ماند ولی ثروت  
نامشروع وغير قانوني از دست خواهد رفت.

قليل : مشغول عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسيمة أو مفعول به منصوب

صلاحُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجرياً و

المجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

٥ : مشغول به، مفعول به منصوب محلاً

فَ : حرف نتيجة

يقي : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

لا : حرف حالية

و : حرف حالية

يقي : فعل مضارع فاعله "الكثير" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : المال

مع : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : لا يقي

الفساد : مضاف إليه مجرور



١١٣- فَإِنْ حَلَّ أَرْضًا عَاشَ فِيهَا بِعْقَلٍ

وَمَا عَاقِلٌ فِي بَلْدَةٍ بَغَرِيبٍ

مجهولٌ

أرضاً : سر زمين

حلُّ : اقامت كند

**عاقل** : خردمند

عاش : زندگی کند

بلده : شهری

اگر(خردمند و عاقل) در جایی اقامت گزیند، به خاطر خرد خود زندگی کند؛ در حالی که وی در هیچ شهری غریب و بیگانه نیست.

**حل** : فعل الشرط ماضی مجزوم وجوباً محلاً، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
أرضاء: مفعول به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط ماضی مجزوم وجوباً محلاً والجملة فعلية

فيها : جار و مجرور محلاً، متعلق ب : عاش بعقل : جار و مجرور متعلق ب : عاش  
ما : حرف شبيه ب "ليس"

عاقل : اسم ما مرفوع والجملة اسمية  
في بلده : جار و مجرور متعلق ب : غريب  
غريب : مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب  
ب : حرف جر زائد(للتأكيد)



١١٤- وَ الدَّهْرُ ذُو دُولٍ تَنَقُّلٌ فِي الْوَرَى

البحترى

تنقل : جابجا می شود

دول(ج دوله) : چرخش، دولت، بخت

الأفباء(ج الفيء) : سایه

الورى : مردم

روزگار، فراز و فروع (گردش ها و چرخش هایی) دارد که روزهایش در میان مردم،  
چون سایه جابجا می شوند.

الدَّهْرُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

و : حرف حسب ماقبلها

ذو : (معنى صاحب)، من الأسماء الخمسة/ خبر مرفوع بالالواو

دول : مضاف اليه مجرور  
 تنقل : (أصله تتنقل)، فعل مضارع (من باب تفعّل)، فاعله "أيام" والجملة فعلية نعتية مجرورة  
 في الوري "جار" و مجرور، متعلق بـ : تنقل  
 هن : مضاف اليه مجرور محالاً  
 الأفباء : مضاف اليه مجرور  
 تنقل : مفعول مطلق نوعي منصوب



١١٥ - نشتري الحمد بآعلى صفة  
 و اشتراء الحمد أعلى مرتب  
 الأعشى الأكبر

اشتراء : خریدن  
 صفة : قیمت (معامله)  
 مریخ : سود

مدح و ستایش را به بالاترین قیمت می خریم؛ (زیرا) خریدن ستایش ، بیشترین سود را در پی دارد.

نشتري : فعل مضارع (من باب افعال)، فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 الحمد : مفعول به منصوب

بآعلى : جار و مجرور، متعلق بـ : نشتري  
 صفة : مضاف اليه مجرور  
 اشتراء : مبدأ مرفوع والجملة اسمية  
 و : حرف عطف

الحمد : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنٰي منصوب لشبه فعل "اشتراء"  
 مریخ : مصدر ميمي / مضاف اليه مجرور  
 أعلى : خبر مرفوع تقديرأً



١١٦ - يُثني المجد و يسمو للسُّعْلَى  
 و كسرى في ذاك سغى المُنْجِع  
 الشاعر السابق

نبنی : بنیاد می نهیم	نسمو : بالا می رویم
سعی : کوشش	المنجح : کامیاب

بزرگی و مجد را بنا می کنیم و به سوی بلند مرتبگی گام بر می داریم و در آن ،  
تلاش و کوشش کامیاب را می بینیم.

نبنی : فعل مضارع(من باب افعال)، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ	النسمو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "نسمو" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ
الملحق : مفعولٌ به منصوب	الملحق : مفعولٌ به منصوب
النجز : جارٌ و مجرور متعلق ب : نسمو	النجز : جارٌ و مجرور لفظاً و فاعل معنٍ مرفوع لشبه فعل "سعی"
النجز : جارٌ و مجرور ملأاً متعلق ب : نرى	النجز : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنٍ مرفوع لشبه فعل "سعی"
سعی : مفعولٌ به منصوب	سعی : مفعولٌ به منصوب

المنجح : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنٍ مرفوع لشبه فعل "سعی"  
 ۱۱۷ - لَا ظَبْلٌ بِالْخُطُوبِ مَا دَمَتْ حَيَا  
 كُلُّ خَطْبٍ سِوَى الْمَنِيَّةِ سَهْلٌ  
 بِمَهْوَلٍ

لاتبل : میندیش، پروا نکن	الخطوب(ج الخطب) : دشواری، حوادث نامطلوب روزگار
سوی : غیر، به جز	المنية : مرگ

تا زنده ای، به پیش آمدہای روزگار میندیش؛ زیرا هر پیش آمدی، به جز مرگ  
آسان است.

**لائبِل :** (أصله لاثيال وقد حذفت الألف للتخفيف) فعل مضارع (من باب معاملة) مجرّوز بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية بالخطوب : جازٌ ومحرور متعلق بـ : لائبِلٌ      **ما :** حرف مصدرية زمانية **دَمْتَ :** فعل مضارٍ ناقص (لأنَّ ما "المصدرية الزمانية سبقته") فاعله ضمير تـ "البارز والجملة فعلية وـ "مادمت" : مصدر مؤول تقديره : "مدة دوامك" ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب **حِلَّاً متعلّق بـ :** لائبِلٌ      **حِلَّاً :** خبر "ما دام" منصوب **كُلَّ :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

**سوى :** اسم استثناء : مستثنى متصل موجب، منصوب تقديرأ

**سَهْلٌ :** خبر مرفوع      **المَنْيَةُ :** مضاف اليه محرور



١١٨- فَسُخْفَا لِدَهْرِ سَاوَرْتِي هُمُونَه  
وَشَلَّتْ يَدُ الْأَيَّامِ كَمْ تَنَقَّلَبُ  
بِمَهْوَلٍ

**سُخْفَا :** نابود باد      **ساورتْ :** هجوم آورده اند

**هُومْ (ج هم) :** غم      **شلتْ :** خشك شود

**تَنَقَّلَبُ :** دگرگون می شود، فراز و فرود دارد

روزگار و زمانه نابود باد که غم ها و اندوه هایش مرا در برگرفته اند و دست روزگار خشك شود که چقدر فراز و فرود دارد !!

**ف :** حرف حسب ما قبلها

**سُحْقَا :** مفعول مطلق منصوب عاملة : مخدوف تقديره : "سحقة سحقاً" والجملة فعلية

**لِدَهْرٍ :** جازٌ و محرور متعلق بـ : سحقاً

ساورت :	فعل فاعله "هموم" والجمله فعلية نعتية
ي :	مفعول به منصوب محلاً
ه :	مضاف اليه مجرور محلاً
شلت :	فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب
يد :	نائب فاعل مرفوع
فاعله "يد" و الجملة فعلية ( دعائية )	
كم :	اسم كنایه / مفعول مطلق بالتباينة منصوب محلاً ( تبيينه محفوظ )
تقلب :	فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية



۱۱۹ - **يُهِمُّ الْلَّيْلَى بَعْضًا مَا أَنَا مُضْمِرٌ**  
وَيُشْفَلُ رَضْنَوِيْ ذُونَ مَا أَنَا حَامِلٌ  
أبوالعلاء المعرّى

يهم :	غمگین کند
مضمر :	پنهان کننده
رضوى :	نام کوهی است

برخی غم های دل من ، روزگار را پریشان حال و نگران می سازد ؛ در حالی که تحمل کوه (( رضوى )) از من کمتر است . (بار سنگینی را به دوش می کشم .)

يهم :	فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "بعض" والجملة فعلية
الليالي :	مفعول به منصوب
بعض :	فاعل مرفوع
ما :	اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلاً
أنا :	مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عائدها : محفوظ
مضمر :	اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع و : حرف عطف
يُشْفَلُ :	فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

**رضوي** : مفعول به منصوب تقديرًا

**دون** : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق بـ : ينفل

**ما** : اسم موصول عام / مضاد اليه مجرور مثلاً

**أنا** : مبتدأ مرفوع مثلاً والجملة اسمية صلة عائدها : مخدوف حامل : خبر مرفوع



١٢٠ - وَ هَوْنَتُ الْخُطُوبَ عَلَى حَتَّى  
كَأَنِّي صِرْنَتُ أَمْنَحُهَا الْوِدَادَا  
الشاعر السابق

**هونت** : آسان گرفتم

**الخطوب**(ج الخطوب) : كاربزرك، مصيبة، سخن

**على** : برخودم **صرت** : شدم

**امنح** : بيان بستم **الوداد** : دوستي

ناملایمات روزگار را به خود آسان گرفتم (گویی که با آنها، بیمان دوستی بسته‌ام.

**و** : حرف عطف **هونت** : فعل ماض (من باب تعییل) فاعله

**ضمیر "ت"** البارز والجملة فعلية **الخطوب** : مفعول به منصوب

**على** : جار و مجرور متعلق بـ : هونت **حتى** : حرف ابتداء

**كان** : حرف مشبه بالفعل **ي** : اسم كان منصوب مثلاً والجملة اسمية

**صرت** : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر إن مرفوع مثلاً

**امنح** : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر صار منصوب مثلاً

**ها** : مفعول به منصوب مثلاً

**الودادا** : مفعول به ثان منصوب (والألف للمضرورة الشعرية)



۱۲۱ - أَنْكِرُهَا وَمَنْتَهَا فُؤَادِي  
وَكَيْفَ تُنْكِرُ الْأَرْضَ الْقَادِي  
الشاعر السابق

أنكر : نادیده گیرم  
تنکر : نادیده می گیرد  
فؤاد : دل  
القاد : گیاه خاردار

آیا در حالی که رستنگاه ( ناملایمات ) دل من است آنها را نادیده بگیرم !! چگونه زمین، گیاه خاردار را نادیده بگیرد !!

أ : حرف استفهام  
أنكر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
هـ : مفعول به منصوب مـلـأ  
منبت : اسم مكان/مبتدأ مرفوع والجملة اسية حالية منصوب صاحبها : ضمير "هـ" في  
فـراد : خبر مرفوع تقديرأ  
يـ : مضاف اليه مجرور مـلـأ وـ : حرف عطف  
كيفـ : اسم استفهام / مفعول مطلق بالتباهـة ، منصوب مـلـأ تقديره : "أـيـ تـنكـيرـ تـنكـرـ ....."  
تنـکـرـ : فعل مضارع ( من بـابـ تـفعـيلـ ) فـاعـلهـ "الـأـرـضـ" وـالـجـمـلـةـ فعلـيـةـ  
الأـرـضـ : فـاعـلـ مـرـفـوعـ  
الـقـاتـادـ : مـفعـولـ بـهـ منـصـوبـ (وـالـأـلـفـ لـلـضـرـوـرـةـ الشـعـرـيـةـ)



۱۲۲ - فِيَالْيَتَ مَا يَبْيَنِي وَبَيْنَ حِبْتِي  
مِنَ الْبَعْدِ مَا يَبْيَنِي وَبَيْنَ الصَّابِرِ  
الْمُتَنَبِّئِ  
أـحـبـةـ ( حـ الحـبـيـبـ ) : دـوـسـتـ  
ياـ ليـتـ : اـيـ كـاشـ، كـاشـكـيـ

المصابب (ج المصيبة) : مشكلات، نامليات البعد : دورى

اى كاش ! فاصله ميان من و دوستانم ، به اندازه مسافت ميان من و مشكلاتم بود.

**ف** : حرف ابتدائية يا : حرف تنبيه

لิต : حرف مشبه بالفعل

ما : اسم موصول عام / اسم ليت منصوب محلًا والجملة اسية

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق بـ : محدود شبه الجملة

ي : مضاف إليه مجرور محلًا صلة عائدها : محدود

و : حرف عطف

أحبة : جمع تكسير مفرده : حبيب / مضاف إليه مجرور تقديرًا

من بعد : جار و مجرور متعلق بـ : محدود شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : ما

يبني : كما تقدم ما : خبر ليت مرفوع محلًا

المصابب : مضاف إليه مجرور و : حرف عطف



١٢٣- إياك سالماً نصف الغيمة  
و كل الغنم في النفس السليمة  
مجهول

إياك : باز گشت تو، باز آمدن تو الغنم : غنيمت

النفس : روان، جان السليمة : سالم

باز گشتن تو، تندرست غنيمت؛ در حالی که غنيمت كامل در روان سالم است.

إيا : مبتدأ مرفوع والجملة اسية

ك : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعلٌ معنٍي مرفوع لشبيه فعل "إياب"  
سلاماً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : "ك"

نصف : خبر مرفوع  
و : حرف حالية

كلَّ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ك  
في النفس : جازٌ و مجرور، متعلق ب : مخدوف، شبيه الجملة، خبر مرفوع محلاً  
الستّيمة : نعت مجرور بالثّبّعية من معنته "النفس"



١٢٤- لِيَالِيهِمْ مِثْلُ أَيَامِهِمْ  
ضياءُ وَ أَنْسَا وَ مَا مِنْ أَرْقَ  
ابن الرؤمى

ضياء : نور  
أنساً : انس، خو

أرق : بيدارى

شب های تاریک آنان از نظر روشنایی و همدی و نه از نظر بیداری، مانند روزهایشان است.

ليلي : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية  
مثلك : خبر مرفوع  
ضياء : تمييز منصوب  
أيام : مضاف اليه مجرور  
أنساً : معطوف منصوب  
و : حرف عطف  
ما : حرف نفي  
و : حرف عطف  
أرق : مجرور لفظاً و تمييز معنٍي منصوب  
من : حرف جر زائد



١٢٥- وَ أَيَامُهُمْ كَلَيَالِيهِمْ  
سُكُونًا وَ رَوْحًا وَ مَا مِنْ غَسَقْ  
الشاعر السابق

غَسَقٌ : تاریکی

رُوحًا : راحت

و روزهایشان از نظر آرامش و آسایش؛ و نه از نظر تاریکی، مانند شب هایشان است

و : حرف عطف      آیام : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةً معطوفة

کالّیالی : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

هم : مضارف اليه مجرور      سکونا : تمیز منصوب

و : حرف عطف      روحًا : معطوف منصوب

و : حرف عطف      ما : حرف نفي

من : حرف جر زائد      غَسَقٌ : مجرور لفظاً و تمیز معنیًّا منصوب



١٢٦- طَمْوَحُ السَّيِّفِ لَا يَخْشَى إِلَهًا

أبوالعلاء المرئي

طموح : بلند پروازی، سرگشی      لا يخشى : نمی ترسد

إِلَهًا : معبودی را      لا يرجو : بیمی ندارد

المعاد : رستاخیز

شمیشیر بلندپرواز (سرگش) از معبودی بیم نداشت، و به روز قیامت و معاد، نیز  
امید ندارد.

طموح : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةً

لا يخشى : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

إِلَهًا : مفعول بـ منصوب      و : حرف عطف

لا يرجو : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةً معطوفة

القيامة : منصوب على نزع المخاض

المعاداً : اسم مكان / معطوف منصوب (والتنوين للضرورة الشعرية)



١٢٧ - وَ لِلَّدْهُرِ أَثْوَابٌ فَكُنْ فِي ثِيَابِهِ  
كَلْبَسَتِهِ يَوْمًا أَجَدْ وَ أَخْلَقَ  
عقيل بن عَلْفَةَ

أثواب (ج ثوب) : لباس ، جامه

لبسة : پوشیدن

أَخْلَقَ : کهنه گردانید

روزگار جامه هایی دارد که تو باید در یکی از آنها به سر بری: چنانچه (روزگار)  
جامه را نو، یا کهنه و پوسیده کند، باید با آن مدارا کنی. (با خوشی و ناخوشی  
روزگار بسازی).

و : حرف حسب ما قبلها

للَّدْهُرِ : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع

أَثْوَابٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية ف : حرف نتيجة

كُنْ : فعل أمر ناقص، اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

في ثياب : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً

كَلْبَسَةٌ : جار و مجرور متعلق ب : أجدا

يَوْمًا : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : أجدا

أَجَدْ : فعل ماض (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أَخْلَقَ : فعل ماض (من باب إفعال) فاعله

و : حرف عطف

ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية والألف للضرورة الشعرية)



١٢٨ - **تَحْوُفُنِي** دونَ الَّذِي أَمْرَتْ بِهِ  
**وَلَمْ تَسْدِرْ أَنَّ الْعَارَ شَرُّ الْعَاقِبِ**  
**الْمُشْتَبِيَّ**

دونَ الَّذِي : كمتر از آنچه  
 لم تسرِّ : ندانسته است  
 شَرُّ : بدترین

**الْعَاقِبُ(جَ الْعَاقِبَة)** : سرانجام، فرجم ، عاقبت

مرا به كمتر از آنچه که حکم داده ، می ترساند : در حالی که نمی داند ، عیب و عار ،  
 ناخوشایند ترین سرانجام هاست.

**تَحْوُفُ** : فعل مضارع ( من باب تعليل ) فاعله ضمير " هي " المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 ن : حرف وقاية  
 ي : مفعول به منصوب محلاً  
 دونَ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق بـ : تحوفُ  
 الَّذِي : مضاف اليه مجرور محلاً  
 أمرتْ : فعل ماضٍ فاعله ضمير " هي " المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية صلة ، عائدها :  
 ضمير " هـ " في " به "

به : جار و مجرور متعلق بـ : أمرت و : حرف حالية

لم تدرِّ : فعل مضارع مجروم بحذف حرف اللام ، فاعله ضمير " هي " المستتر فيه جوازاً  
 والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : ضمير " هي " في " أمرت رابتها : و  
 أَنَّ الْعَارَ شَرُّ الْعَاقِبَ : سدت مسد المفعول به منصوبة محلاً



١٢٩ - **تَحْرُكُنَا إِمْسَا لِوَاءَ وَمِنْزِرُ**  
**وَإِمَّا حَسَانَمْ كَالْعَقِيقَةَ قَاضِبُ**  
**أَبُوبَكَرَ الْخَوَازِمِيَّ**

لواءُ : علم، بترجم	تحرّک : به حرکت و ادار
الحقيقة : سنگ عقیق، برق (شمیر)	حسام : شمیری
	قاضب : بُرنده، بسیار تیز

با ما حرکت کن: یا پرجم (دار) و (اهل) منبر باش: یا شمشیری برنده همچون سنگ عقیق (شکست نا پذیر).

تحرّک : فعل (من باب تفعّل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 بنا : جار و مجرور محالاً متعلق ب : تحرّک إما : حرف تفصيل  
 لواءُ : خبر لمبتدأ محذوف تقديره "أنت لواءُ" والجملة اسمية  
 و : حرف عطف  
 منبر : معطوف مرفوع

حسام : خبر لمبتدأ محذوف تقديره : أنت حسام والجملة اسمية  
 كالحقيقة: جار و مجرور متعلق ب : قاضب

قاضب : نعت مرفوع بالتبعية من منعوه : حسام



١٣٠-إليك فإني لستُ من إذا اتقى  
 عصاضَ الأفْاعِيَ نَامَ فوقَ العقاربِ  
 المتنبَّى

إليك : دور شو، گم شو	اتقى : نرسيد
عصاض : گریدن	الأفْاعِي (ج : الأفعى) : مار
نام : خوابید	العقارب (ج العقرب) : عقرب، کردم

دور شو! من از کسانی نیستم، هرگاه از گزیدن ماری (هلاک) بترسند، بر روی کردم (عیب و عار) افتند. (از چاله در بیاید و در چاه افتد.)

**إليك :** اسم فعل أمر يعني "شّح" و "ابتعد". فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

**إن :** حرف مشبهة بالفعل

**ي :** اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية

**لست :** فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، خبر إن مرفوع محلاً

**من :** جار و مجرور متعلق بـ : مذوف شبه الجملة خبر ليس المنصوب محلاً

**إذا :** اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير حازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

**منصوب محلاً متعلق بـ :** جواب الشرط نام

**ائقى :** فعل الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

**غضاض :** مفعول به منصوب فعلية، مضارع إليه مجرور

**نام :** فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**فوق :** اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق بـ : نام و عبارة

(إذا.....) صلة عائدها : ضمير هو المستتر في الفعل



**١٣١-إذا كُنْتَ تَرْضَى أَنْ تَعِيشَ بِذَلِكَ**  
فَلَا تَسْتَعِدْنَ الْحَسَامَ الْيَمَانِيَّ  
الشاعر السّابق

**لاتستعدن :** ساز و برگ نکن، آماده نکن  
**ذلة :** خواری

**اليامي :** منسوب به بين  
**الحسام :** شمشير

هرگاه به زندگی خوار و بدبوختی خشنود شوی (درخواری و ذلت زندگی کنی)  
در این صورت از شمشیر یمانی استفاده نکن. (ساز و برگ قرار نده).

**إذا :** اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير حازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً، متعلق بـ : جواب الشرط (فلا تستعدن)

كنتَ : فعل الشرط ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "أنت" البارز والجملة فعلية مضارف اليه مجرور محالاً  
 ترضيَ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر كان منصوب  
 أَنْ : حرف مصدرية محالاً

تعيشَ : فعل مضارع منصوب فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية،  
 مصدر مؤول تقديره : عيشتك مفعول به منصوب محالاً  
 بذلةَ : جازٌ ومحروم، متعلق بـ : تعيش فَ : حرف جواب  
 تستعدُّنَ : فعل جواب الشرط مضارع (من باب استفعال) مجرزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر  
 فيه وجوباً والجملة فعلية (نَ : للتأكيد) الحسام : مفعول به منصوب  
 اليمايَ : اسم منسوب / نعت منصوب بالتبعية من منعوته "الحسام" (والألف للضرورة الشعرية)



١٣٢ - وَ لَا تَسْتَطِيلَنَ الرُّمَاحَ لِغَارَةٍ  
 الشاعر السابق

الرماح (ج الرُّمَاح) : نيزه	لاتستطيلنَ : دراز مكن
العنق (ج العنق) : اسب	لاتستجيدنَ : جست جونكن
المذاكي (ج المُذَكِي) : اصيل، كامل	

و نيزه های دراز و اسب های اصیل را برای حمله و هجوم انتخاب نکن. (چون اینها  
 مخصوص آدم جنگجوست).

و : حرف عطف

لاتستطيلنَ و لاتستجيدنَ : فعل مضارع مجرزوم (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على (لا تستعدُّنَ) لغارهَ : جازٌ ومحروم متعلق بـ : لاتستطيلنَ	الرُّمَاحَ : مفعول به منصوب
---	-----------------------------

**العتاق** : مفهول به منصوب

**المذاكي** : نعت منصوب تقديرأً بالتبغية من معنوه "العتاق" ( والألف للضرورة الشعرية )



١٣٣ - لَهُ عَزَّمَاتٌ لَا تُرَدُّ وَجْهُهَا  
إِذَا مَا اتَّحَى خَطْبٌ مِنَ الدَّهْرِ فَادْخُ  
مَجْهُولٌ

الوجوه ( وج الوجه ) : جهره، رخسار

قادح : سخت جرقه زنده

هرگاه به مشکلات سخت روزگار دچار شود، عزم و اراده ای راسخ و آهنین دارد  
که عقب نشیفی نمی کند.

له : جاز و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محالاً

عزمات : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

لاترد : فعل مضارع منفي، مبني للمجهول، نائب فاعله "وجه" والجملة فعلية، نعتية، مرفوعة  
بالتبغية من معنوهها : عزمات

وجوه : نائب فاعل مرفوع

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محالاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف (و ما زائدة )

انتحى : فعل الشرط ماضي مبني على الفتح المقدر (من باب افتعال)، فاعله "خطب" والجملة  
فعلية مضارف اليه مجرور محالاً

من الدهر : جاز و مجرور متعلق ب : انتحى

قادح : نعت مرفوع بالتبغية من معنوه : خطب



۱۳۴- وَ آرَاءُ صِدْقٍ يُجْتَلِي الْغَيْبُ دُونَهَا  
مَوَاقِعُهَا فِي الْمُشَكِّلَاتِ مَصَابِحُ  
بِجَهَولٍ

آراء صدق : اندیشه های راستین	يُجْتَلِي : آشکار می شود
مصابح (ج مصباح) : چراغ	موقع (ج موقع) : موقعیت

اندیشه های درست و راستینی دارد که نهان در برابر ش آشکار می شود؛ موقعیت و جایگاه (اندیشه های درست) او در برخورد با مشکلات، چراغ روشنایی بخش اوست.

و : حرف عطف

آراء : معطوف مرفوع بالتبغة من المعطوف عليه : عزمات (في البيت السابق)	الغيب : نائب فاعل مرفوع
يُجْتَلِي : فعل مضارع (من باب افعال)، نائب فاعله "الْغَيْب" والجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبغة من معنويتها : صدق	دون : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : يجتلی
ها : مضاف اليه مجرور محلًّا	موقع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
في المشكلات : جار و مجرور متعلق ب : مذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : «ها»	مصابح : خبر مرفوع



۱۳۵- وَ كُلُّ يَرَى طُرُقَ الشُّجَاعَةِ وَ النُّدَى  
وَ لَكِنَّ طَبَعَ النُّفُسِ لِلنُّفُسِ قَائِدُ  
الْمُتَبَيِّنِ

النُّدَى : بزرگواری	النفس : نفس، روان
طريق(ج طريق) : راه	قائد : رهبر

هر کسی ، راه های دلیری و بزرگواری را می شنا سد : ولی سرشت و ذات هر شخصی ، او را راهنمایی و رهبری کند.

کل :	مبتدأ مرفوع والجملة اسمية	و : حرف حسب ما قبلها
بری :	فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً	
الشجاعة :	مضاف اليه مجرور طرقاً : مفعول به منصوب	
الندي :	معطوف مجرور تقديرًا	و : حرف عطف
طبع :	اسم "لكن" منصوب والجملة اسمية	لكن : حرف مشبهة بالفعل
للنفس :	جاز و مجرور متعلق بـ : قائد	النفس : مضاف اليه مجرور
		قائد : خبر مرفوع



١٣٦- و سِرُكَ مَا كَانَ عِنْدَ امْرِي  
و سِرُّ الْثَلَاثَةِ غَيْرُ الْخَفِيِّ  
الصلتان العبدی

سر :	راز
الثلاثة :	سه
امري :	فرد، تن

راز تو آنست که پیش یک نفر باشد ; چراکه اگر سه نفر آن را بدانند ، دیگر راز نیست.

سر :	مبتداً مرفوع والجملة اسمية	و : حرف حسب ما قبلها
ما كان :	"ما" اسم موصول عام / خبر مرفوع محلاً و "كان" : فعل ناقص مضى، اسم ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : مخدوف أو "ما" حرف مصدرية و مع "كان" مصدر مؤول تقديره : كونه، مبتداً مرفوع محلاً و الجملة اسمية خبر مرفوع محلاً	ما كان : "ما" اسم موصول عام / خبر مرفوع محلاً و "كان" : فعل ناقص مضى، اسم ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : مخدوف أو "ما" حرف مصدرية و مع "كان" مصدر مؤول تقديره : كونه، مبتداً مرفوع محلاً و الجملة اسمية خبر مرفوع محلاً

عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محالاً متعلق ب : محذوف  
 شبه الجملة خبر منصوب محالاً لـ «كان» امرئ : مضافٌ إليه مجرور  
 سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية و : حرف عطف  
 غير : خبر مرفوع الثالثة : مضافٌ إليه مجرور  
 المخفيّ : مضافٌ إليه مجرور



١٣٧ - تخيّر إذا ما كنت في الأمر مرسلاً فمبلغ آراء الرجال رسّولها  
 قاضي التنوخي

رسّول : فرستاده، پیک	الرجال (ج الرجل) : مرد بزرگ
آراء (ج رأي) : اندیشه، نظر	مبلغ : رسیدن
رسّول : فرستاده، پیک	تخيّر : انتخاب نیکو کن

هرگاه پیکی را برای انجام کاری می فرستی، شایسته ترین باشد؛ (مردی شایسته را انتخاب کن). چراکه ارزش هر شخصی به پیک و فرستاده اوست.

رسّول : مفعولٌ به منصوب لفعل : تخيّر	ف : حرف نتيجة
رسّول : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية	مبلغ : مبلغ
في الأمر : جاز و مجرور متعلق ب : كنت	في الامر : جاز و مجرور متعلق ب : كنت
رسّول : فل الشّرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضافٌ إليه مجرور محالاً	رسّول : فل الشّرط المذوق تقديره : تخيّر (ما : حرف زائدة)
إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً متعلق ب جواب الشرط المذوق تقديره : تخيّر (ما : حرف زائدة)	إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً متعلق ب جواب الشرط المذوق تقديره : تخيّر (ما : حرف زائدة)
كنت : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت"	كنت : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت"



۱۳۸- کَذَاكَ الْبَالِيٌّ وَ أَحَدَائُهَا  
يُجَدِّدُنَّ لِلْمَرءِ حَالًا فَحَالًا  
مجهول

الليالي (چ الليله) : شب (در اينجا به معنای روزگار)	أَحَادِيثَ (چ حَدَثَ) : يشامد روزگار
أَحَادِيثَ : تكرار می کنند	المرء : آدمی، بشر
حالاً لحالاً : حال پس از حالی، يكايک	

همچنان است که شب ها و پيش آمدها بش، خاطرات (گذشته) را تكرار می کنند.

كذاك : جاز و مجرور متعلق ب : يجدد	الليالي : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية
أَحَادِيثَ : معطوف مرفوع	و : حرف عطف
يجددن : فعل مضارع فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية خبر مرفوع محلًا	للمرء : جاز و مجرور متعلق ب : يجدد
حالاً : مفعول به منصوب	حالاً : معطوف منصوب
	ف : حرف عطف



۱۳۹- وَالدَّهُرُ لَا يَقِنُ عَلَى حَدَثَانِهِ  
جَنُونُ السُّرَّاهِ لَهُ جَدَانِدُ أَرْبَعُ  
أَبُوذُيب الهدل

جون : سیاه و سفید	حدثان(حدث) : حوادث
جدائد (چ الجديدة) : خط، فرقه	السرّاه : پشت (گورخر)
	أربع : چهار

... روزگار بر اتفاقات و حوادث خود باقی نمی ماند؛ همچنان که گورخر، على رغم راه راه بودنش، (در امان نیست).

الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية	و : حرف حسب ما قبلها
-----------------------------------	----------------------

لايقي : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً على حدثان : جارٌ و مجرور متعلق بـ : لايقي

جون : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ  
السّراة : مضاد اليه مجرور محلاً

له : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً  
جدائد : مبتدأ مؤخر، مرفوع والجملة اسميةٌ خبر للمبتدأ (جون)، مرفوع محلاً  
أربع : نعت مرفوع



١٤٠ - إنَّ النَّعِيمَ وَكُلُّ مَا يُلَهِّي بِهِ  
يَوْمًا يَصِيرُ إِلَى بَلِّي وَنَفَادِ  
أَسْوَدِينَ يَعْفَرَ

يلهی : سرگرم می شود	النعمیم : ناز، نعمت، آسايش
يصير : می گراید، می شود	يوماً : روزی
نفاد : نابودی	بلی : کهنگی

قطعاً" روزی ناز و نعمت و سرگرمیها، کهنه گردیده و به پایان خواهد رسید.

ما : إما حرف مصدرية و مع "يلهی" . ( فعل مضارع مبنيًّا للمنجول نائب فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً )، مصدر مؤوكٌ تقديره : "لهو" مضاد اليه مجرور محلاً، إما اسم موصول عامٌ و جملة "يلهی" : صلةٌ و عائدها ضمير "ه" في "به"  
به : جارٌ و مجرور متعلق بـ : يلهی

يوماً : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق بـ : يصيرُ  
يصيرُ : فعل مضارع ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ، خبر مرفوع

مَحْلًا لِّـ“إِنَّ”

إِلَى بَلِيْـ جَارٌ وَ مَجْرُورٌ تَقْدِيرًا ، مَتَعْلِقٌ بِـ : مَحْذُوفٌ شَبَهُ الْجَمْلَةِ خَبْرٌ مَنْصُوبٌ مَحْلًا



١٤١- رَسَا أَصْلُهُ تَحْتَ التَّرَى وَ سَمَا بِهِ  
الْتَّجَمِ فَرْعَ لَا يُبَالُ طَوِيلُ  
عبدالملك الحارثي

رسا : استوارشد، محكم شد، پا بر جا گردید      أصل : ریشه

التجم : ستاره(ستاره پروین)      الترى : زمین، خاک

لَا يُبَالُ : رسیده نمی شود، دسترسی ندارد      فرع : شاخه

ریشه آن (کوه)، زیر خاک پا بر جا گردید و شاخه ای بلند و غیر قابل دسترس، آن را تا ستاره پروین بالا برد.

رسا : فعل ماضٍ مبني الفتح المقدر فاعله "أصل" والجملة فعلية

أصل : فاعل مرفوع

تحت : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق بـ : رسا

الْتَّرَى : مضارفٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ تَقْدِيرًا      و : حرف عطف

سما : فعل ماضٍ (متعدٌ بحرف الجر) مبني على الفتح المقدر فاعله "فرع" والجملة فعلية

به : جارٌ و مَجْرُورٌ متعلق بـ : سما و «ه» «مَجْرُورٌ لفظاً و مفعول به معنىًّ منصوب

إِلَى التَّجَمِ : جارٌ و مَجْرُورٌ متعلق بـ : سما      فرع : فاعل مرفوع

لَا يُبَالُ : فعل مضارع مبني للجهول نائب فاعله ضمير "هي" "المُسْتَرُ فِيهِ جَوَازًا"

والجملة فعلية نعية مرفوعة بالتبعية من منعوها، "فرع"

طَوِيلٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوه : فرع



وَ بُرِيْكَ عِنْيَهَا الغَرَالُ الْأَحْوَرُ	١٤٢- بِيَضَاءُ يُعْطِيكَ الْفَضِيبُ قِوامَهَا
البحتری	
القضيب : شاخه	بيضاء : سپید اندام
عين : چشم، دیده	قام : استواری، قامت
الأحور : سیاه چشم	الغزال : آهوره

(زن) سپید اندامی است که فقط شاخه نورسته و ترو تازه، قامت او را به تو می بخشد و یا آهوری سیاه چشم که فقط، دو چشمش را به تو نشان می دهد.(قامت او به شاخه نورسته ماند و چشمش به چشم آهو بره).

بِيَضَاءُ : خبر مرفوع لمبدأ مذوق تقدیره : هي بِيَضَاءُ والجملة اسية	
يُعْطِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "القضيب" والجملة فعلية نعتية مرفوعة	
ث : مفعول به منصوب محلًّا	بالتبعية من منعوها : بِيَضَاءُ
قَوَامٌ : مفعول به ثانٍ منصوب	القضيب : فاعل مرفوع
وَ : حرف عطف	هَا : مضاف اليه مجرور محلًّا
يُرِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله الغزال والجملة فعلية معطوفة	
عِنْيَهَا : مفعول به منصوب بالياء	الغزال : فاعل مرفوع
الْأَحْوَرُ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوه "الغزال"	



وَ إِنْ كَانَ لَا يَخْفَى كَلَامُ الْمُنَافِقِ	١٤٣- جَائِزَةُ دَعَوَى الْمَحْجَةِ وَ الْهَوَى
المُشَبَّهُ	
دَعَوَى الْمَحْجَةَ : ادعای دوستی	جائِزة : اشکالی ندارد، جائز است
الْمُنَافِقُ : ریاکار، دورو، منافق	الْهَوَى : دوستی

هر چند سخن ریاکار پنهان نمی ماند؛ (ولی) ادعای عاشقی و دوستی اشکال ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها  
جائزه : خبر مقدم مرفوع

دعوى : مبتدأ مؤخر مرفوع تقديرًا و الجملة اسمية

المحبة : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب لتبه فعل "دعوى"

و : حرف عطف

الهوى : معطوف مجرور تقديرًا بالتشبيه من معطوف عليه : المحبة

إن : زائدة وصلية (ليس بعدها جواب لها)  
و : حرف حالية

كان : فعل ناقص ماضٍ اسمه "ضمير (الشأن)" المستتر فيه و الجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : دعوى

لا ينفي : فعل مضارع منفي، فاعله كلام و الجملة فعلية خبر منصوب محلًا

المتافق : مضافٌ اليه مجرور

كلام : فاعل مرفوع



١٤٤- أضررت بضوء البدر و البدر طالع

البحترى

أضررت : زيان رسانيد

بدر : ماه شب جهاردهم

قامت مقام : جانشين

زمانی که (آن دختر) وارد شد؛ ماه تابان، بی فروع شد و با نبود ماه جانشین آن گردید.

أضررت : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

**بعضه : جار و مجرور متعلق ب : أضرأت و : حرف حالية**

**البدر طالع : الجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : البدر ، رابطها؛ و**

**و : حرف عطفِ**

**قامت : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية**

**مَقام : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق ب : قام**

**لما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق ب : جواب الشرط المذوف**

**تفيّب : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور معللاً (والألف للضرورة الشعرية)**



### ٤٥- و الصدق ملكُه عليكَ تَلْ يَه

مجهولٌ

فيما التحيّت مغبة الإنجاج

**الصدق : راسى، درستى**

معنىَة : ببيان كاري، عاقبت، سرانجام

**انتحِيت : قصد كردي**

**الإنجاج : رستگارى، کاميابى**

راسى و صداقت را برخود فرمانروا ساز تا با آن به هر کاري که زمينه پیروزى و رستگاريت را فراهم مى آورد، برسى.

**و : حرف حسب ما قبلها**

**الصدق : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو مفعول به منصوب**

**ملك : فعل أمر (من باب تفعيل)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر**

**مرفوع معللاً**

هُ : مفعولُ به منصوب محلاً (مشغول به)      عليك : جارٌ و مجرورٌ متعلقٌ بـ : ملّك  
 تَنَلْ : فعل مضارع جواب الطلب، مجروم تقديره : إن تدل...تنل...فاعله ضمير "أنت" المستتر  
 في : حرف جرٌ      فيه وجوباً والجملة فعلية  
 مَا اتَحِيتَ : "ما" اسم موصول عاماً / مجرور حرف جارٌ محلاً و "فيما" : جارٌ و مجرور متعلقٌ  
 بـ : تَنَلْ ، واتَحِيتَ : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة  
 فعلية، صلة عائدها : مخدوف أو "ما" حرف مصدرية مع "اتَحِيتَ" : مصدر مؤول تقديره :  
 "اتَحَائِكَ" مجرور محلاً و "في انتقام" : جارٌ و مجرور متعلقٌ بـ : تدل  
 الإنجاح : مضارٌ إليه مجرور  
 مفبَّة : مفعولُ به منصوب



## ١٤٦ - أبشر بما تهوي فجداً طالع والدَّهْرُ مُنْقَادٌ لأمْرٍ كَخَاصِّي بجهولٍ

تهوي : ميل داري	أبشر : بشارت
طالع : فرمانبردار	جد : بخت ، اقبال
منقاد : فرمانبردار	الدَّهْرُ : روزگار
	خاصِّي : فروتن

چقدر میل و خواسته ات، بشارت آور و خوشحال کننده است! شانس به تو روی  
 آورده، و روزگار در برابر دستورت، فرمانبردار و فروتن است.

أبشر : فعل تعجب على وزن الأمر ، فاعله ما والجملة فعلية	بـ : حرف جرٌ
ما : اسم موصول عاماً / فاعل مرفوع محلاً	هـ : جارٌ و مجرور، متعلقٌ بـ : أبشر
تهوي : فعل فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : مخدوف أو	

”ما“ حرف مصدرية و مع ”تهوي“ مصدر مؤوك تقديره : الموى، مجرور لفظاً و فاعل معنى  
 مرفوع ف : حرف عطف  
 طائع : خبر مرفوع جد : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
 الدهر : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية و : حرف عطف  
 منقاد : اسم فاعل (من باب انفعال) خبر مرفوع  
 لأمر : جاز و مجرور متعلق ب : خاضع خاضع : خبر بعد خبر مرفوع



١٤٧ - رَلَقَدْ عِلِّمْتُ فَلَا مَحَالَةَ أَنِّي  
 لِلْسَّخَادِثَاتِ فَهَلْ تَرَانِي أَجْزَعُ  
 متنم بن ربيعة

الحاديث (جـ الحادثة) : حادثه، مصيبة  
 لا محالة : ناكزير  
 اجزع : بي ثابي كنم

يقييناً مى دانم که ناكزير و به ناچار درگير حoadثم : آيا مرا مى بینی که بى تابي  
 کنم؟!

لقد : مرکب من ”ل“ الموطنة للقسم و ”قد“ حرف تحقيق  
 علمت : فعل (من أفعال القلوب ) ماض، فاعله ضمير ”ت“ البارز والجملة فعلية  
 لا : حرف نافية للجنس ف : حرف جواب  
 محالة : اسم لا مبني على الفتح ببناء عرضي، منصوب محلاً و خبره مذوف تقديره : موجودة  
 والجملة اسمية معتبرضة (يمكن لا محالة : مبتدأ مرفوع محلاً)  
 أن : حرف مشبهة بالفعل ن : حرف وقاية  
 ي : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمية، سدت مسد المفعولين منصوبة محلاً «علمت»

**للحادثات :** جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محالاً  
**ف :** حرف عطف  
**هل :** حرف استفهام  
**ترى :** فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
**ن :** حرف وقاية  
**ي :** مفعول به منصوب محالاً  
**أجزع :** فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية حالية منصوبة ،  
**صاحبها ضمير "ي" في ترافق**



**١٤٨- فَلَيْتَ الشَّيْبَ إِذَا وَافَى وَفَى بِي**  
**وَلَمْ يَرْحُلْ لِتَوْدِيعِ الْمَطَابِيَا**  
**بِجَهْوَلِ**

<b>الشَّيْبُ :</b> پیری	<b>وَافِ :</b> آمد، رسید
<b>وَفَى :</b> وفادار ماند	<b>لَمْ يَرْحُلْ :</b> زین نکرد
<b>تَوْدِيعُ :</b> ترک، خداحافظی	<b>الْمَطَابِيَا (جِ المَطِينَة) :</b> مرکب، شتر، باربر

ای کاش اکنون که پیری فرا رسیده است ، به من وفاداری کند و برای خداحافظی  
با من اسب ها را زین نکند.

<b>ف :</b> حرف ابتدائية	<b>لَيْتَ :</b> حرف مشبهة بالفعل
<b>الشَّيْبُ :</b> اسم لیت منصوب والجملة اسمية	<b>إِذَا :</b> اسم دائم الاضافة يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً متعلق
<b>وَفَى :</b> فعل ماض مبني على الفتح المقدر ( من باب معاملة ) ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه	<b>بِ :</b> جواب الشرط ( وفى ) خبر مرفوع محالاً
<b>جَوازًا وَالْجَمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ مَضَافٌ إِلَيْهِ مَجْرُورٌ مَحَالًا</b>	<b>وَفَى :</b> فعل ماض مبني على الفتح المقدر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ي : جار و مجرور محلاً، متعلق ب : وفي و : حرف عطف  
 لم يرحل : فعل مضارع مجرزه فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 لتدفع : جار و مجرور تقديرأً، متعلق ب : لم يرحل  
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً  
 المطابا : مفعول به منصوب تقديرأً



### ١٤٩ - وَمَكْلُفُ الْأَيَّامِ ضِدُّ طِبَاعِهَا مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ جَنْوَةُ نَارِ الْتَّهَامِ

الأيام (ج اليوم) : روز (در اينجا روزگار)	مكلف : وادركتنه
متطلّب : جستجوگر ، طلب كننده	طبع (ج طبع) : سرشت ، ذات
جنوة نار : پاره آتش	الماء : آب

کسی که بخواهد روزگار را بر ضد سرشنیش وادر کند، همچون کسی است که در آب، پاره آتشی را جستجو کند ...

مكلف : مبدأ مرفوع والجملة اسية	و : حرف حسب ماقبلها
الأيام : مضاف اليه مجرور	
ضد : حال جامدة (نؤهلا إلى المشتق تأويلا : مضادة )، منصوبة صاحبها : الأيام (أو منصوب على نزع الخافض )	
متطلّب : خبر مرفوع	طبع : مضاف اليه مجرور
في الماء : جار و مجرور متعلق ب : متطلّب	جنذرة : مفعول به منصوب لشبه فعل متطلّب
	نار : مضاف اليه مجرور



١٥٠- فإذا رَجَوتَ الْمُسْتَحِيلَ فَإِنَّمَا  
تَبَنِي الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارِ  
الشَّاعِرُ السَّابِقُ

رجوت : آرزوکردی	المستحيل : حال ، نامکن
ائما : فقط ، تنها	الرجاء : اید
شفیرهار : کناره ای ویران	

از این روی هرگاه آرزوی غیرممکنی کنی ، امید و آرزوی خود را فقط برلبه پر تگاهی بنا کرده ای.( ناکام شوی .)

**ف** : حرف عطف

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب معلاً متعلق ب : جواب الشرط

رجوت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور معلاً

**المستحيل** : مفعول به منصوب **ف** : حرف جواب

إنما : مرکبة من "إن" حرف مشبه بالفعل و "ما" حرف كافة و "إنما" : أداة حصر

تبني : فعل جواب الشرط ، مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

**الرجاء** : مفعول به منصوب

شفیر : مجرور بحرف جر، على شفیر : جار و مجرور، متعلق ب : «تبني»

هار : نعت مجرور



١٥١- وَ إِنْ عَوَانِدَ الْأَيَّامِ فِيهَا  
كَمَا افْهَاتَ بِسَوَادِيهَا الْجِبَالُ  
عَوَانِدُ هَارِ

عواند(ج عائلة) : باز آینده	الأيام(ج يوم) : روز، روزگار
----------------------------	-----------------------------

وادي : دره

انهاشت : فرو ریخت

الجبل(ج الجبل) : کوه

بی شک ، روزهای باز آینده ، گرفتاری و حادثه دارد؛ زیرا همچون فرو ریختن کوهها - با گذشت زمان - به دره هاست.

عواند : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية

فيها : جاز و مجرور محلاً متعلق ب : مخدوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : الأيام  
ك : حرف جزء

ما انهاشت : "ما" اسم موصول عام / مجرور محلاً و "كما" : جاز و مجرور متعلق ب :  
مخدوف شبه الجملة خبر مرفوع و "انهاشت" : فعل ماضٍ (من باب انفعال)، فاعله "الجبل"  
والجملة فعلية صلة عائدها : مخدوف أو "ما" حرف مصدرية و مع "انهاشت" : مصدر  
مؤوّل تقديره : "انهياضها" مجرور و "كانيهياض" : جاز و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه  
الجملة خبر إنَّ مرفوع محلاً

بِوادي : جاز و مجرور تقديرًا متعلق ب : انهاشت

الجبل : فاعل مرفوع ها : مضافُ اليه مجرور محلاً



١٥٢- ئمازج فيه الحلمُ وَ البَاسُ مِثْلَ ما  
مجھول

الحلم : صبر و بردباری

ئمازج : به هم آمیخته است، آمیخته شد

صوبَ : باران

الباس : شجاعت، قوت

عُقارُ : شراب، باده، خمر

العاديات(ج العاديَّة) : ابر بامدادی

بردباری و شجاعت در وجود وی؛ همچون باده، با باران بامدادی آمیخته شده است.

**تمازج :** فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله "الحلم" و "الباس" والجملة فعلية

**مثل :** اسم متوجّل في الإبهام / مفعول مطلق بالنيابة منصوب

**ما :** حرف مصدرية

**تمازج :** فعل ماضٍ فاعله "عقار" والجملة فعلية، "ما تمازج" مصدر مؤوّل تقديره : تمازج ،

مضافٌ اليه مجرور محلاً أو "ما" اسم موصول عام / تمازج صلة عائدها : مخدوف

**عقار :** فعل مرفوع **صوب :** مفعول به منصوب



## ١٥٣ - كلُّ يُرِيدُ رِجَالَةً لِحَيَاةٍ

المتنبي

**الحياة :** زندگی

**رجال :** مردان، لشکریان

هر کسی، مردانش (لشکریانش) را بخاطر زندگی خود می خواهد؛ ای کسی که  
زندگی خود را برای مردانت (لشکریان) می خواهی!!

**كلُّ :** اسم دائم الإضافة وقد حذفت مضاف اليه / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

**يريدُ :** فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر  
مرفوع محلاً

**حياة :** جار و مجرور متعلق ب : يريد

**رجال :** مفعول به منصوب

**يا :** حرف ندا

**من :** اسم موصول عام / منادی نكرة مقصودة، مبني على الضم المقدّر منع من ظهوره البناء  
الأصلی منصوب محلاً

برید : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، صلة عائدها : ضمیر "ه" في "حياته"

لرجال : جار و مجرور متعلق ب : برید حیاة : مفعول به منصوب



٤٥- فَعَادَتْ بِكَ الْأَيَّامُ زَهْرًا كَالْمَا  
جَلَّا الدَّهْرُ مِنْهَا عَنْ خُدُودِ الْكَوَاعِبِ  
البحترى

الأيام (ج يوم) : روز (در اینجا روزگار)	عادت : بازگشت
حدود (ج الخد) : گونه، رخسار	زهراً : روشن
الكوابع (ج الكاعب) : بالغ، دختر پستان برآمده	

روزگار، دوباره به خاطر وجود تو تابناک شده؛ گویی از رخسار دختران بالغ (نارپستان) آشکار شده است.

ف : حرف ابتدائية

عادت : فعل مضارِ فاعله "الأيام" والجملة فعلية	الأيام : فاعل مرفوع
بك : جار و مجرور متعلق ب : عادت	زهراً : حال مفردة منصوبة صاحبها : الأيام (موئلة إلى المشتق، مزهرة)
	كالْمَا : مركبة من "كأن" و "ما" الكافة

جلا : فعل مضارِ مبني على الفتح المقدّر فاعله "الدهر" والجملة فعلية	جلا
منها : جار و مجرور متعلق ب : جلا	الكوابع : مضارِ اليه مجرور
عن حدود : جار و مجرور متعلق ب : جلا	



١٥٥ - أضاف إلى التدبير فضل شجاعة  
و لا عزم إلا للشجاع المدبر  
الشاعر السابق

أضاف : افروز  
التدبير : باتدبير، چاره اندیشی  
المدبر : باتدبير، چاره اندیش

ويُجزى شجاعت و دليري را به خردورزی و اندیشمندی (خود) افزود؛ زیرا، فقط  
دلیر خردمند، با اراده و مصمم است.

أضاف : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
إلى التدبير : جارٌ و مجرور متعلق بـ : أضاف فضل : مفعولٌ به منصوب  
شجاعة : مضاف إليه مجرور لا : حرف نفي للجنس  
عزم : اسم "لا" مبني على الفتح بناءً عرضي منصوب محلاً والجملة اسمية أو لاعزمَ  
إلا : حرف استثناء مبتدأ مرفوع محلاً  
للشجاع : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة مستثنى مفرغ، بدلٌ من المبدل منه  
المخدوف، تقديره : لأحدٍ خبر مرفوع محلاً المدبر : نعت مجرور



١٥٦ - قدّر لِرِجْلِكَ قَبْلَ الْخَطْرِ مَوْضِعَهَا  
فَمَنْ عَلَّا زَلَقاً عَنْ غَرَّهُ زَلَجاً  
عبدالله بن هبیر

قدّر : اندازه گیر  
رجل : يا  
موقع : گام، قدم  
موقع : جا، مكان  
علا : بالا رفت، صعود کرد  
زلجاً : لیز، لزان  
زلج : لغزد، درافت، سقوط کند

جای پای خود را پیش از گام نهادن (شروع انجام کار) اندازه بگیر؛ (پایست را به اندازه کلیمت درازکن.) زیرا، هر کس از روی بی خبری لغرنده بالا رود از سر غرور و خودخواهی لیز بخورد.(برزمین افتند).

**قدر** : فعل أمر فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

لرجل : جارٌ ومحروم متعلق ب : فدر

**قبل** : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : قدر

**موضع** : مفعول به منصوب فـ : حرف نتيجة

**من** : اسم الشرط/مبتدأ مرفوع معلاً والجملة اسمية

علا : فعل الشرط ماضٍ، مبني على الفتح المقدّر، مجزوم معلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**زلقا** : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في الفعل

عن : حرف جرٌ

**غرة** : اسم النوع / محروم بحرف جارٌ ، عن غرة : جارٌ ومحروم متعلق ب : علا

**زجا** : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم معلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (والألف للضرورة الشعرية)، (فعل الشرط و جوابه ، خبر مرفوع معلاً)



## ١٥٧ - إنَ الزَّمَانَ إِذَا تَابَعَ خطُوهُ

البحترى

خطوه : گام، قدم

تابع : پیاپی انجام داد

الطلوب : طالب، خواهنه

سبق : پیش افتند

المطلوب : خواسته

ادرک : رسید

بی تردید هرگاه روزگار پیاپی کام نهد ، از خواهان پیشی کیرد و به خواسته رسد.

**الزَّمَانُ :** اسم إنَّ منصوب والجملة اسية

**إِذَا :** اسم الشرط دائم بالإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق بـ : جواب الشرط

**تَابِعٌ :** فعل ماضٍ (من باب تفاعل ) فاعله "خطو" والجملة فعلية مضافٌ إليه مجرور محلاً خطوًّا : فاعل مرفوع بالضمة الظاهرة (لأنه شبيه بالصحيح)

**سَبْقٌ :** فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية خبر "إنَّ" مرفوع محلاً

**الظُّلُوبُ :** مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

**أَدْرَكُ :** فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

**المطلوب :** مفعولٌ به منصوب ( الألف للضرورة الشعرية )



١٥٨- **شَابٌ وَ شَيْبٌ وَ افْتَقَارٌ وَ ثَرَوَةٌ**  
وَ لِلَّهِ هَذَا الدَّهْرُ كَيْفَ تَرَدُّدًا  
الأعشى أكبر

**شَابٌ :** جوانی

**ثَرَوَةٌ :** فقر ،نداري،نيازمندی

**تَرَدُّدٌ :** آمدوشد دارد(فرازو فرود دارد)

جوانی ، پیری ، نداری و توانگری ! خدایا روزگار چه فراز و فرودی دارد!

**شَابٌ :** خبر مرفوع لمبدأ محذوف تقديره : " هو شباب" والجملة اسية

**شَيْبٌ :** معطوف و : حرف عطف

**لِلَّهِ :** جارٌ و مجرور متعلق بـ : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع

هذا : اسم إشارة للقريب/مبتدأ مؤخر مرفوع مثلاً والجملة اسمية ،تعجّبية  
**الدَّهْرُ** : عطف بيان مرفوع

كيف : اسم استفهام/مفعول مطلق منصوب مثلاً تقديره : أَيْ تَرَدِّ  
**ترَدِّ** : فعل مضارع (من باب تفعيل ) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 (الألف للضرورة الشعرية)



**أَخْذَ الْوِقَارَ مِنَ الشَّيْبِ الْكَامِلِ**  
 البحترى

**١٥٩- حَدَثٌ يُوقَرُهُ الْحِجَّى لِكَاهِلٍ**

**يُوقَرُ** : وقار مى دهد

**حدَثٌ** : جوان

**الْمُشَيْبُ** : بير

**الْحِجَّى** : خرد، زیرکی، اندیشه، عقل

جوانی است که خردش او را بزرگ و محترم شمرده، گویی از سالخورده ای آنرا تجربه کرده است.

**حدَثٌ** : خبر مرفوع لمبدأ محذوف تقديره : "هو حدث" والجملة اسمية

**يُوقَرُ** : فعل مضارع ( من باب تعليل ) فاعله "الحجى" والجملة فعلية نعتية مرفوعة مثلاً

**الْحِجَّى** : فاعل مرفوع تقديرأً

**مَفْعُولٌ بِهِ** منصوب مثلاً

**كَاهِلٌ** : حرف مشبه بالفعل

**فِ** : حرف عطفٍ

**هُ** : اسم كأنَّ منصوب مثلاً و الجملة اسمية

**أَخْذَ** : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع مثلاً

**مِنَ الشَّيْبِ** : جاز و مجرور متعلق بـ : أخذ

**الْوِقَارَ** : مفعولٌ به منصوب



**حَبِيبٌ مُؤَاتٍ أَوْ شَابٌ مُرَاجِعٌ**  
الشاعر السابق

**١٦٠ - وَ إِنْ شِفَاءَ النَّفْسِ لَوْ تَسْتَطِعِهِ**

**حَبِيبٌ مُؤَاتٍ : دُوْسْت سازگار**

**شِفَاءَ النَّفْسِ : درمان نفس، روان درمانی**

**شَابٌ مُرَاجِعٌ : جوانی بازگشت کنده**

بدون تردید، سلامت نفس (روان) – اگر بتوانی آن را بدست آوری - دوستی سازگار و یا (دوره) جوانی بازگشته است.

**إِنْ : حرف منتهية بالفعل**

**و : حرف حسب ماقبلها**

**النَّفْسُ : مضافٌ اليه مجرور**

**شِفَاءٌ : اسم إن المنصوب والجملة اسمية**

**لُو : حرف الشرط غير جازم**

تستطيع : فعل الشرط مضارع (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (جواب الشرط مذوف)

**حَبِيبٌ : خبر مرفوع**

**مَفْعُولٌ بِهِ مَنْصُوبٌ مَحْلًا**

**أَوْ : حرف عطف**

**مُؤَاتٍ : نعت مرفوع تقديرًا**

**مُرَاجِعٌ : نعت مرفوع**

**شَابٌ : معطوف مرفوع**



**مَوازِينُهُمْ فِي الْمَجْدِ غَيْرُ ثَقَالٍ**  
الشاعر السابق

**١٦١ - وَ أَكْثَرُ فِي بَيَانِ الرَّمَانِ أَرَادُلُ**

**أَرَادُل (ج أرذل) : فرومایه**

**الفَيَانِ (ج الفَيَانِ) : جوان**

**ثَقَالٌ : سنگین**

**مَوازِين (ج ميزان) : ترازو**

بیشتر جوانان این روزگار، ناکسان و فرومایکانی اند که کفه ترازوی بزرگی و مجد آنان سبک است. (سنگین نیست).

أكثُر : مبتدأ مرفوع والجملة اسية	و : حرف عطف
الزَّمَانُ : مضارف اليه مجرور	فيَانُ : مضارف اليه مجرور
أراذلُ : خبر مرفوع	
موازِينُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسية نعتية مرفوعة بالتبعية من معنويتها : أراذلُ	
	أو حالية منصوبة محلاً صاحبها : أكثُر
همُ : مضارف اليه مجرور محلاً	
ثقالُ : جارٌ ومحرور متعلق بـ ثقال	غَيْرُ : خبر مرفوع



وَلَوْلَا رَجَاءُ الْوَصْلِ مَا عَشْتُ سَاعَةً	١٦٢-
عَطَاءُ بْنُ يَعْقُوب	
الْوَصْلُ : وصال	رَجَاءُ : اميد
الْطَّيْفُ : رؤيا	مَاعَشْتُ : نمى زىستم
	لَمْ أَتَهْجَعْ : نمى خفتم

اگر اميد وصال تو نبود، لحظه اي نمى زىستم؛ واگر خيال رویای تو نبود، هرگز نمى خوابیدم.

لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط	ف : حرف ابتدائية
رجاءُ : مبتدأ مرفوع، خبرٌ محذوف وجوباً تقديرهُ : موجودٌ والجملة اسية شرطية	
الْوَصْلُ : مضارف اليه مجرور	ما : حرف نفي
عَشْتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية	
سَاعَةً : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق بـ عشت	

و : حرف عطف  
 لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط  
 خيال : مبتدأ مرفوع خبره مذوف وجوباً تقديره : موجود والجملة اسمية شرطية  
 الطيف : مضارف اليه مجرور  
 لم أهْجَعْ : فعل جواب الشرط مضارع مجروم بـ«لم»، فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً  
 والجملة فعلية



١٦٣ - هُمَا خُطْنَا إِمَا إِسَارْ وَ مِنْهُ  
 وَ إِمَا دَمْ وَ القَتْلُ بِالْحُرْ أَجْدَرْ  
 تَأْبِطْ شَرْأَ  
 خطنان : دربرنامه راه و روش (در پیش گرفته شد) إساز : اسیر گشتن  
 منه : منت (عفو) کشیدن  
 القتل : کشته شدن  
 أجدر : سزاوارتر

دو راه ، در پیش گرفته شده است : يا اسیر شدن و منت (عفو) کشیدن و يا خون  
 دادن (کشته شدن) : که خون دادن ، برای انسان آزاده ، شایسته تر است.

هما : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية  
 خطنا : فعل ماضٍ مبنيٍ للمجهول نائب فاعله ضمير «ا» البارز والجملة فعلية خبر مرفوع  
 محلاً (ويكن القول بأنه مبني وقد حذفت التون للضرورة الشعرية)  
 إما : حرف تفصيل  
 إساز : خبر مرفوع لمبتدأ مذوف تقديره : "هو إساز" والجملة اسمية  
 القتل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
 و : حرف عطف  
 بالحر : جار و مجرور متعلق بـ: أجدر : خبر مرفوع



١٦٤- سَنْذِكْرُ مَا أَلَّذِي ضَيْعَتْ مِنِي  
إِذَا بَرَزَ الْخَفْيُ مِنَ الْحِجَابِ  
مَجْهُولٌ

ضياع : از دست دادی  
برز : بیرون آید (آشکار و باز شود)  
الحجاب : پرده

هرگاه پنهان از پرده حجاب بیرون آید، به یاد خواهی آورد که چه چیزی را به  
حاضر من از دست داده ای.

س : حرف تنفیس للاستقبال  
تنذکر : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
ما : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية سدت مسد المفعول به منصوبة محلاً أو  
اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلاً  
الذی : اسم موصول خاص / خبر مرفوع محلاً ( و إذا اعتبرنا ، ما ، اسم استفهام ) نعت  
منصوب بالتبغة من معنويته "ما" أو  
ضياع : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدتها : مذوف  
مني : جاز و مجرور متعلق ب : ضياع  
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط مذوف تقديره : "إذا برز.....ستذکر....."  
برز : فعل الشرط مضار فاعله "الخفی" والجملة فعلية، مضارف اليه مجرور محلاً،  
من الحجاب : جاز و مجرور متعلق ب : برز



١٦٥- وَ تَعْلَمُ أَنْ رَجَسْكَ كَانَ خَسْرَا  
إِذَا لَكَرْتَ فِي أَصْلِ الْحِسَابِ  
مَجْهُولٌ

خُسراً : زيان

ربع : سود

و هرگاه به اصل حساب بیندیشی، درخواهی یافت که سودت، زيان بوده است.

و : حرف حسب ما قبلها

تعلم : فعل یقین، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنْ : حرف مشبهة بالفعل

ربع : اسم أنَّ منصوب والجملة اسمية، سدَّت مسدَّ المفعولين، منصوبة محالاً

كان : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر أنَّ مرفوع محالاً

خُسراً : خبر كان منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محالاً، متعلق بـ : جواب الشرط محذوف (تقديره : إذا.....تعلم.....)

فَكَرِّتْ : فعل الشرط مضارٍ، فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجملة فعلية، مضافٌ اليه مجرور

في أصل : جازٌ و مجرور متعلق بـ : فَكَرِّتْ محالاً



مَوَارِدُهُ ضَاقَتْ عَلَيْكَ الْمَاصَادُرُ

١٦٦- إِيَّاكَ وَالْأَمْرُ الَّذِي إِنْ تَوَسَّعْتَ

مضرس بن الربعى

موارد (ج مورد) : راه ورود

إنْ توَسَّعْتَ : أَكْرَرْ توسيعه يابد

المصادر (ج مصدر) : راه خروج

ضاقتْ : تنگ شد

از کاري که ورود به آن آسان؛ ولی خروج از آن سخت است، بپرهيز.

إِيَّاكَ : مفعول به منصوب لفعل ممحظى تقديره : أحذرك من باب تحذير و الجملة فعلية

و : حرف عطف

**الأمر** : مفعول به منصوب لفعل مخدوف تقديره: «احذر» و الجملة فعلية معطوفة  
الّذى : نعت منصوب بالّتبعية من منعوه الأمر

**توسعت** : فعل الشرط من باب تفعّل، مجروم محالاً وجوباً، فاعله «موارد» والجملة فعلية  
صلة عائدها : ضمير «هـ» في موارده

**ضاقت** : فعل ماضٍ جواب الشرط مجروم محالاً وجوباً فاعله : «المصادر» والجملة فعلية



١٦٧-**مُخَصَّرَةُ الْأَوْسَاطِ زَانَتْ عَقُودَهَا**

حسين بن مطير

**مُخَصَّرَةُ الْأَوْسَاطِ** : باريک میان، کمر باریک      زانت : زینت داده است  
عقود (ج عقد) : گردنبند      زینت : آراست

وی کمر باریکی است، به جای اینکه گردنبندهایش او را آراسته کند،  
او گردنبندهایش را می آراید. (او آراسته تر از گردنبندهایش است.)

**مُخَصَّرَة** : اسم مفعول، مؤنث (من باب تفعيل)/ خبر مرفوع لمبدأ مخدوف تقديره : «هـ»  
**الْأَوْسَاطِ** : مضافٌ اليه مجرور  
مُخَصَّرَةً » والجملة اسمية

**زانت** : فعل ماضٍ فاعله ضمير «هـ» المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر بعد خبر مرفوع  
عقود : مفعولٌ به منصوب  
محالاً

باحسن : جارٌ و مجرور بالفتحة، متعلق ب : زانت

ما : «من» حرف جرّ «ما» اسم موصول عام/جارٌ و مجرور محالاً

**زينت** : فعل ماضٍ (من باب تفعيل)، فاعله «عقود» والجملة فعلية، صلة عائدها :

ضمير "ها" في "زيتها" أو ما : حرف مصدرية "ما زيت" : مصدر مؤول تقديره :  
 تزيتها، مجرور بحرف جرّ و "من تزيين" : جار و مجرور متعلق بـ : زانت  
 عقود : فاعل مرفوع  
 ها : مفعول به منصوب محالاً  
 ها : مضاف اليه مجرور محالاً



١٦٨-مواعِدُ الْأَيَامِ فِيهِ وَرَغْبَتِي  
 إِلَى اللَّهِ فِي إِنْجَازِ تِلْكَ الْمَوَاعِدِ  
 البحترى

مواعيد (ج موعد) : وعده، نويده  
 إنجاز : برآورده شدن

روزگار، وعده ها و نویدهایی دارد : امید به خدا دارم که برآورده شوند!

مواعيد : مبتدأ مرفوع و الجملة اسية  
 لل أيام : جار و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة خبر مرفوع محالاً  
 فيه : جار و مجرور متعلق بـ : حسب ما قبلها و : حرف عطف  
 رغبة : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسية يـ : مضاف اليه مجرور محالاً  
 إلى الله : جار و مجرور متعلق بـ : رغبة  
 في إنجاز : جار و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة خبر مرفوع محالاً  
 تلك : مضاف اليه مجرور محالاً  
 المواعيد : عطف بيان مجرور بالتبنيّة من المعطوف عليه : تلك



١٦٩-أَقُولُ هَـا وَ قَدْ طَارَتْ شَعَاعا  
 مِنَ الْأَبْطَالِ وَيَحْكِـ لَـأَثْرَاعِي  
 بجهول

شعاعاً : پراکنده

طارت : پرواز می کند

ویحک : وای بر تو

الأبطال (ج. البطل) : دلاور

لاتراعي : به پایان کار نمی نگری

به وی(نفس)، در حالی که به خاطر ترس از دلاوران پراکنده در میدان، به پرواز درآمده بود(مضطرب و نگران بود)، می گوییم که وای بر تو! چرا می ترسی؟!

أقولُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةً (ومفعوله عبارة ویحک .....)

ها : جار و مجرور محالاً متعلق ب : أقول

قد : حرف تتحقق

و : حرف حالية

طارت : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ حالية منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في "ها" و رابطها : "و"

شعاعاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الأبطال

من الأبطال : جار و مجرور متعلق ب : شعاعاً

ويح : الكلمة ترجمَ، مفعول به منصوب لفعل مخدوف من معناها

ك : مضاف اليه مجرور محالاً

لاتراعي : فعل مضارع مجروم (من باب مفاعة) فاعله ضمير "ي" البارز فيه والجملة فعليةٌ



رَبِّدَاهُمْ بِالشَّمْ وَالرَّغْمِ

۱۷۰ - لَا تَامِنَ قَوْمًا ظَلَمْتُهُمْ

حارث بن وعلة

الرغم : خوارى

الشتم : دشنام

از گروه و قومی که به آنان ستم کرده، و دشنا� و خواری آنان را شروع کرده ای، در امان مباش.

لا : حرف نمی ، عامل جزء

تائمن : فعل مضارع معزوم ب "لا" ، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (والنون التقليلية للتأكيد)

ظلمت : فعل مضارع فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية، نعمية، منصوبة قوماً : مفعول به منصوب

و : حرف عطف

هم : مفعول به منصوب محالاً

بدأت : فعل مضارع فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية، معطوفة

بالشتم : جاز و مجرور متعلق ب : بدأت

هم : مفعول به منصوب محالاً

الرغم : معطوف مجرور

و : حرف عطف



١٧١- إن يأبُروا لَخَلَا لِغَرِّهِم  
فالشئيء تَحْقِرُهُ وَقَدْ يَسْمَى  
مجهول

يأبُروا : بارور سازند

لَخَلَا : خرما

تحقر : ناجيز می پنداری

الشيء : چیز

يَسْمَى : رشد می کند

درختان خرما را برای دیگری بارور می سازند (به دشمنان تو یاری رسانند)؛ چه بسا چیزی را خرد و کوچک می پنداری، ولی زیاد و بسیار (قوی) گردد.

إن : حرف الشرط

يأبُروا : فعل الشرط مضارع معزوم بحذف نون الإعراب، فاعله ضمیر "واو" البارز والجملة فعلية  
لَخَلَا : مفعول به منصوب

لغير : جار و مجرور متعلق ب : يأبروا	ف : حرف جواب
الشيء : مشغول عنه ، مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو مفعول به مقدم منصوب	
تحقر : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية	
٥ : مشغول به ، مفعول به منصوب محالاً	
و : حرف حالية	قد : حرف تقليل
ينمي : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، حالية، منصوبة صاحبها	
	"ضميره" في "تحقره"



١٧٢ - في المهد ينطِقُ عن سعادَةِ جدَّه	أثُرُ النجَابَةِ ساطِعُ البرهانِ
المهد : كهواره	مجهول
اثر : نشان	سعادة جدة : نيكى بخت واقبال
ساطع : درخشنان	التجابة : نزاد، بي
	البرهان : دليل

در کهواره، سخن از نیکبختی اش بر زبان می راند؛ آری اثرنیک نژادی، دلیل روشنی است.

في المهد : جار و مجرور متعلق ب : ينطق	
ينطق : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية	
عن سعادَةِ : جار و مجرور متعلق ب : ينطق	
ساطع : خبر مرفوع	أثُرُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية



١٧٣- إِنَّ الْهِلَالَ إِذَا رَأَيْتَ لَمْوَةً  
أَيْقَنْتَ بَدْرًا مِنْهُ فِي الْلَّمْعَانِ  
أَبُونَامِ

الهلال : ماه نو  
أيقت : يقين می کنی  
اللمعان : درخشش  
بدراً : ماه قام

هرگاه کامل شدن هلال ماه را می بینی ، گویی درخشش ماهی کامل را یقین می کنی.

الهلال : اسم إنَّ منصوب والجملة اسية  
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه، منصوب محلاً متعلق بـ : جواب الشرط (أيقت)

رأيت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضارٌ إليه مجرور محلاً  
غنوًّا : مفعول به منصوب

أيقتَ : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
بدراً : مفعول به منصوب  
 منه : جارٌ و مجرور محلاً متعلق بـ : أيقت  
في اللمعان : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مخدوف ، شبه الجملة نعت منصوب بالتبعية من  
منعونه : بدرًا



١٧٤- وَ إِلَمَا أَنْلَادَكَا يَئَنَا  
أَكْبَادًا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ  
حطان بن المعلني

إلما : فقط، تنها  
أكباد(ج كبد) : جگر  
تمشي : راه می روند

گویی فرزندان، در میان ما، جگر (گوشه) های ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.

و : حرف حسب ما قبلها

إِنما : أداة حصر، مركب من "إن" حرف مشبه بالفعل و "ما" الكافلة

أولاد : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضافٌ اليه مجرور محلًّا

بين : اسم دائم الإضافة/طرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلق ب : مخذوف شبه الجملة، حال منصوبة محلًّا صاحبها : أولاد

أكباد : خبر مرفوع نا : مضافٌ اليه مجرور محلًّا

تشي : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، حالية منصوبة على الأرض : جارٌ و مجرور متعلق ب : تشى صاحبها : أكباد



## ١٧٥- لَوْ هَبَتِ الرِّيحُ عَلَى بَعْضِهِمْ

الشاعر السابق

هبت : وزید الريح : باد

الغمض : بستان، خفت

اگر بادی، بر یکی از آنان بوزد، چشم ما بی خوابی کشد. (از به هم آمدن خودداری ورزد).

لو : حرف الشرط غير جازم

هبت : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الريح" والجملة فعلية

الريح : فاعل مرفوع على بعض : جارٌ و مجرور متعلق ب : هبت

ل : حرف جواب

امتنع : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب افعال)، فاعله "العين" والجملة فعلية

من الغمض : جارٌ و مجرور متعلق بـ : امتنع العين : فاعل مرفوع



١٧٦ - وَ قَدْ عَجَمْتِ تِلْكَ الْخُطُوبُ قَنَاهُ  
لَرَادَ عَلَى عَجْمٍ الْخُطُوبِ اعْتَدَالُهَا  
البحترى

عجمت : آزمود

الخطوب (ج الخطوب) : حادثه، رويداد، مصيبة، كار بزرگ

عجم : آزمودن  
قناة : نیزه

اعتدال : راستي، استوارى

آن حوادث ، نیزه او را آزمایش کردند : در نتیجه به خاطر آزمایش ناملايمات راستي نیزه افزوون گشت .

و : حرف حسب ما قبلها

عجمت : فعل ماضٍ، فاعله "تلك" والجملة فعلية

الخطوب : عطف بيان مرفوع

ذلك : فاعل مرفوع محلاً  
قناة : مفعول به منصوب

زاد : فعل ماضٍ فاعله "اعتدال" والجملة فعلية

على عجم : جارٌ و مجرور متعلق بـ : زاد اعتدال : فاعل مرفوع

ها : مضافٌ اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنىًّا منصوب لشبه فعل : اعتدال



١٧٧ - هُوَ الْكَلْبُ إِلَّا أَنْ فِيهِ مَلَلَةً  
وَ سُوءُ مُرَاعَةٍ وَ مَذَاكِرٍ فِي الْكَلْبِ  
مجهول

الكلب : سگ  
ملالة : ملالت ، بی نزاكت

سوء مراعات : بد مراعات کردن ، بی تربیت

وی سگ من ، در عین حال ، بی نزاكت و بی تربیت است : ولی سگ این ویژگی را ندارد.(او از سگ پست تر است؛ چون سگ باوفاست؛ ولی وی، این ویژگی را ندارد.)

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

الكلب : خبر مرفوع  
إِلَّا : حرف مرکب من (إن + لا)

فيه : جار و مجرور محلاً متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ملالة : اسم أن مؤخر منصوب والجملة اسمية

سوء : معطوف منصوب على ملاله  
و : حرف عطف

مراعاة : مضاف اليه مجرور  
و : حرف حالية

ما : حرف شبيه بليس

ذاك : اسم إشارة / اسم ما مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة محلاً صاحبها : سوء

في الكلب : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



١٧٨ - طَلَبَتْ وَفَاءَ الْغَانِيَاتِ وَ إِلَمَا  
تَكْلَفَتْ إِبْرَاءَ بِمِقدَحَةِ صَنْدِ  
مجهول

الغانیات (ج الغانیة) : زیبا روی ، زن بی نیاز از آرایش

تكلفت : خود را به سختی انداختم  
ابراء : آتش روشن کردن

**صلدِ :** محکم، سخت

**مقدحه :** آتش زنہ، فندک

از زنان زیباروی، خواستار وفای به عهد شدم که فقط برادر و ختن آتش را با آتش زنہ سخت متحمل شد. (کار بیهوده و محالی را خواستار شدم.)

**طلبتُ :** فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعليةٌ

**وفاءُ :** مفعولٌ به منصوب و : حرف حالیه

**إنما :** أداة حصر (مرکبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" الكافية)

**تكلفتُ :** فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعليةٌ

**إيراءُ :** مفعولٌ به منصوب إيراءً

**صلدِ :** نعت مجرور بالتبعية من معونته "مقدحه"



۱۷۹ - أَسْرَ أَنْ أَحْظَى وَيُسْمَنُ صاحِبِ  
إِنْسِي إِذَا لِسْخُرَ الْأُمُّ جَارِ  
مجھولٌ

**أن أحظى :** کامیاب شوم، حظ و بهره برم

**صاحب :** همنشین، دوست الحُرُّ : آزاده

**جار :** همسایه الْأُمُّ : فرومایه تر، بیست تر

آیا از مکان و منزلت خود شاد باشم؛ در حالی که دوستم از آن محروم است. در این صورت من برای انسان آزاده، فرومایه ترین همسایه ام.

**أ :** همزة استفهام إنکاریة

**أسْرَ :** فعل مضارع مبنيًّا للمجهول نائب فاعله ضمیر أنا المستتر فيه وجوباً والجملة اسمية

**أن أحظى :** فعل مضارع منصوب بـ (أن)، فاعله ضمیر أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مصدر مؤول تقديره "حظوق" مفعول لأجله منصوب محله  
 و : حرف حالية  
 يمنع : فعل مضارع نائب فاعله "صاحب"  
 والجملة فعلية، حالية منصوبة، صاحبها : ضمير "أنا" في أحظى  
 صاحب : نائب فاعل مرفوع تقديرأ إن : حرف مشبهة بالفعل  
 ي : اسم إن منصوب والجملة اسمية إذا : حرف جواب  
 للحرز : جاز و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محله  
 ألام : اسم تفضيل / مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية  
 إذا للحرز ألام جاري : خبر إن مرفوع محله



١٨٠- تلقى بكل بلاد إن حللت بها  
 أهلاً باهلي و جيراناً بجيران  
 إبراهيم بن عباس

تلقي : ملاقات می کنی  
 بلاد (ج بلد) : شهر، کشور  
 إن حللت : اگر اقامت افکنی  
 أهل : خانواده  
 جيراناً (ج جار) : همسایه

اگر در کشوری اقامت کنی، با خانواده و همسایگان، به جای خانواده و همسایگان  
 خود دیدار می کنی.

تلقي : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 بكل : جاز و مجرور متعلق ب : تلقى بلاد : مضاف إليه مجرور  
 حللت : فعل الشرط ماضٍ، مجروم محلـاً فاعله إن : حرف الشرط  
 ضميرت البارز والجملة فعلية (جواب الشرط مخدوف تقديره : إن.... تلقى.....)

أهلاً : مفعول به منصوب لفعل "تلقى"  
باهل : جاز و مجرور متعلق ب : حللت  
غيراناً : معطوف منصوب



لَيْسَ كُرَاثٌ إِذَا جَزَّ وَفَرَّ  
مجهول

١٨١-الرَّاسُ لَا يُبْتَه قَطْرُ الْمَطَرِ

لَا يَبْتَه : غنى رویاند	الرَّاسُ : سر
كُرَاثٌ : سیزی تره	قطْرُ الْمَطَرِ : قطره باران
وَفَرَّ : بسیار گردد، زیاد شود	جَزَّ : چیده شود

قطْرَه باران، سرانسان را نمی رویاند؛ زیرا تره فرنگی نیست که هرچه چیده شود، زیاد شود.

الرَّاسُ : شغول عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسية أو الرَّاسُ : مفعول به منصوب لفعل محذوف من لفظ الفعل المذكور تقديره : "لَا يَبْتَه الرَّاسُ لَا يَبْتَه قَطْرُ..."

لَا يَبْتَه : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "قطْرٌ" والجملة فعلية، خبر مرفوع محلًا	( اذا اعتبرنا الرَّاسُ مبتدأ )
هُ : مشغول به مفعول به منصوب محلًا	

قطْرُ : فاعل مرفوع

ليسَ : فعل ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية	بِ : حرف جر (للتأكيد)
كُرَاثٌ : مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب	إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلًا متعلق ب جواب الشرط ( وَفَرَّ )

جزَّ : فعل الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

وَفَرَّ : جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

۱۸۲ - أقولُ و أروي كُلُّمَا هَبَّتِ الصَّبَا : أَلَا يَا صَبَانِجِدِ امْقِي هِجْتِ مِنْ نَجْدٍ ؟  
مجهول'



كُلُّمَا :	هرگاه	أَرْوَى :	روايت می کنم
أَلَا :	هان	هَبَّ :	وزید
نَجْدٌ :	اسم مکانی است	صَبَا :	باد صبا
هِجْتِ :		هِجْتِ :	برخاستی

به هنگام وزیدن باد صبا می گوییم و روایت می کنم که هان ای باد صبا نجد ! کی از سرزمین نجد برخاستی؟

أَقُولُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ و مفعوله :  
ألا يا .... منصوب محالاً  
و : حرف عطف

أَرْوَى : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة  
كُلُّمَا : أداة تتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب ، متعلق ب جواب  
الشرط المحذف و "ما" مصدرية زمانية و مع فعل "هَبَّتِ" ( فعل ماضٍ فاعله الصبا والجملة  
فعلية ) مصدر مؤوى تقديره : "مدة هبوتها" مضاف اليه مجرور محالاً  
الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرأ

أَلَا : حرف استفتاح  
يَا : حرف نداء  
صَبَا : منادي مضاف، منصوب تقديرأ  
نَجْدٌ : مضاف اليه مجرور  
مَقِي : اسم استفهام / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً، متعلق ب : هِجْتِ  
هِجْتِ : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
مِنْ نَجْدٍ : جارٌ و مجرور متعلق ب : هِجْتِ



سلام عليكم كيف حاولكم بعدي

عبدالله دمينة

١٨٣- نسيم الصبا قل للأحبة منشدا

منشداً : خواندگی زمزمه کنان

الأحبة (جمع الحبيب) : دوست

ای نسیم صبا! زمزمه کنان به دوستان بکو : سلام بر شما! حال شما پس از من  
چگونه است؟

نسیم : منادی مضاف منصوب

الصبا : مضاف اليه مجرور تقدیراً

قل : فعل أمر، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ومفعوله : "سلام"

للأحبة : جارٌ و مجرور، متعلق بـ : قل

عليكم..... منصوب حلاً

منشداً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "أنت" في "قل"

سلام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (الابتداء بالنكرة لاغٍ للدّعاء)

عليكم : جارٌ و مجرور، متعلق بـ مخدوف شبه الجملة، خبر مرفوع حلاً

كيف : خبر مقدم مرفوع حلاً

حال : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

كم : مضاف اليه مجرور حلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقديرًا متعلق بـ مخدوف (ـ شبه

يـ : مضاف اليه مجرور حلاً

الجملة حال منصوبة صاحبها : كم )



يهدي إليك تحنيتي وسلامي

الشاعر السابق

١٨٤- فإذا الصبا هبت فإن نسيمها

تحنيتي : درود مرا

هرگاه باد صبا می وزد، بی تردید نسیمیش، درود و سلام مرا برای تو هدیه  
می آورد.

**فَ** : حرف ابتداء

**إِذَا** : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب حلاً متعلق بـ **: جواب الشرط**

**الصَّبَأُ** : فاعل مرفوع تقديرًا لل فعل المفسر المدحوف تقديره : "إذا هبت الصبا هبت...."  
ف الجملة فعلية مضارف اليه مجرور حلاً

**هَبَتْ** : فعل مفسر ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
**إِنَّ** : حرف مشبهة بالفعل

**نَسِيمٌ** : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية، جواب الشرط

**يَهْدِي** : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية خبر مرفوع حلاً

**إِلَيْكَ** : جازٌ و مجرور متعلق بـ **: يهدى**      **نَحْيَةٌ** : مفعولٌ به منصوب تقديرًا  
**وِ** : مضارف اليه مجرور حلاً

**سَلَامٌ** : معطوف منصوب تقديرًا



**١٨٥ - دُم لِلخَلِيلِ بِسُودَه**  
يزيدبن الحكم

**الخَلِيلُ** : دوست      **دُمُّ** : ادامة بده

**لَا يَدُومُ** : مداوم و بايدار نباشد      **وُدَّهُ** : دوستي

دوستي با دوست را ادامه بده : (زيرا دوستي) نا پايدار نيكو نيسست.

**دُمُّ** : فعل أمرٍ فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

**للخليل** : جار و مجرور متعلق ب : دم  
**بُوْدُ** : جار و مجرور متعلق ب : دم  
**مَا** : حرف شبيه ب «ليس»

**خير** : اسم مرفوع و (خبره مذوق منصوب محلأً تقديره: موجوداً) والجملة اسية  
**لابدوم** : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،  
 نعتية منصوبة محلأً بالتبعية من معنويتها : "موجوداً" المذوق



## ١٨٦- راعِرِفٌ لِجَارِكَ حَقٌّ الشاعر السابق

اعرف : بشناس جار : همسايه

حق و حقوق همسايه ات را بشناس؛ زира که جوانمرد و بخشندہ ، حق شناس است.

اعرف : فعل أمر، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
**لجار** : جار و مجرور متعلق ب : اعرف      **حق** : مفعول به منصوب  
 و : حرف عطف  
**الحق** : "مشغول عنه" مبتدأ مرفوع والجملة اسية أو مفعول به منصوب  
**يعرف** : فعل مضارع، فاعله "الكريم" والجملة فعلية، خبر مرفوع محلأً(إذا اعتبرنا  
 "الحق" مبتدأ)  
**الكريم** : فاعل مرفوع      **ه** : مشغول به، مفعول به منصوب محلأً



۱۸۷- بَادِرٌ إِلَى الْلُّذَاتِ قَبْلَ فَوَاتِهَا  
 فَإِنَّ قُصَارَى مَا تَرَاهُ عَنَاءُ  
 مجهولٌ

فوات :	از دست رفتن	بادر :	مبادرت کن
عناء :	رنج و دردر	قصاري :	کوشش و هدف

به شادی ها و خوشی ها پیش از آنکه از دست برود ، بپرداز : (زیرا) که سرانجام و نهایت آنچه را می بینی ، درد و رنج است.

**ف** : حرف ابتدائیه

بادر : فعل أمر(من باب مفاعة)،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 إلى اللذات : جارٌ و مجرور متعلق ب : بادر

قبلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق ب : بادر  
 فوات : مضاف اليه مجرور

ها : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنىً منصوب لتشبه فعل "فوات"  
 قُصَارَى : اسم إنَّ منصوب، تقديرًا والجملة اسمية

ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلًا

ترى : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ،صلة عاندها : ضميره  
 في "تراه" أو «ما» حرف مصدرية و مع «ترى» مصدر مؤولٌ تقديره «رؤيتك»  
 مضاف اليه مجرور محلًا

ه : مفعول به منصوب محلًا

عناءً : خبر مرفوع



وأَغْصَانَ أَنْوَارِهَا الْثَّعْسِ  
مجهولٌ

كَأَنَّ الرِّيَاضَ وَأَزْهَارَهَا

الرِّيَاضُ (جِ الرِّوْضَة) : باع	أَزْهَارُ (جِ الزَّهْر) : شکوفه
أَنْوَارُ (جِ نُورٍ) : گل سفید	أَغْصَانُ (جِ الْفَصْن) : شاخه
	الْتَّعْسُ (جِ التَّاعِس) : نیم خفته

باغها و مرغزارها با شکوفهها و شاخههای کل های نیم خفته اش (نیم بازش) ...

الرِّيَاضُ : اسم كأن منصوب والجملة اسمية	كَأَنَّ : حرف مشبهة بالفعل
أَزْهَارُ : معطوف منصوب	و : حرف عطف
أَغْصَانُ : معطوف منصوب	و : حرف عطف
هَا : مضاف اليه مجرور محدداً	أَنْوَارُ : مضاف اليه مجرور
	الْتَّعْسُ : نعت مجرور بالتبعية من منعوها : أنوار



أَرَاقِمُ تَسْعَى بِلَا أَرْجُلٍ  
مجهول

طَوَاوِيسُ تُجَلِّي بِلَا أَرْجُلٍ

تجلى : جلوه گر می شود	طاووس (ج طاووس) : طاووس
أَرَاقِمُ (ج أرقام) : مار سیاه وسفید	أرجل (جِ رجل) : پا
تسعى : می خزد	أَرْوَسُ (جِ رأس) : سر

(باغ ها) طاووس هایی هستند که بدون پا جلوه گر شوند : (چون پای طاووس زشت است) و(شاخه های نورس ) و مارهایی سیاه وسفیدی هستند که بی سر می خزند.

طواويس : خبر مرفوع ل "كأن" (في البيت السابق)  
 تجلی : فعل مضارع مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 نعتية، مرفوعة بالتبعية من معنويتها : طواويس بـ : حرف جرّ  
 لا : حرف شبيه بـ "ليس" (بطل عملها بسبب وجود حرف المجرّ قبلها)  
 أرجل : مجرور بحرف جار، بلا أرجل : جار و مجرور متعلق بـ : تجلی  
 أرافق : خبر بعد خبر مرفوع  
 تسعی : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية، مرفوعة  
 بالتبعية من معنويتها : أرافق بـ : حرف جرّ  
 لا : حرف شبيه بـ "ليس" (بطل عملها بسبب وجود حرف المجرّ قبلها)  
 أرؤس : مجرور بحرف جار، بلا أرؤس : جار و مجرور متعلق بـ : تسعی



١٩٠ - فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْمَالِ وُسْعٌ وَ كَثْرَةٌ  
 فِي النَّفْسِ مِنْ عِزَّةٍ وَ إِيَاءٌ  
 بِمَجْهُولٍ

واسع : كستردي	كثرة : فراونى
النفس : روان، نفس	عزّة : بزرگوارى
إياء : مناعت	

اگر مال و دارایی بسیار ندارم، ولی روان و طبع بلدی دارم.

فـ : حرف ابتدائية	إن : حرف الشرط
لم يكن : فعل الشرط مضارع، مجروم بـ "لم"، اسمه "واسع" مرفوع والجملة فعلية	
في المال : جار و مجرور متعلق بـ : مخدوف شبه الجملة، خبر مقدم، منصوب محلـاً	
واسع : اسم كان مؤخر، مرفوع	و : حرف عطف

**فَ** : حرف جواب

**كثرة** : معطوف مرفوع

في النفس : جارٌ و مجرور متعلق بـ : ممدود شبه الجملة ، خبر مقدم ، مرفوع محالاً

مني : جارٌ و مجرور محالاً متعلق بـ : عزة

عزّة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط

**إباءُ** : مرفوع معطوف

**و** : حرف عطف



١٩١-**لَا تَحْمِدْنَ امْرَءاً حَتَّى تَجْرِبَهُ**  
نابغة الشيباني

تجرب : بيازماي

امراءً : بشر، أدمي

تجريب : آزمودن

لاتذمن : سرزنش مكن

بـ قرديد، مردى را که هنوز دربوته آزمایش قرار نداده‌ای؛ ستایش یا نکوهش مکن.

**لَا تَحْمِدْنَ** : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

( والتون التقليلية للتأكيد ) امراءً : مفعول به منصوب

**تَجْرِبَ** : فعل مضارع منصوب بـ "أن" المقدرة، حتى : حرف جزء

فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، مصدر مؤول تقديره : "تجربتك" مجرور

محلاً حتى تجربة : جارٌ و مجرور متعلق بـ : لاتذمن

ه : مفعول به منصوب محلاً و : حرف عطف

**لَا تَذْمِنْ** : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

( والتون التقليلية للتأكيد ) ه : مفعول به منصوب محلاً

من غير : جارٌ و مجرور متعلق بـ : لاتذمن تجريب : مضاف اليه مجرور



١٩٢- سُبْدِي لَكَ الأَيَّامُ مَا كَنْتَ جَاهِلًا  
وَ يَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَرَوْدْ  
طرفة بن عبد

سُبْدِي : بزودی آشکار خواهد شد  
الأَيَّام (ج الیوم) : روزگار  
لم ترود : زاد و توشه نداده ای، مأمور نکرده ای  
كنت جاهلاً : نمی دانستی

روزگار، بزودی آنچه را نمی دانی، بر تو آشکار خواهد کرد؛ و کسی را که مأمور  
این کار نکرده ای، (زاد و توشه ای نداده ای) خبرها را براحتی می آورد.

س : حرف تنفیس للاستقبال

تُبْدِي : فعل مضارع من باب إفعال، فاعله "الأَيَّام" والجملة فعلية

لَكَ : جار و مجرور متعلق ب : تبدی  
الأَيَّام : فاعل مرفوع  
مَا : اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلاً

كنت : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : مذوق  
جاهلاً : خبر منصوب  
و : حرف عطف

يأتي : فعل مضارع (متعد بحرف الجر) فاعله : من ، والجملة فعلية

ك : منصوب على نوع الخاض  
ب : حرف جار

الإخبار : مجرور لفظاً و منصوب على أنه مفعول به لفعل يأتي في المعنى  
من : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

لم ترود : فعل مضارع مجزوم ب "لم" فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة  
عائدها : مذوق ( مفعوله مذوق )



١٩٣- إِلَيْيِ شَقِّيِّ بِالْلَّنَامِ وَ لَأَنَّرَى  
شَقِّيَا بِهِمِ الْأَكْرِيمِ الشَّمَائِلِ  
طرماح بن حکیم

**اللئام (ج اللئيم) :** فرومایه ، بست  
شقيّ : بدجخت، تيره بخت  
الشمائل (ج شمائلة) : صفت پسندیده

حقیقتاً ، من بخاطر فرومایکان و ناکسان بدبختم چراکه فرومایکان ، فقط نیکبختان را بدجخت می کنند.

ي : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمية	و : حرف حسب ما قبلها
باللئام : جار و مجرور متعلق ب : شقيّ	شقيّ : خبر مرفوع
هم : جار و مجرور متعلق ب : شقينّ	و : حرف عطف
كربيم : مستثنى منقطع غير موجب منصوب	لاترى : فعل مضارع منفي ،فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
	شقيّاً : مفعول به منصوب
	إلا : حرف استثناء
	الشمائل : مضافٌ اليه مجرور



١٩٤ - وَ أَنْتَ لَوِ اسْتَعْرَضْتَ صَاحِبَكَ كُلَّهُمْ  
وَ جَرَبْتَ مِنْهُمْ صَاحِبًا بَعْدَ صَاحِبٍ  
بجهول

صاحب(ج صاحب) : دوست	استعرضت : از نظر گذراندی
	جرّبت : بیازمایی

اگر نو همه دوستانت را از نظر بگذرانی ، و یکایک را امتحان و آزمایش کنی ..

و : حرف حسب ما قبلها
أنت : مبتدأ مرفوع محلاً و خبره (الاستعرضت... ) ، والجملة اسمية
لو : حرف الشرط غير جازم (امتناع)

استعرضت : فعل الشرط ماضٍ (من باب استفعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
 صحب : مفعول به منصوب  
 كلّ : مؤكّد معنويًّا منصوب بالتبعة من مؤكّده : صحب  
 هم : مضافٌ إليه مجرور حلاً  
 و : حرف عطف  
 جربت : فعل ماضٍ (من باب تفعيل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، معطوفة  
 منهم : جازٌ و مجرور حلاً متعلق بـ: جربت صاحبًا : مفعول به منصوب  
 بعدَ : اسم دائم الإضافة/ ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق بـ: جربت  
 صاحبٍ : مضافٌ إليه مجرور



١٩٥ - لَمَا تَلْقَى مِنْهُمْ شَاهِدًا مِثْلَ شَاهِدِي  
 وَلَمْ تَرْضَ مِنْهُمْ غَائِبًا مِثْلَ غَائِبِي  
 تلقى : برخورد کنی  
 مجھوں

شاهداً : حاضر  
 غائبًا : غائب

هیج شاهد و حاضری، همچون شاهد من نخواهی یافت و از هیج غایبی، همچون  
 غائب من خوشنود نخواهی شد. (هم در حضور و هم در غیبت، دوستی خود را  
 حفظ می کنم).

ل : حرف جواب لـ «لو» (في البيت السابق) ما : حرف نفي  
 تلقى : فعل جواب الشرط لـ «لو» في البيت السابق مضارع، فاعله ضمير "أنت"  
 المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 منهم : جازٌ و مجرور حلاً متعلق بـ: تلقى شاهداً : مفعول به منصوب  
 شاهد : مضافٌ إليه مجرور تقديرًا  
 مثل : نعت منصوب

ي : مضافٌ إليه مجرورٌ مُحلاً  
و : حرف عطف

لم ترضَ : فعل مضارعٍ مجرّوزٍ فاعله ضميرٌ "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

منهم : جارٌ و مجرورٌ متعلقٌ بـ : لم ترض

غائباً : مفعولٌ به منصوب  
مثلك : نعتٌ منصوب

غائبٌ : مضافٌ إليه منصوبٌ تقديرًا  
ي : مضافٌ إليه مجرورٌ مُحلاً



١٩٦- إذاً ما أنتِ من صاحبٍ لك زلةٌ  
فُكِنْ أنتَ مُحتملاً لِزَلَةٍ عذراً  
سالم بن وابصة

محتملاً : جارٌ جو  
زلةٌ : لفتشی

عذراً : عذر، بهانه

هرگاه از دوستت اشتباهی سربزند ، در این صورت برای اشتباه و لفتش وی  
بهانه‌ای پیدا کن.

إذاً ما : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوبٌ مُحلاً، متعلقٌ بـ : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)

أنتَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "زلة" راجحة فعليةٌ مضافٌ إليه مجرورٌ مُحلاً

من صاحبٍ : جارٌ و مجرورٌ متعلقٌ بـ : أنتَ

لَكَ : جارٌ و مجرورٌ متعلقٌ بـ : أنتَ

ف : حرفٌ مرفوعٌ  
زلةٌ : فاعلٌ مرفوعٌ

كنْ : فعلٌ ناقصٌ جواب الشرط ماضٍ اسمه ضميرٌ أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنتَ : مؤكّدٌ لنظميٍّ لمؤكّدٍ ضميرٌ أنت المستتر في "كن"

محتملاً : خبرٌ كان منصوبٌ  
زلةٌ : جارٌ و مجرورٌ متعلقٌ بـ : محتملاً

عذرًا : مفعول به منصوب لشبه فعل "محталًا" ٥ : مضارف اليه مجرور محالاً



وَالْمَرْءُ يُشْرِقُ بِالزَّلَالِ الْبَارِدِ ١٩٧ - لَكِنْ أَتَتْ بَيْنَ السُّرُورِ مَسَاءَةً  
أَبُوفَارَاسُ الْحَمْدَانِي

مساءة : ناخوشى  
يشرق : مى گيرد، گلوگير مى شود

الزلال البارد : آب سرد زلال

اما به هنگام شادى ، ناخوشى و بدی آمد : آری آدمى گاهى با آب سرد و گوارا هم  
کلوپيش مى گيرد .

لكن : حرف حسب ما قبلها

أنت : فعل ماضٍ فاعله "مساءة" والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : أنت

مساءة : فاعل مرفوع السرور : مضارف اليه مجرور

المرء : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية و : حرف عطف

يشرق : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محالاً

بالزلال : جار و مجرور متعلق ب : يشرق البارد : نعت مرفوع



كَانَ يَهُ عن كُلِّ فَاحِشَةٍ وَقَرَا ١٩٨ - أَحِبُّ الْفَتَنِ يَنْفِي الْفَوَاحِشَ سَمْعَه  
الشاعر السابق

الفواحش (ج الفاحشة) : سخنان نايسند ينفي : غنى بذيرد

وقرا : پرهيز کردن ، دوری جستن سمع : گوش

جوانی را که گوشش از سخنان زشت و ناپسند دوری می‌جوید، دوست دارم؛ گویی که از هرسخن زشت و یاوه‌ای پرهیز می‌کند.

**أَحَبَّ** : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
الفتى : مفعول به منصوب تقديرأ

**يُنْفِي** : فعل مضارع فاعله "سمع" والجملة فعلية حالية منصوبة محلاً صاحبها : الفتى

**الفَرَاحَشُ** : مفعول به مقدم (على الفاعل) منصوب

**سَمَعٌ** : فاعل مؤخر مرفوع

**كَانَ** : حرف مشبه بالفعل

عن كل : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

**وَقَرَأُ** : اسم كأن المؤخر المنصوب والجملة اسمية

**فَاحِشَةٌ** : مضاد اليه و مجرور



١٩٩ - سَلِيمٌ دَوَاعِي الصَّدِيرِ لَا يَاسِطًا أَذَى

الشاعر السابق

**سَلِيمٌ** : سالم، به جا

**الصَّدِيرُ** : سینه

**أَذَى** : آزار، اذیت

(جوان) خواسته های درونی به جایی دارد؛ در حالیکه آزاررسان نیست، مانع خیر و خوبی نمی شود و سخنان زشت و یاوه بر زبان نمی آورد.

**سَلِيمٌ** : خبر مرفوع لمبدأ مخدوف تقديره : "هو سليم" والجملة اسمية

**دَوَاعِي** : مضاد اليه مجرور تقديرأ

**لَا** : حرف نفي

**باسطاً** : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المذوق  
**أذى** : مفعول به منصوب لشبيه فعل باسطاً

**لا** : حرف زائد لتأكيد النفي  
**و** : حرف عطف

**هجرأ** : مفعول به منصوب لشبيه فعل قائلًا  
**قائلًا** : معطوف منصوب



٢٠٠ - إنْ يَحْسُدُونِي فَإِنِّي غَيْرُ لِأَنْتِمْ  
**قبلِي** مِنَ النَّاسِ أَهْلُ الْفَضْلِ قَدْ حَسِدُوا  
 كيّيت الأسدى

**بحسدوبي** : به من حسادت مى كنند  
**غير لانتهم** : آنان را سرزنش نمى كنم  
**قد حسدوا** : مورد حسادت واقع شدند  
**أهل الفضل** : خردمندان

اگر به من حسد ورزند ، من ايشان را سرزنش نمى كنم : جراکه ، بريخى مردم  
 بزرگوار و دانا ، پيش از من ، مورد حسادت قرار گرفتند .

**إنْ** : حرف الشرط

**يحسدوا** : فعل الشرط بجزوم بمحذف نون الإعراب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية  
**نِ** : حرف وفاية  
**ي** : مفعول به منصوب محلًا  
**ف** : حرف جواب  
**غير لانتهم** : جملة اسمية جواب الشرط  
**جزوم ("هم")** : مضارف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب لشبيه فعل ("لائم")  
**قبل** : طرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقديرًا ، متعلق ب : حسدوا  
**من الناس** : جاز و مجرور متعلق ب : حسدوا  
**أهل** : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
**حسدوا** : فعل ماضي مبني للمجهول ، نائب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية



٢٠١ - في صحن آجام حصاها لولو  
وَثَرَابُهَا مِسْكٌ يُشَابُ بِعَنْبَرٍ  
البعترى

آجام (جِ أَجَمْ، جِ أَجْمَة) :	بيشه، سرزمين پر درخت
صحن :	عرصه
لولو :	مرواريد، در، گوهر
مسک :	مشک
عنبر :	عنبر

در عرصه بيشه هايى که سنگريزه اش مانند مرواريد (درخسان)، و خاکش مشکي  
آميخته به عنبر بود...

في صحن : جار و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً لـ  
"مخضرة" في البيت التالى  
آجام : مضافٌ إليه مجرور  
حصى : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من معنويتها : آجام  
ها : مضافٌ إليه مجرور محلاً  
لولو : خبر مرفوع  
و : حرف عطف

تراب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة على "حصاها....."

مسک : خبر مرفوع  
يشاب : فعل مضارع نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
نعتية مرفوعة بالتبعية من معنويتها : مسک  
عنبر : جار و مجرور متعلق ب : يشاب



٢٠٢- مُخضّرة وَ الْلَيْلُ لَيْسَ بِمُقْمِرٍ  
الشاعر السابق

الفيث : ابر پر باران

مخضرّة : سبزه زار

مضينة : روشنایی بخش، نور ده

ساکب : فرو ریزندہ

مقمر : مهتاب

سبزه زاری بود که باران در آن نمی بارید و روشنایی بود که شب در آن مهتاب نبود.

مخضرّة : اسم فاعل من (إحضر، يحضر، أخضراراً)، مبتدأ مؤخر مرفوع لـ "في صحن ..."  
في البيت السابق والجملة اسية

و : حرف اللصوق (زاده يتطرق بالجملة الواقعة نعماً)

الفيث : مبتدأ مرفوع والجملة اسية نعتية مجرورة بالتبعية من معنوتها : آجام  
ليس : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المذكوف والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

ب : حرف جر للتأكيد

ساکب : اسم فاعل / مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب

و : حرف عطف

مضينة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسية معطوفة على مخضرّة

واللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقْمِرٍ : إعراب "وَ الْفَيْث لَيْسَ بِسَاکِبٍ"



٢٠٣- فَاعْلَمْ بِأَلْكَ مَا قَدَّمْتَ مِنْ عَمَلٍ يُحْصَى عَلَيْكَ وَبَأْنَ الَّذِي خَلَفْتَ مُؤْرُوثَ  
مجهول

**قدّمت** : پیش از خود فرستادی      **يُحصى** : به حساب می آید  
**خلفت** : پس از خود بگذاری، به ارث گذاشتی

یقیناً بدان که هر عمل تو ، به حساب آید و هر چه را برجای بگذاری ، به ارث برده شود.

**ف** : حرف ابتدائیة

**اعلم** : فعل امر فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعولة عباره "بأنك....."

**أَنْ** : حرف مشبهة بالفعل      **بِ** : حرف جرّ

**ك** : اسم أَنَّ منصوب والجملة اسمية مجرورة معلاً

**مَا** : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع معلاً والجملة اسمية

**قدّمت** : فعل الشرط فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

**عِملٌ** : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنٌ منصوب      **مِنْ** : حرف جار زائد

**يُحصى** : فعل جواب الشرط مضارع مبني للجهول نائب فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً (مرجعه،ما) والجملة فعلية و (كل عباره ما قدّمت .....، خبر ما" مرفوع معلاً

**أَنْ** : حرف مشبهة بالفعل      **و** : حرف عطف

**الذِي** : اسم أَنَّ منصوب معلاً والجملة اسمية معطوفة على ("أنك ما....")

**خلفت** : فعل فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية صلة عاندها : مخدوف و مفعوله مخدوف لوضوحه و "بأنَّ الذي خلفت" مؤوك الى "بـخلفك" ، جار و مجرور متعلق بـ : اعلم

**موروث** : خبر مرفوع



٤-٢٠- ذواجَهْلِ يَفْعُلُ مَا ذُوالْعَقْلِ يَفْعُلُهُ  
في النَّائِبَاتِ وَ لَكِنْ بَعْدَ مَا افْتَضَحَ  
بِجهْلٍ

ذواجَهْلِ : نادان  
ذُوالْعَقْلِ : خردمند

النَّائِبَاتِ ( جَ التَّابِةَ ) : حوادث روزگار، نامليات

افْتَضَحَ : رسواشد، افتضاح کرد

نادان به هنگام گرفتاری ها و مصیبت ها، همان کار خردمند را انجام می دهد؛ البته  
پس از آنکه رسوا گردید.

ذو : اسم من الأسماء الخمسة/مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية

الجهل : مضافٌ اليه مجرور

يَفْعُلُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلًا

مَا : اسم موصول عام / مفعولٌ به منصوب محلًا

ذو : مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية صلة عائدها: ضمير "هُ" في "يَفْعُلُهُ"

يَفْعُلُ : فعل، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلًا

فِي النَّائِبَاتِ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : يَفْعُلُ

لَكِنْ : حرف ابتداء "استدراك" (إذا سبقته الواو)

بَعْدَ : اسم دائم الإضافة/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه، منصوب متعلق بـ : يَفْعُلُ، تقديره : "

و لكن يَفْعُلُهُ بعد..."

فَاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مصدر مؤولٌ تقديره : "افتضاحه"

مضافٌ اليه مجرور محلًا أو اسم موصول عام / مضافٌ اليه مجرور محلًا و الجملة بعده صلة

عائدها : ضمير هو المستتر في الفعل (والألف للضرورة الشعرية)



وَ إِنْ رَأَمْ بَابَ الْخَيْرِ عَوْجِلَ بِالْقُفْلِ	إِذَا أَمْ وَجَهَ الرُّشْدِ آلَ مَضْلَةً
بِمَجْهُولٍ	
الرُّشْدُ : راهنمای ، هدایت	أَمْ : قصد کند
مَضْلَةً : گمراهی	آلَ : برگشت
بَابُ : در	رَامُ : قصد کند ، آهنگ کند
	عَوْجِلَ : شتاب کرده شود

هرگاه که راه هدایت در پیش گیرد، گمراه بازگردد؛ و اگر قصد درگاه خیر کند، در شتابان بر روی وی بسته شود.

إذا : اسم الشرط دائم بالإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً متعلق بـ : جواب الشرط (آل)  
 أَمْ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مضاف اليه مجرور محالاً  
 وجه : مفعول به منصوب  
 آل : فعل ماضٍ ( مادته "أول" ) جواب الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
 مَضْلَةً : مصدر مؤول إلى المثبت تقديره  
 وبالجملة فعلية  
 ضالاً، حال مفردة منصوبة، صاحبها : ضمير "هو" المستتر في "آل" وـ : حرف عطف  
 إِنْ : حرف الشرط

رَامُ : فعل الشرط ماضٍ مجروم محالاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية  
 عَوْجِلَ : فعل مبني للجهول ( من باب معاملة ) ، جواب الشرط مجروم محالاً وجوباً نائب  
 فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية  
 بِالْقُفْلِ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : عَوْجِلَ



٢٠٦-فَإِنْ جُرْحَ يَنْفَرُ بَعْدَ حِينَ

إِذَا كَانَ الْبَيْأَ عَلَى الْفَسَادِ  
الْمُتَبَرِّجِ

الْجُرْحُ : زَخْمٌ وَ جَرَاحَةٌ

يَنْفَرُ : آمَاسٌ مَىْ كَنْد، وَرَمٌ مَىْ كَنْد

الْبَيْأَ : بَاِيَهٍ وَ اسَاسٍ

بَعْدَ حِينَ : پَسْ ازْ چَندَی

بَىْ تَرْدِيدِ هَرَگَاهِ اصْلُ وَ اسَاسُ زَخْمٍ چَرْكِينْ باشَد، پَسْ ازْ مَدْتَى وَرَمٍ (آمَاس) كَنْد. (زَخْمٍ كَهْ كَامِلاً بَهْبُود نِيَافَتَهِ اسْتَ، اَكْرَ بَهْ دَرِسْتَى درَمَان نَشَوَد، دَوْبَارَه وَرَم كَنْد؛ بَهْ كَوْنَه اَيْ كَهْ شَابِد بَهْ سَخْتَى درَمَان گَرَدد.)

بَعْدَ : اسْمَ دائِمِ الإِضَافَة / ظَرْفُ زَمَانٍ أَوْ مَفْعُولٍ فِيهِ مَنْصُوبٌ مَتَعْلِقٌ بِـ : يَنْفَرُ

حِينَ : مَضَافُ الْيَهِ بَجَرَور

إِذَا : اسْمُ الشَّرْطِ دائِمِ الإِضَافَةِ إِلَى الجَملَةِ الفَعْلِيَّةِ، غَيْرُ جَازِمٍ / ظَرْفُ زَمَانٍ أَوْ مَفْعُولٍ فِيهِ مَنْصُوبٌ مَحَلًا، مَتَعْلِقٌ بِـ : جَوابُ الشَّرْطِ المَحْذُوفِ

كَانَ : فعلُ الشَّرْطِ ناقِصٌ، اسْمُ الْبَيْأَ وَ الجَملَةُ فَعْلِيَّةٌ مَضَافُ الْيَهِ بَجَرَورٌ مَحَلًا

الْبَيْأَ : اسْمَ كَانَ مَرْفُوعٌ

عَلَى الْفَسَادِ : جَارٌ وَ بَجَرَورٌ مَتَعْلِقٌ بِـ : مَحْذُوفٌ شَبِهُ الجَملَةِ، خَبَرُ مَنْصُوبٍ مَحَلًا



٢٠٧-وَفِي عَيْنِهِ تَرْجِمَةُ أَرَاهَا

الْبَحْتَرِيَّ

الْضَّئَائِنِ (جِيِ الضَّيْبَنِ) : كَيْنَه

تَرْجِمَةٌ : نَشَانَه

الْحَقْدُ (جِيِ الْحِقْدَ) : كَيْنَه، دَشْمَنِي

در چشمانتش، نشانه ای از کینه های دیرینه و دشمنی ها می بینم.

**في :** حرف جرّ

**و :** حرف حسب ما قبلها

**عنيي :** مجرور بالياء و في عيني : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

**ترجمة :** ( من فعل ، يُفعّل ) ، مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية  
أرى : فعل مضارع ، فاعله ضمير " أنا " المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية مرفوعة

**ها :** مفعولٌ به منصوب محلاً  
بالتبغية من معناتها : ترجمة

**تدلّ :** فعل مضارع ، فاعله ضمير " هي " المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية حالية منصوبة  
صاحبها : " ها " في أراها

**على الصفان :** جارٌ و مجرور متعلق بـ : تدلّ الخقود : معطوف مجرور



**٢٠٨- بقاوْهُمْ عِصْمَةُ الدُّنْيَا وَ عِزْهُمْ سجفٌ عَلَى يَنْضَةِ الإِسْلَامِ مُنْسَدِلٌ الشاعر السابق**

**بقاء :** پایداری  
**عصمة :** حفظ، نگهداری

**سجف :** برد، پوشش  
**بيضة :** حوزه، دایره

**منسدل :** آویخته

جاودانگی و پایداری آنان، موجب امنیت و حفظ جهان؛ و عزت و توان آنان، به  
سان پرده ای آویخته، در سراسر جهان اسلام است. (سراسر جهان اسلام، زیر  
چتر حمایت ایشان قرار می‌گیرد.)

**بقاء :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
**عصمة :** خبر مرفوع

**و :** حرف عطف  
**عزُّ :** مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

**سجف :** خبر مرفوع

علی بیضه : جار و مجرور متعلق ب : منسدل

منسدل : اسم فاعل من باب افعال / نعت مرفوع بالتبغیة من منعوتها : سجف



٢٠٩ - فیل کرَضْوَى حِينَ تَلَبِّسَ مِنْ رِفَاقِ النَّعِيمِ بُرْدَا

بِزْهِي بِخَرْطُومٍ كَمِثْلِ الصَّوْلَجَانِ بِرُدْ رَدَا

أبوالحسن الجوهرى

رضوى : كوهى است

الفيم : ابر

بِزْهِي : ناز مى کند

خرطوم : خرطوم

الصُّولَجَانِ : چوگان

يرد ردا : بسیار رفت و گشت دارد

(کوهى) همچون "رضوى" ، هرگاه جامه اى از ابرهای نازک پوشد : فیلى است به خرطومى - که چون چوگان که بسیار رفت و برگشت دارد - مى نازد.

فیل : خبر مرفوع لمبدأ محذوف تقديره : "هو فیل" والجملة اسمية

کرَضْوَى : جار و مجرور تقديرًا متعلق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : فیل

حِينَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : بِزْهِي

تلبس : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلًا

من رفاق : جار و مجرور متعلق ب : تلبس بُرْدَا : مفعول به منصوب

بِزْهِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً مرجعه : فیل

والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبغیة من منعوتها : "فیل"

خرطوم : جار و مجرور متعلق ب : بِزْهِي ك : حرف تشبيه زائد للتوكيد

كمثل : جار و مجرور (لا متعلق لها لأن حرف الجر زائد) و مثل اسم متوجّل في الإبهام /  
مجرور بحرف جر لفظاً و نعمت مجرور معنى بالتبعية من معنويته : خرطوم  
بردة : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة  
رداً : مفعول مطلق تأكيدى منصوب  
صاحبها : الصولجان



## ٢١٠-أوْكُمْ راقِصَةٌ تُشِيرُ بِهِ إِلَى التَّدْمَانِ وَجَدَا

أوْ كَالْمُصْلَبِ شُدْ جَبَاهَا إِلَى جِذْعِينِ شُدَا

الشاعر السابق

كم : آستين

التدمان(ج التدمي) : هم پياله، هنثين

المصلب : دار آويخته

جذع : دو پهلویش

راقصة : رقص كنده، رقاده

و جداً : سور و سوق

شد : بسته شد

جباه : تنه درخت

ياما نند آستين زن رقاده که از سور و سوق او را به همنشینان نشان می دهد؛  
ويا همچون به دار آويخته که دو پهلویش بسیار محکم به تنه دو نخل بسته باشد.

او : حرف عطف

كم : مجرور معطوف على (كمثل الصولجان)

راقصة : مضافة اليه مجرور

تشير : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والعملة فعلية  
نتيجة مجرورة بالتبعية من معنويتها : راقصة  
به : جار و مجرور مخلاً متعلق ب : تشير  
إلى التدمان : جار و مجرور متعلق ب : تشير

وَجْدًا : حال جامدة مفردة منصوبة (مؤولة إلى المنشق تقديرها : واجدة) صاحبها : "هي" في "تشير".

أو : حرف عطف  
الملصلب : معطوف على (كم ...)

شدّ : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب فاعله : (جنبًا) والجملة فعلية حالية منصوبة  
صاحبها : الملصلب  
جنبًا : نائب فاعل مرفوع بالألف

هـ : مضاف إليه مجرور محالاً

إلى جذعين : جارٌ ومجرور بالياء متعلق بـ : شدّ

شدّـاً : مفعول مطلق تأكيدى منصوب



رَكَأَهُ بُوقٌ يُخْرِكُهُ لِيَنْفُخَ فِيهِ جَدًا ..... ٢١١

الشاعر السابق

كأنَّ : كوبا

بُوقٌ : بوق  
جدًا : به جد، بسيار

ليَنْفُخَ : بددم

وكوبا (خرطوم)، شببورى است که فيل آن را به حرکت در می آورد تا محکم در آن  
بددم.

و : حرف عطف  
كأنَّ : حرف مشبهة بالتعلّم

هـ : اسم كأنَّ منصوب محالاً والجملة اسمية  
بُوقٌ : خبر مرفوع

يُخْرِكُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من معنويتها : بوق

هـ : مفعول به منصوب محالاً  
لـ : حرف جرٌّ

يَنْفُخَ : فعل مضارع منصوب بـ "أن" المقدرة فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية مصدر مؤوك تقديره : "النفع" جار و مجرور متعلق ب : يحرك فيه : جار و مجرور متعلق ب : ينفع جداً : مفعول مطلق تأكيدى منصوب ( عامله : محذف وجوباً تقديره : جدًّا جداً )



٤٢١- **لِعَيْونِ الْخُطُوبِ فِيهَا خُشُوعٌ**  
وَلِقَلْبِ الزَّمَانِ فِيهَا وَجِيبُ  
البحترى

عيون الخطوب : چشمان حوادث  
وجيب : دجار تيش و اضطراب

چشمان حوادث در برابر آن فروتن ، و دل زمانه در برابر آن مضطرب و پرتپش است .

لعيون : جار و مجرور متعلق ب : محذف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً  
لبيها : جار و مجرور متعلق ب : خشوع  
خشوع : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية و : حرف عطف  
قللب : جار و مجرور متعلق ب : محذف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً  
الزمان : مضاف اليه مجرور  
وجيب : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة



٤٢١٣- **هُونَ عَلَيْكَ وَ لَا تُولَعَ بِإِشْفَاقِ**  
لِإِلَمَا مَالَتِ الْلَّوَارِثِ الْبَاقِي  
يزيدبن خذان

هون : آسان گير  
لاتولع : آزمند نباش  
إلما : فقط  
إشفاق : ترس و نگرانی

**الوارث** : میراث خوار، بازماندگان

(دنیا را) برخودت آسان بگیر و با نگرانی و ترس بر آن حرص مورز؛ زیرا دارایی ما فقط برای بازماندگان باقی می‌ماند.

**هون** : فعل أمر (من باب تفعيل) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً (مفعوله، محذوف تقديره : الذيا ) والجملة فعلية

**عليك** : جار و مجرور محلاً متعلق ب : هون  
و : حرف عطف

**لاتولع** : فعل مضارع مجزوم (من باب إفعال) مبني للمجهول ساعياً فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (برخي افعال چون : عَنِّيْ بِهِ وَ بُهْرَعُونَ... - ساعي و بـ قاعدة \_ ساختار مجهول دارند ولی این گونه افعال نیاز به فاعل دارند نه نائب فاعل).

**ياشفاق** : جار و مجرور متعلق ب : لاتولع      **ف** : حرف جواب

**إنما** : أداة حصر (مركبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف كافية)

**مال** : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

**للوارث** : جار و مجرور متعلق ب : الباقي      الباقي : خبر مرفوع تقديرأ



٤-٢١- إن تلقه حدثاً في السنّ مقبلاً  
فإنه يصف في الرأي مكتهلاً  
البحترى

**إن تلقه** : اگر اورا یابی

**السنّ** : سن، عمر

**حدثاً** : جوان

**مقبلاً** : عاقل و تیز هوش

**مكتهلاً** : سالخورده، سپید موی، پیر

**نصف** : دادگر، عادل، میان سال

اگر او را از لحاظ سنی، جوانی عاقل و تیز هوش یابی؛ پس بی تردید، او در تدبیر و اندیشه دادگری، با تجربه است.

### إنْ : حرف الشرط

تلقَ : فعل الشرط مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

هُ : مفعول به منصوب محالاً حدثاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : "هُ"

في السنَّ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مقتبلاً

مقبلاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : "حدثنا"

فَ : حرف جواب إنْ : حرف مشبهة بالفعل

هُ : اسم إنْ منصوب محالاً والجملة اسمية جواب الشرط

نصفُ : خبر مرفوع

في الرأيِّ : جارٌ و مجرور، متعلق بـ : مكتهلاً

مكتهلاً : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : "نصف"



٢١٥-وَ كَيْفَ تَخَذُلُ الأَيْدِي إِذَا مَا  
تَعَاقَدَتِ الْأَكَامِلُ بِاشْتِبَاكٍ  
مجهولٍ .

تَخَذُلُ : خوار و ضعيف مى شود  
الأيدي (چ يده) : دست

تَعَاقَدَتِ : هم پیمان شدند  
الْأَكَامِلُ (چ أخولة) : سرانگشت

اشْتِبَاكٍ : به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی

زمانی که انگلستان، عهد و پیمان بسته اندکه با هم پیوند خورده و متحد باشند؛  
(از یکدیگر پشتیبانی نمایند). چگونه دست ها، ناتوان و ضعیف شوند و یکدیگر  
را فرو کذارند.

و : حرف حسب ما قبلها

**كيف** : اسم استفهام ( يستفهم بها عن حالة الشئ ) / مفعول مطلق بالنيابة منصوب محلة  
تقديره : أى تخاذل تخاذل

**تخاذل** : فعل مضارع (من باب تفاعل وقد حذفت "ت" للتخفيف ) فاعله "الأيدي" والجملة فعلية  
**الأيدي** : فاعل مرفوع تقديرأ

**إذا ما** : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه  
منصوب محلة، متعلق بـ **جواب الشرط المذوق** (ما : حرف زائدة)

**تعاقدت** : (من باب تفاعل)، فعل الشرط ماضٍ فاعله "الأنامل" والجملة فعلية ،  
**الأنامل** : فاعل مرفوع  
مضافٌ إليه مجرور محلة

**باشتباك** : جارٌ و مجرور متعلق بـ **تعاقدت**



٢١٦- مِثْلُ الدُّعَاءِ مَتَى يَعْلُو إِلَى صَدْرِ  
أو كَالْقَضَاءِ مَتَى يَهُوِي إِلَى صَبَبِ  
مجهول

**يعلو** : اوج مى گيرد

**القضاء** : حكم، قضا و قدر

**صَبَب** : نشیب

(اسب) هرگاه به فراز مى رود ، همچون نیایش و دعاست : (که در يك چشم به هم  
زدن زمين تا آسمان را طى مى کند). و يا هرگاه رو به نشیب آيد، مانند قضا و قدر  
است. (که لحظه اي از عرش برين به زمين مى رسد.)

**مثل** : خبر مرفوع لمبدأ مذوق تقديره : "هو مثل..." والجملة اسمية

**متى** : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلة، متعلق بـ **يعلو**

يعلو : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 إلى صعد : جاز و مجرور متعلق ب : يعلو أو : حرف عطف  
 كالقضاء : جاز و مجرور متعلق ب : مذوف شبه الجملة اسمية معطوفة على ( مثل ... )  
 مق : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : يهوى  
 يهوى : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
 إلى صبب : جاز و مجرور متعلق ب : يهوى



## ٢١٧-تسائل عن حصين كل ركب و عند جهينة الخر اليقين أحسن بن كعب

تسائل :	هي پرسد
حصين :	اسم خاص
كل ركب :	هر کاروانی، هر سواری
جهينة :	اسم خاص
اليقين :	صحيح، درست

( صخره خواهر حصين ) از هرسواری، حال حصين را هي پرسد : در حالی که خبر درست پيش جهينه است.

تسائل :	فعل مضارع (من باب تفاعل)، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
كل :	مفعول به منصوب
عند :	اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : مذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً
جهينة :	مضاف اليه مجرور بالفتحة
الخر :	مبداً مؤخّر مرفوع و الجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "هي" في "تسائل"
اليقين :	نعت مرفوع

٢١٨- جَمَالُ الْلَّيْلِي فِي عَزِّ عَلَيْهِنَ زَانِدَ  
بَقَاءً كِفَافِكَ لَلْيَدُمُ  
البحترى

حال : زیبایی  
بقاء : پایداری، جاودانگی

لیدم (دام، یدوم، لیدم) : مداوم باد، پایدار بماند زاند : فرونی

زیبایی شب در جاودانگی توست : پس جاودانگی ات با عزت و بزرگی بسیار  
پایدار بماند. (امیدوارم همیشه پایدار بمانی).

حال : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية  
اللالي : مضافٌ اليه مجرور تقديرًا  
في بقاء : جازٌ و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة، خبر مرفوع معلاً  
ك : مضافٌ اليه مجرور  
ليدم : فعل مضارع (دام، یدوم) مجزوم فاعله "بقاء" والجملة فعلية  
بقاء : فاعل مرفوع  
في عزٍّ : جازٌ و مجرور متعلق ب : يدم  
عليهنَّ : جازٌ و مجرور متعلق ب : زاند زاند : نعت مجرور بالشبيهة من منعوه "عزٍّ"



٢١٩- تَفْسِي فِدَاوُكَ لِلْقَدْرِي بَلْ أَرَى  
أَنَ الشَّعِيرَ وِقَايَةُ السَّكَافُورِ  
(أبو جعفر الإسکاف)

الشعیر : دانه جو  
واقایة : نگهدار

الكافور : کافور

جانم فدایت باد ! نه اینکه جان من ارزشی دارد؛ بلکه می بینم که جو، نگهبان  
کافور است. (چیزی بی ارزش، حافظ چیز ارزشمند و گرانبهاست).

نفس : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية

- ي : مضاف اليه مجرور محلاً  
 لا : حرف نفي  
 لقدر : جار وجور متعلق ب : مذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : نفس  
 بل : حرف عطف  
 أرى : فعل يقين مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
 أن : حرف مشبه بالفعل  
 الشعير : اسم أن منصوب و الجملة اسمية سدت مسد المفعولين منصوبة محلاً  
 وقاية : خبر مرفوع  
 الكافور : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب لشبه فعل "وقاية"



## ٢٢٠ - تهتزز مثل اهتزاز الفصن حرركه البحترى

- |        |                                |
|--------|--------------------------------|
| تهتزز  | : به جنبش می آید، تکان می خورد |
| اهتزاز | : جنبیدن، تکان                 |
| الفصن  | : شاخه                         |
| حرركه  | : به حرکت آورده                |
| غيم    | : ابر                          |
| سخاج   | : ریزان                        |
| الوسمى | : باران بهاری                  |

مانند تکان خوردن شاخه ای که عبور ابرهای فراوان بهاری، آن را به حرکت درآورده باشد، به جنبش در می آید.

- |        |  |
|--------|--|
| مثل    | : مفعول مطلق بالنيابة منصوب  |
| اهتزاز | : مضاف اليه مجرور  |
| حرركه  | : فعل ماض (من باب تفعيل) فاعله "مرور" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها: الفصن |
| مرور   | : فاعل مرفوع   |
| ه      | : مفعول به منصوب محلاً   |

من الوَسْمِيٍّ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مرور  
سَحَّاجٌ : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "أبيض"



٢٢١- وَ يَرْجِعُ اللَّيلُ مُبِيضاً إِذَا ابْتَسَمَ  
عَنْ أَبْيَضِ خَضْلِ السُّمْطِينِ وَضَاحٍ  
الشاعر السابق

يرجعُ : باز می گردد  
اللَّيلُ : شب

ابتسَمَتْ : تبسم کرد، خندید  
مُبِيضاً : روشنی

وضَاحٍ : درخشان  
أَبْيَضٌ : سفید

خَضْلٌ : مروارید، گوهر نیکو و درخشان  
السُّمْطِينِ : رشتہ به مروارید کشیده (رشته مروارید)، دو رشتہ

هرگاه او از سفیدی و روشنی دو رشتہ گوهر (بندان) تبسم کند؛ گویی که شب  
با روشنی بسیار، باز می گردد.

مُبِيضاً : (اسم فاعل من باب افعال) حال مفردة منصوبة، صاحبها : اللَّيلُ  
إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه،  
منصوب محلاً، متعلق بـ

جواب الشرط المدحوف تقدیره : "إِذَا ابْتَسَمَ... يَرْجِعُ..."

ابْتَسَمَتْ : فعل الشرط ماضٍ (من باب افتعال) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً و الجملة  
فعلية، مضافٌ إليه مجرور محلاً

عَنْ أَبْيَضٍ : جارٌ و مجرور بالفتحة، متعلق بـ : ابتسمت

خَضْلٌ : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "أبيض"

السُّمْطِينِ : مضافٌ إليه مجرور بالياء

**وضاح :** نعت مجرور بالتبعية من منعوه "أيضاً"



٢٢٢-**كالغضن حركة النسيم وإنما**  
**زادت عليه بدمج و سوار**  
**مهول**

**الغضن :** شاخه  
**إنما :** فقط، تتها

**سوار :** دستبند  
**دمج :** بازويند

وی، همچون شاخه ای است که نسیم آن را تکان دهد؛ در حالی که فقط، دستبند و  
 التکویی را به آن بیافزود.

**كالغضن :** جار و مجرور متعلق ب : حسب ما قبلها

**حركة :** فعل ماض (من باب تفعيل) فاعله "النسیم" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها :

**الغضن**

**النسیم :** فاعل مرفوع  
**ة :** مفعول به منصوب محل

**و :** حرف عطف

**إنما :** أداة حصر (مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف كافية)

**زادت :** فعل ماض فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً (مرجعه : المرأة المذكورة) والجملة

**عليه :** جار و مجرور متعلق ب : زادت  
 فعلية

**دمج :** مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب  
**ب :** جرف جر

**سوار :** معطوف على دمج  
**و :** حرف عطف



كَانَ أَوْلَ يَوْمِ الْحَشْرِ آخِرَةً  
الْمُتَبَّلِيَّ

٢٢٣ - من بعد ما كان ليلي لاصباح له

يَوْمُ الْحَشْرِ : روز قيامت

صباح : صبح و بامداد

بعد از (مدت ها)، شبی بی پایان را سپری کردم؛ گویا پایان آن، نخستین روز  
رستاخیز بود.

من بعد : جار و مجرور متعلق ب : حسب ما قبلها      ما : حرف نفي

كان : فعل ناقص ماض، اسمه "ليل" والجملة فعلية

لیل : اسم کان مرفوع تقدیرا      ی : مضاف اليه مجرور محلا

لا : حرف نافية للجنس

صباح : اسم "لا"، مبني على الفتح بناء عرضي منصوب محلا، أو "لاصباح" مبتدأ مرفوع  
محلاً والجملة اسية خبر کان منصوب محلاً

له : جار و مجرور متعلق ب : مخدوف شبه الجملة خبر لا مرفوع محلاً

كان : حرف مشبه بالفعل

أول : اسم کان النصوب والجملة اسية      آخر : خبر مرفوع



كَالشَّمْسِ مُشَرِّقَةٌ خِلَالَ إِيَّاتِهَا  
مجهولٌ

٤٢٤ - صَهْبَاءُ تَلْمَعُ مِنْ خِلَالِ إِنَائِهَا

إباء : ظرف، جام

صهباء : باده

مشرقه : برتوافشاني می کرد

إيات : دایره ای است دور آفتاب (مانند هاله ای از برای ماه)

(این) باده ای است که از میان جامش می درخشد ، خورشیدی است که در میان  
هاله ای از نور می تابد...

**صهباءُ :** خبر مرفوع لمبتدأ مخدوف تقديره : هذه صهباء و الجملة اسمية  
تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مرفوعة  
بالتبغية من منعوها : صهباء  
**من خلالِ :** جاز و مجرور متعلق ب : تلمع  
**هـا :** مضافٌ اليه مجرور محالاً  
**إباء :** مضافٌ اليه مجرور محالاً  
**كالشمس :** جاز و مجرور متعلق ب : مشرقة  
مشرقة : نعت مرفوع بالتبغية من منعوها "صهباء"  
**خلال :** ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محالاً متعلق ب : مشرقة  
**هـا :** مضافٌ اليه مجرور محالاً  
**إيات :** مضافٌ اليه مجرور محالاً



٢٤٥- من كف ناعمة الصي قد أليست  
حُلَّلَ الشَّبَابِ تَمِيسُ فِي فَضْلَاهَا  
مجهول

كـفـ : كـفـ دـسـتـ ، دـسـتـ	نـاعـمـةـ : نـرمـ اـنـدـاـمـ(ناـزـبـوـرـدـهـ)
الـصـيـ : نـوـجـوـانـ (دـخـنـرـ نـوـجـوـانـ)	حـلـلـ (جـ الـحـلـةـ) : حـلـهـ، جـامـهـ
قـيـسـ : مـىـ خـراـمـدـ، مـىـ نـازـدـ	فـضـلـاتـ (جـ فـضـلـ) : لـبـاسـ خـوابـ

از دست دختر نوجوانی نرم اندام که تن پوش جوانی را پوشیده بود، و در جامه  
های خواب خود به کبر می خرامید.

من كـفـ : جـازـ وـمـجـرـورـ،ـمـتـعـلـقـ بـ : حـسـبـ ماـ قـبـلـهاـ	الـصـيـ : مـضـافـ إـلـيـهـ مـجـرـورـ تـقـدـيرـاـ
قدـ : حـرـفـ تـحـقـيقـ	

**ألبست** : فعل ماضٍ مني للمجهول ، نائب فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
**حالية منصوبة صاحبها** : الصَّبَّيْ  
**حلل** : مفعول به نائب منصوب  
**غيس** : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة  
**في فضلات** : جار و مجرور متعلق بـ "غيس"  
**صاحبها** : الصَّبَّيْ



٢٢٦-فِإِذَا اصْطَنَعْتَ صَبِيْعَةً فَأَعْمَدْهَا  
**بالسَّلَّهِ أَوْ لِذَوِي الْقَرَائِبِ أَوْ دَعْ**  
**حسَّانَ بنَ ثَابَتَ**

**اصطنعت** : نيكوبی کردي  
**اعمد** : انجام بده ، لازم بدان  
**ذوی القربی** : خویشاوندان، نزدیکان، خویشان دع : رها کن ، ترك کن

هرگاه نیکی می کنی ، آن را برای خدا انجام بده : یا برای آشنایان ، یا رهایش کن .

**ف** : حرف حسب ما قبلها  
**إِذَا** : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة  
 الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب مثلاً ، متعلق بـ "جواب الشرط"  
**اصطنعت** : فعل الشرط دائم فاعله ضمير "أنت" البارز والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور مثلاً  
**صنيعة** : مفعول به منصوب  
**اعمد** : فعل أمر ( متعدد بحرف الجر ) جواب الشرط ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً  
**والجملة فعلية**  
**الله** : مجرور لفظاً و مفعول به معنىً منصوب  
**أو** : حرف عطف  
**الذوي** : جار و مجرور بالياء ، متعلق بـ "اعمد" أو "حروف عطف"  
**دع** : فعل أمر ( من ودع ، يدع ) ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
**معطوفة** من معطوف علىها: اعمد



٢٢٧-إن الصنِيَّة لَا تُكُون صنِيَّة  
حتى يُصَاب بِهَا طرِيقُ المَصْنَعِ  
الشاعر السابق

الصنِيَّة : احسان،نيکی  
يُصَاب : واقع شود

طريق : راه،روش  
المَصْنَع : نیکی،خوبی

بی تردید نیکوکاری ، نیکی نخواهد بود تا اینکه در مسیر خودش قرار گیرد.

لاتكون : فعل ناقص ، مضارع منفي اسمه ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ،  
خبر مرفوع محالاً

صنِيَّة : خبر مرفوع  
حتى : حرف جرّ

يُصَاب : فعل منصوب بـ "أن" المقدرة مبني للمجهول نائب فاعله "طريق" و الجملة فعلية  
مصدر مؤول تقديره : "إصابته" مجرور بحرف جرّ محالاً حتى إصابة : جاز و مجرور،متعلق  
ب : صنِيَّة

ها : جاز و مجرور متعلق ب : يُصَاب طرِيق : نائب فاعل مرفوع



٢٢٨-مَتَى أَرَتِ الدُّنْيَا نِيَاهَةَ خَامِلٍ  
فَلَا تَرْتَقِبْ إِلَّا خَمُولَ نَيِّبِهِ  
البحترى

أرت : غایاند،نشان دهد  
نياهة : نامداری

خامل : گمنام  
لاترقب : انتظار نداشته باش

خمول : گمنامی  
نييه : نامدار

هرگاه دنیا،گمنامی را نامدار کند : در این صورت ،منتظر گمنامی نامداری باش .

متى : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محالاً،متعلق ب : أرت

**ارت** : فعل الشرط ماضٍ مجزوم (من باب إفعال) ، فاعله الدنيا والجملة فعلية (و الكسرة لدفع التقاء الساكنين )

**نباهة** : مفعول به منصوب

**خامل** : مضاف اليه مجرور لفظاً وفاعل معنىًّا مرفوع لشبه فعل "نباهة"

**ف** : حرف جواب لاترقب : فعل جواب الشرط مضارع(من

باب افعال)، مجزوم بـ "لا" الجازمة فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية  
**إلا** : حرف استثناء

**خمول** : مستثنى مفرغ بدل منصوب من المبدل منه المذوق تقديره : شيئاً (مفعول به منصوب)

**نبيه** : مضاف اليه مجرور لفظاً وفاعل معنىًّا مرفوع لشبه فعل "خمول"



وَكَمْ أَمْرٌ بِالرُّشْدِ غَيْرُ مُطَاعٍ ..... ۲۴۹-

الشاعر السابق

**امر** : فرمان دهنده

**مطاع** : اطاعت شونده، فرمانروا

چه بسیار امر به معروف کننده ای، که فرمانش نبرند.

**و** : حرف عطف

**كم** : اسم كناية خيرية، مبتدأ مرفوع محلًاً والجملة اسمية

**أمر** : تمييز كم مجرور

**بالرشد** : جاز و مجرور متعلق بـ : أمر      **غير** : خبر مرفوع

**مطاع** : اسم مفعول (من باب إفعال) / مضاف اليه مجرور



٢٣٠ - ظلمتَ إِذْ جَعَلْتُ سِوَاكَ فَصِدِي  
أَوِ اسْتَكْفَيْتُ غَيْرَكَ عَظِيمَ شَأْنِي  
الشاعر السابق

ظلمتَ : به تو ستم کردم      جعلتُ : گردانیدم ، فرار دادم

استکفیتُ : کفايت طلبیدم، شایسته خود دانستم عظم : بزرگ ، مهم

هر گاه ، دیگری را مَدَ نظر قرار داده ؛ و یا شایسته خود بدانم : به تو ، ستم  
کرده‌ام .

ظلمتُ : فعلٌ فاعله ضمیرت " البارز والجملة فعلية

ک : مفعول به منصوب محلًا

إِذْ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلًا ، متعلق ب : ظلمتُ

جعلتُ : فعلٌ (للصيغة) فاعله ضمیرت " البارز والجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلًا

سوی : مفعول به منصوب تقديرًا

قصد : مفعول به ثانٍ منصوب تقديرًا      او : حرف عطف

استکفیتُ : فعل ماضٍ (من باب استفعال) ، فاعله ضمیرت " البارز والجملة فعلية

غيرَ : مفعول به منصوب

عظم : مفعول به ثانٍ منصوب      ک : مضافٌ اليه مجرور محلًا

ی : مضافٌ اليه مجرور محلًا      شَأْنِي : مضافٌ اليه مجرور تقديرًا



٢٣١ - الحِبُّ يَقْنِي وَ إِنْ طَالَ الزَّمَانُ بِهِ  
وَالثُّرُّ أَحْبَثُ مَا أُرْعَيْتَ مِنْ زَادٍ  
عَيْدِينَ الْأَبْرَصَ

و إن طال : هر چند زمان ببرد ، اگر چه بگذرد

**أوغیت** : نهادی، اندوخته کردی

**زاد** : توشه

هر چند زمان درازی بگذرد، ولی خوبی بماند؛ در حالی که بدی پلیدترین توشه‌ای است که اندوخته‌ای.

**الخیر** : مبتدأ مرفوع والجملة اسية

یقى : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محالاً

**إن** : زاندة وصلية (بعدها ليس جواب لها)

**طال** : فعل ماضٍ فاعله الزمان، والجملة فعليةٌ حالية منصوبة، صاحبها : المخبر و رابطها : "و"

**به** : جارٌ و مجرور متعلق بـ : طال و : حرف عطف

**الشئ** : خبر مرفوع والجملة اسية معطوفة أختبٌ : خبر مرفوع

**ما** : اسم موصول عام، والجملة التالية صلةٌ له عائدها : محذوف أو ما : حرف مصدرية و

**أوعیت** : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز و الجملة فعليةٌ و "ماوغیت"

مصدر مؤوى، تقديره : إبعائكَ مضافٌ اليه مجرور محالاً

**زاد** : مجرور لفظاً و مفعول به معنىً منصوب من : حرف جر



٢٣٢-إني أرى الأكياس قد ثرّكوا سدى وأعنة الأموال طوعُ الأحمق  
مجهول

**الأكياس** (ج كيس) : زيرك، باهوش سدى : بيهوده

**الأموال** (ج المال) : داريبي، مال أعنـة (ج عنـان) : افسـار

**الأحمق** : احمق، نادان، ابله طـوع : فـرمان

بی تردید، من زیرکان و باهوشان را می بینم که بیهوده و مهمل رها شده اند؛ در حالی که زمام دارایی ها (امور)، در دست فادانان و ابلهان است.

ی : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع ،فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ،خبر مرفوع حلاً

الأكياسَ : مفعولٌ به منصوب قد : حرف تحقيق

ثُرِكوا : فعل مضارع منفي للمجهول ،نائب فاعله ضمير "و" البارز والجملة فعلية حالية منصوبة  
حلاً ،صاحبها : الأكياس

سدى : حال مفردة منصوبة ،صاحبها : ضمير "و" في "تركوا"

أعنة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية و : حرف حالية

منصوبة ،صاحبها : ضمير "أنا" في "أرى" رابطها : و

طوغُ : خبر مرفوع



لَدَى الْمَجْدِ حَتَّى عَدَ الْفُّ بِوَاحِدٍ  
وَلَمْ أَرْ أَمْثَالَ الرِّجَالِ تَفَاوَّتْ  
البحترى

عدُّ : شمرده شد، به حساب آمد

لدى المجد : در بزرگى

ما نند مردان که در مجد و بزرگی با یکدیگر فرق داشته باشند، ندیده ام؛ به گونه ای که یکی (از آنان) با هزار تن برابری کند.

وَ : حرف حسب ما قبلها

لم أَرْ : فعل مضارع مجزوم بمدف حرف العلة ، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية  
أمثال : مفعول به منصوب

تفاوت : فعل ماض (من باب تفاعل) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية  
نعتية منصوبة بالتبعية من معنويتها : أمثال ...

لدى : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق بـ "تفاوت"  
حتى : حرف ابتداء

عذ : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب فاعله "ألف" والجملة فعلية  
ألف : نائب فاعل مرفوع

واحد : جار و مجرور و "واحد" : مجرور لفظاً و مفعول به ثان معنى منصوب



٢٣٤- كأنَّ اخْضُرَارَاً فِي الْعَبِيرِ تَوَحُّلُ  
دَبِيبُ نِمَالٍ فِي الْعَبِيرِ تَوَحُّلُ  
مجهولٌ

اخضراراً : سبزه  
عذار : رخسار

دبيب : به نرمی رفقن  
نمال (چ نمل) : مورجه

توحّل : فرومی رود، گل آلود می شود  
العبير : عنبر

گویا، سبزه گردانگرد رخسارش، همچون حرکت مورچگان است که در عنبر  
فرورفته اند.

كأن : حرف مشبه بالفعل

اخضراراً : اسم كأنَّ منصوب والجملة اسمية في مسیر : جار و مجرور متعلق بـ : اخضراراً

عذار : مضافُ اليه مجرور محلاً

نمال : مضاف اليه  
دبيب : خبر مرفوع

في العبر : جار و مجرور متعلق ب : توحّل

توحّل : (أصله توحّل، قد حذفت الناء للتخفيف)، فعل مضارع (من باب تفعّل)، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : نمال



### ٢٣٥- حَوَادِ نَجِيْحٌ أَخْوَ مَاقِطٍ

**نقاب يحدّث بالغائبِ**  
أوس بن حجر

نجيْحٌ : اندیشه درست، شکیبا

جواد : بخشنده

نقاب : بسيار دانا

ماقِطٍ : آزاد شده، فالگیر

الغائب : غيب و پنهان

يُحدّث : آگاهی می دهد

(وى جوانمردی) بخشنده، شکیبا، آزاده و بسیار داناست که از غیب خبر می دهد

جواد : خبر مرفوع لمبدأ مذوق تقديره : "هو جواد" والجملة اسمية

نجيْحٌ : خبر بعد خبر مرفوع

أَخْوَ : اسم من الأسماء الخمسة / خبر بعد خبر مرفوع بالواو

ماقِطٍ : مضاف اليه مجرور

يُحدّثُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : نقاب (مفعوله مذوق)

بالغائب : جار و مجرور متعلق ب : يُحدّث



### ٢٣٦- وَ عَجِبْتُ مِنْ أَرْضِ سَعَابٍ أَكْفَهِمْ مِنْ فَوْقِهَا وَ صُخْرُهَا لَا تُورِقُ الْمُتَنَبِّي

أَكْفَ (جِ الْكَفَ) : دست

سحاب : ابر

تُورق : سبز می شود، برگ می دهد

صُخُور (جِ صَخْرَة) : صخره

از زمینی در شگفتمنی که ابر دست هایش (بخشنده‌گی)، برفراز آن است؛ (ولی)  
صخره هایش، پر برگ و سر سبز نمی شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

عجیت : فعل ماضٍ، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

من أَرْضٍ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : عجیت

سحاب : مبتدأ مرفوع والجملة ابهية نعمتية مجرورة بالتبغية من معنوتها : أرضٍ

أَكْفَ : مضافٌ اليه مجرور

من فوق : جارٌ و مجرور متعلق بـ : ممحوظ شبه الجملة، خبر مرفوع محلًّا

ها : مضافٌ اليه مجرور محلًّا

صخور : مبتدأ مرفوع والجملة ابهية معطوفة لاتبورق : فعل مضارع منفي، فاعله

ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلًّا



عَلَيْهَا كِلَابٌ هَمْهُنْ اجِتِذَابُهَا  
الإمام الشافعى

٢٣٧- وَ مَا هِيَ إِلَّا جِيفَةٌ مُسْتَحِيلَةٌ

مستحيلة : گندیده

جيفه : مردار، لاشه

اجتذاب : کشیدن از چنگ دیگران

كلاب (جِ كَلْب) : سگ

آن، (دنيا) فقط مرداری گندیده است که سگ هایی اين مردار را از چنگال يکديگر  
مي کشند.

وَ : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبيه بـ "ليس" (بطل عملها بسبب وجود إلأ بعدها)

هي : مبتدأ مرفوع محالاً والجملة اسمية إلأ : حرف استثناء .

جيفة : مستثنى مفرغ ، بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المذوق تقديره "شيء" وهو خبر

مستحيلة : نعت مرفوع

عليها : جاز و مجرور متعلق بـ : مذوق شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محالاً

كلاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوها : جيفة

هم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوها : كلاب

هن : مضار اليه مجرور محالاً اجتذاب : خبر مرفوع

ها : مضار اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب لشبه فعل "اجتذاب"



وَ إِنْ تَجَذِّبَهَا نَازَعْتُكَ كِلَابَهَا ٢٣٨ - فَإِنْ تَجَتِّبَهَا كُنْتَ سِلْمًا لَأَهْلِهَا

الشاعر السابق

تجتب : دورى كنى

نازعت : نزع خواهند کرد، گازخواهند گرفت

تجتذب : جذب کنى، چنگ بزنی

كلاب (چ کلب) : سگ

... در نتیجه، تو اگر از آن، (دنيا) دوری گزینی، جان سالم بدر بری! او اگر به آن،

دل ببندی (چنگ بزنی)، سگ ها ترا گاز خواهند گرفت. (با تو سستیزه کنند).

فَ : حرف نتيجة

تجتب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه

ها : مفعول به منصوب محالاً وجوباً والجملة فعلية

كنت : فعل ناقص جواب الشرط بجزوم محالاً، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية  
 لأهل : جار ومحور متعلق ب : سلماً  
 سلماً : خبر كان منصوب  
 إنْ : حرف الشرط

تحذيب : فعل الشرط مضارع (من باب افعال) بجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه  
 وجوباً والجملة فعلية

نازعت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب مفاعة) بجزوم فاعله "كلاب" والجملة فعلية  
 ك : مفعول به منصوب محالاً  
 كلاب : فاعل مرفوع



٢٣٩- فإن كانت الأرزاق قسماً مقدراً  
 فقلة حرص المزء بالكسب أجهل  
 على (زع)

المرء : شخص، مرد  
 الأرزاق (ج الرُّزق) : روزي  
 أجهل : زیباتر، زیننده تر

اگر رزق و روزی تقسیم شده و مقدار است، در این صورت، کم آزی بشر در  
 کردآوری آن، زیننده تر و نیکوتر است.

ف : حرف حسب ما قبلها  
 إن : حرف الشرط  
 كانت : فعل الشرط ماضٍ بجزوم، اسمه الأرزاق والجملة فعلية  
 الأرزاق : اسم كان مرفوع  
 فَ : حرف جواب  
 مقدراً : نعت منصوب  
 قلة : مبدأ مرفوع و الجملة اسمية جواب الشرط  
 حرص : مضافٌ إليه بمحور  
 بالكسب : جار و محور متعلق ب : أجهل  
 أجهل : خبر مرفوع



۲۴۰- سَأَرَكَبُ مِنْ أَمْوَالِ مِنْ حَيَاةٍ  
لَأَبْلُغَ مَا أَوْمَلَ مِنْ حَيَاةٍ  
بِجَهْوَلٌ

سَأَرَكَبُ : دست به کار خواهم شد، سوار خواهم شد.

صَبَبٌ :	دشوار
لَأَبْلُغُ :	برای اینکه برسم
الْحَيَاةُ :	زندگی
أَوْمَلُ :	آرزو می کنم

برای رسیدن به آرزوهای زندگی ام، بزودی دست به کارهای سختی (بزرگی) خواهم زد.

سَ :	حرف تنفیس للاستقبال
أَرَكَبُ :	فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
مِنْ أَمْوَالَ :	جارٌ و مجرور متعلق بـ : أَرَكَبُ
كُلُّ :	مفعولٌ به منصوب
أَبْلَغَ :	فعل مضارع منصوب بـ "أن" المقدرة المصدرية، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (أن أبلغ) مصدر مؤوى تقديره : البلوغ. مجرور بحرف جارٌ للبلاغ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : أَرَكَبُ
مَا :	اسم موصول عام / منصوب محلاً على نزع الخافض
أَوْمَلُ :	فعل فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها محنوف (إذا اعتبرنا "ما" موصولة) أو مَا : حرف مصدرية و ما أَوْمَلُ : مصدر مؤوى تقديره : "تأملي"
مِنْ حَيَاةٍ :	من حیاتی
لَأَبْلُغَ :	منصوب على نزع الخافض محلاً
بِجَهْوَلٌ :	ي : مضاف اليه مجرور محلاً



<b>فَيَانِ الْعَذْرِ لِي بَعْدَ الْمَمَاهَةِ</b> <b>بِجَهْوَلِ</b>	<b>٤٤١-فَإِنْ كَانَ الْقَضَاءُ وَلَمْ أَنْلُ</b> <b>الْقَضَاءُ : حَكْمٌ سَرِّنَوْشَتْ</b> <b>الْمَاتِ : مَرْگٌ</b>
---	--

پس، اگر مرگ فرا رسید و به آن (آرزوها) دست نیافتم . بی تردید بعد از مرگ بهانه‌ای خواهم داشت.

<b>فَ : حَرْفٌ حَسْبٌ مَا قَبْلَهَا</b> <b>إِنْ : حَرْفُ الشَّرْطِ</b> <b>كَانَ : فعل الشرط ناقص ، مجزوم محالاً، اسمه "القضاء" والجملة فعلية</b> <b>الْقَضَاءُ : اسْمٌ "كَانَ" مرفوع (خبره محذوف تقديره: موجوداً)</b> <b>وَ : حَرْفُ اللَّصُوقِ (يلتصق بالجملة الواقعه نعمـاً)</b> <b>لَمْ أَنْلُ : فعل مجزوم فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعمـة منصوبة بالتبعية</b> <b>مَهْ : مفعولٌ به منصوب محالاً</b> <b>إِنْ : حَرْفٌ مشبهٌ بالفعل</b> <b>الْعَذْرَ : اسْمٌ إِنْ منصوب والجملة اسمية جواب الشرط</b> <b>لِي : جَارٌ و مجرور متعلق بـ :</b> <b>بَعْدَ : اسْمٌ دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق بـ :</b> <b>الْمَاتِ : مصدر ميمي / مضاد إليه مجرور</b> <b>حَالٌ منصوبة صاحبها : "ي"</b>	
---	--



٤٤٢-وَقَفَ الْمَوْى بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ لِي  
**مُتَقَدِّمٌ عَنْهُ وَلَا مُتَاخِرٌ**  
**أَبُو الشَّيْصِ**

متقدّم : پیش

حيث أنت : جايني كه توبي

متاخر : پس

عشق و دوستی ، مرا در جایی که تو بودی ، متوقف ساخت : (به گونه ای) که راه پس و پیش نداشتم.

وقف : فعل ماضی ، فاعله "الهوی" والجملة فعلية

الهوی : فاعل مرفوع تقديرًا ب : حرف جرّ

ي : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنٍ منصوب

حيث : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلق ب : وقف

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً، خبره مذوف تقديره : "أنت موجود" والجملة اسمية

مضافٌ اليه مجرور محلاً (أو يمكن «كنتَ أنتَ» حينئذٍ أنت مؤكّدٌ لـ: «ت» في كنت و خبره

محذوف تقديره: كنت واقفاً ف : حرف عطف

ليس : فعل ناقص ، اسمه "متقدّم" والجملة فعلية

لي : جارٌ و مجرور متعلق ب : مذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

متقدّم : اسم ليس مؤخر مرفوع والجملة اسمية

عنه : جارٌ و مجرور متعلق ب : متقدّم و : حرف عطف

متاخر : معطوف مرفوع لا : حرف زائد (لتأكيد التفني )



٢٤٣- فَذُو الْعِقْلِ مَنْ يَرْضَى بِمَقْدُورٍ حَظِّهِ  
فِي الْجَدَّ تَحْظَى لِنَفْسِهِ لَا بِجَدْهَا  
مجهولٌ

يرضى : خشنود شود، راضی است

ذو العقل : خردمند، اندیشمند

حظٌ : لذت، بهره

مقدور : آنجه مقدار است

**تحظی** : بهره می برد، کامیاب می شود  
**جد** : کوشش، تلاش و پشتکار

خردمند کسی است که به بخت و اقبال خود خرسند باشد؛ چرا که بهره مندی از (الذات) زندگی به بخت است، نه به تلاش و کوشش.

**ف** : حرف حسب ما قبلها

**ذو** : اسم من الأسماء الخمسة/مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية  
**من** : اسم موصول عام/خبر مرفوع محلاً

يرضى : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "ه"

**بمقدور** : جاز و مجرور متعلق ب : يرضى  
**في حظ** :

**حظ** : مضاف اليه مجرور  
**ف** : حرف النتيجة  
**تحظى** : (من حظي، حظوة) فعل مضارع فاعله "نفس" والجملة فعلية  
**نفس** : فاعل مرفوع  
**بالمجد** : جاز و مجرور متعلق ب : تحظى

لا : حرف عطف

**بمجد** : جاز و مجرور متعلق ب : تحظى



٤٤-متى مائشِدَ مَجِداً يَشِيدَ بِهِمَةَ  
**تقیل** فِيهَا مَاجِداً بَعْدَ مَاجِدَ  
 البحتری

**مق** : هرگاه  
**يشید** : برپادارد، بناکند

**تقیل** : پیروی کرده است  
**ماجد** : بزرگوار، شخص بزرگ

هرگاه بزرگی و مجده را بنا کناره؛ با همتی آن را بسازد که شخص بزرگی همانند بزرگی دیگر شود. (از نیاکان بزرگ خود پیروی کند).

**مق ما :** اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلًا، متعلق بـ : يشد  
("ما" حرف زائد)

**يشد :** فعل الشرط مضارع مجزوم وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

**مجداً :** مفعول به منصوب

**يشد :** فعل جواب الشرط، مضارع مجزوم وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية

**همة :** جاز و مجرور متعلق بـ : يشد  
هـ : مفعول به منصوب محلـ

**تقيل :** فعل ماض (من باب نفعل)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

نعتية مجرورة بالنتيجة من معنوتها : همة

**فيها :** جاز و مجرور متعلق بـ : تقيل  
ماجداً : مفعول به منصوب

**بعد :** ظرف زمان مفعول فيه، منصوب متعلق بـ : تقيل

**ماجد :** مضاد اليه مجرور



**٤٤- و إن يطلب مسعاة مجد بعيدة**  
يتلها بحد أريخي والله  
الشاعر السابق

**يطلب :** بخواهد

**مسعاة :** هدف، تلاش

**بعيدة :** دور

**حد أريخي :** حد بزرگوار

**والله :** پدر

اگر شخص نیکوکار و بزرگی ، هدف دور دستی را در نظر داشته باشد ، به خاطر  
نیاکانی بخشنده و کریم ، و پدری بزرگوار به آن دست یابد ...

**إن :** حرف الشرط

**و :** حرف حسب ما قبلها

**يطلب** : فعل الشرط مضارع مجزوم وجوباً (من باب افتعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر  
فيه جوازاً والجملة فعلية

**مسعاة** : مصدر ميمي / مفعولٌ به منصوب      **مجد** : مضارع اليه مجرور

**بعيدة** : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : مسعاة

**ينل** : فعل مضارع مجزوم وجوباً جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً  
والجملة فعلية

**أريحي** : مفعولٌ به منصوب محلاً      **ينل** : نعت مجرور

**والد** : معطوف مجرور      **و** : حرف عطف



٢٤٦- كَمَا مُدْتِ الْكَفُّ الْمَضَافُ بِنَائِهَا  
إِلَى عَضْدِ فِي الْمَكْرُمَاتِ وَسَاعِدِ  
الشَّاعِرِ السَّابِقِ

**مدت** : اتصال دارد، كشيده شده است

**الكف** : كف دست

**مكرمات** : بخشنديگي

**بنان**(واحدها بنانة) : سرانگشت

**عضد** : بازو

**ساعد** : ساعد

...همچنانکه کف دست و انگشتان هنگام بخشنیدگی ، به بازو و ساعد پیوسته اند.

**ك** : حرف جرّ

**مامدت** : "ما" اسم موصول عام / مجرور محلاً بحرف جار و "مدت" : فعل مضارع مبني  
للجهول، نائب فاعله "الكف" والجملة فعلية صلة، وعائدتها : مخدوف أو "ما" حرف مصدرية

مع "مدت" : مصدر مؤول تقديره : "مدّها" و "كمدّ" : جار و مجرور متعلق ب : ينل

**المضاف** : نعت سبي مرفع

**الكاف** : نائب فاعل مرفوع

**بنان** : نائب فاعل مرفوع لشبه فعل "المضاف"

ها : مضاف اليه مجرور محلة  
إلى عضده : جار و مجرور متعلق ب : مذات  
في المكرمات : جار و مجرور متعلق ب : مذات  
و : حرف عطف  
ساعده : معطوف مجرور بالتبعية من معطوف عليه "عهد"



٤٧- سَوْرُمْ مَلُولْ لَا نُجِيبُ لِخَاطِبٍ  
شُورَزْ قَرُولَكْ لَا نُجِيبُ لِصَاحِبٍ  
محول

ملول : دلتنگ

سووم : ناخوشایند، ملول

قرولک : دشمن همسر

نشورز : سرکش، نافرمانبردار

خاطب : خواستگاری

وی ، بی قرار و دلتنگی است که دوستی اش ناپایدار؛ و زن ناسازگار و دشمن همسری است که به هیچ خواستگاری جواب نمی دهد.

سووم : خبر مرفع لمبتدأ مخدوف تقدیره : "هي سووم" والجملة اسمية

ملول : خبر بعد خبر مرفع

لاتدوم : فعل مضارع منفي ،فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةً نعتية

لصاحب : جار و مجرور ،متعلق ب : لاتدوم

نشورز : خبر بعد خبر مرفع

لاتجيبي : فعل مضارع منفي ،فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةً نعتية

لخاطب : جار و مجرور ،متعلق ب : لاتجيبي



٤٨- فَإِنْ جَرَتِ الْأَلْفَاظُ يَوْمًا بِمَدْحَةٍ لِغَيْرِكَ إِنْسَانًا فَإِنْتَ الَّذِي تَعْنِي أَبُونَاوس

جرَتْ : جاري شد  
الألفاظ(ج اللُّفْظ) : واژه، کلمه  
تعني : درنظر داریم  
مدحَة : ستایش

اگر واژگان، به ستایش انسان دیگری بر زبان رانده شود، (به هر حال) تو مورد نظری.

فَ : حرف ابتدائية  
إنْ : حرف الشرط  
جرَتْ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محالاً، فاعله "الألفاظ" والجملة فعلية  
الألفاظ : فاعل مرفوع  
يَوْمًا : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق بـ : جرت  
بِمَدْحَةٍ : جارٌ و مجرور متعلق بـ : جرت لغير : جارٌ و مجرور متعلق بـ : مدحَة  
إِنْسَانًا : مفعول به منصوب لشيء فعل "مدحَة"  
كَ : مضافٌ إليه مجرور محالاً  
فَ : حرف جواب  
أَنْتَ : مبتدأ مرفوع محالاً والجملة اسمية شرطية  
الَّذِي : اسم موصول خاص/خبر مرفوع محالاً  
تعني : فعل فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها : محذوف (مفعوله محذوف )



٤٩- وَلَسْتُ إِذَا سَمِعَ لِلْمَاجِدِ طَرْفُ أَرْدُ كَوَاطِرِي دُونَ السَّمَاكِ مجھول

أَرْدَ : بِرْگَرْدَانْ

السَّمَاكُ : سَتَارَه سَماَك (السماكان) : نَامَ دُو سَتَارَه روشنَ كَه يَكَى رَا سَماَك "اعزل" وَ دِيَگَرِي رَا سَماَك "رامح" گويند كَه روشنَ تَرَين سَتَارَه صورَ فَلَكِي است.

طَرْفُ : چَشْم ، دِيَدَه

مَنْ (اَزْ كَسَانِي هَسْتَمْ كَه) هَرْگَاه ، بَه مَجَد و بَزَرْگَى بَنْكَرْد ، چَشْمَانِم رَابَه پَايِينْ تَرَى اَز سَتَارَه سَماَك بَرْ نَمَى گَرْدَانْ.

و : حَرْف حَسْب ما قَبْلَهَا

لَسْتُ : فَعْلٌ ماضٍ ناقصٌ اسْمِه ضَمِيرٌ "ت" الْبَارِزُ وَالْجَمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ

إِذَا : اسْمُ الشَّرْطِ دَائِمٌ إِلَى الجَمْلَةِ فَعْلِيَّةٍ غَيْرَ جَازِمٍ / طَرْف زَمَانٌ أَوْ مَفْعُولٌ فِيهِ ، منصوبٌ مَحَلًا مَتَّعِلًّى بِ

سَماَكُ : فَعْلٌ ماضٍ مَبْنِي عَلَى الفَتْحِ الْمَقْدَرِ فَاعِلُه "طَرْف" وَالْجَمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ ، مضَافٌ إِلَيْهِ بَعْرُورٌ مَحَلًا

لِلْمَجَدِ : جَازٌ وَبَعْرُورٌ مَتَّعِلًّى بِ : سَماَك طَرْف : فَاعِلٌ مَرْفُوعٌ

أَرْدَ : فَعْلٌ مَضَارِعٌ ، فَاعِلُه ضَمِيرٌ "أَنَا" الْمَسْتَرِ فِيهِ وَجْوَابًا وَالْجَمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ خَبَرٌ لَيْسَ مَنصوبٌ مَحَلًا

نواظرُ : مَفْعُولٌ بِمَنْصُوبٍ تَقْدِيرًا

دونَ : طَرْف مَكَانٌ أَوْ مَفْعُولٌ فِيهِ ، مَنْصُوبٌ مَتَّعِلًّى بِ :- أَرْدَ

السَّمَاكُ : مضَافٌ إِلَيْهِ بَعْرُورٌ



## ٢٥٠ - وَذَهْرِي مُسْعِفٌ وَالْعَرْقُ زَاكٌ

مجهول

مُسْعِفٌ : يَاوَرْ، كَمَكْ كَنْنَدَه، يَارَى كَنْنَدَه غَضَّ : تَازَه

غَضَّ : آزادَه حَرَّةٌ : روانَ

**العرق** : رگ و ریشه، نزاد **زاك** : پاک، اصلی

روزگار، یاور، عمر، تروتازه : روان، آزاد : و نژاد، پاک و نیک است.

**و** : حرف حسب ما قبلها **دهر** : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية

**مسعف** : اسم فاعل من باب إفعان / خبر مرفوع

**العمر** : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية معطوفة **و** : حرف عطف

**غض** : خبر مرفوع **و** : حرف عطف

**نفس** : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية معطوفة

**حرّة** : خبر مرفوع **و** : حرف عطف

**العرق** : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة **زاك** : خبر مرفوع تقديرًا



٢٥١- وَ لَيْسَ مُهَجِّنِي إِلَّا شَيْءاً  
حُرِمتُ بِهِ مَزِيَّةً ذِي احْتِنَاكُ  
مجهولُ

**مُهَجِّن** : زشت کننده، عیب **شباب** : جوانی

**مزِيَّة** : مزية و برتری

**ذِي احْتِنَاك** : مجرب و آزموده، باخبر به، کارکشته

عیب من فقط، (دوره) جوانی است که مرا از ویژگی پرتجربگی و پختگی، بی بهره ساخته است.

**و** : حرف حسب ما قبلها

**ليس** : فعل ناقص ماض، اسمه "شباب" والجملة فعلية

**مهجن** : اسم فاعل من باب تعفیل / خبر "ليس" مقدم منصوب تقديرًا

ي : مضاف اليه مجرور محالاً

شباب : اسم ليس مؤخر مرفوع والجملة فعلية (سبب تأخيره ، الحصر)

حرمت : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ نعتية

مرفوعةٌ بالتبعية من معنويتها : شباب

مزينة : مفعول به ثانٍ منصوب

ذى : بمعنى صاحب، اسم من الأسماء الخمسة/مضاف اليه مجرور بالياء

احتياك : مضاف اليه مجرور



٤٥٢-غلَى أنَ الرِّهَانَ أَبَانَ شَأْوِيَ  
إِذَا شَاءَ الْجِدَاعُ عَلَى الْمَذَاكِي  
مجهولٌ

الرهان : شرط بندى

شاو : نهاية، بيان، غاية

الجداع (ج الجداع) : اسب جوان

المذاكي (ج المذاكي) : اسب ميانه سال

هرگاه اسب های جوان، بر میان سال پیشی گیرند در این صورت، روشن می شود  
که چقدر شایسته ام.

على : حرف جر

الرهان : اسم أنَ منصوب والجملة اسمية مجرورة محالاً

أبان : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

خبر مرفوع محالاً

**شاو :** مفعول به منصوب تقديرًا

**إذا :** اسم الشرط دائم بالإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب حملًا، متعلق بـ : جواب الشرط المذوف

**شاء :** فعل الشرط ماضٍ فاعله "المذاع" والجملة فعلية مضارف إليه مجرور حملًا  
**المذاع :** فاعل مرفوع

على المذاكي : جاز و مجرور ، متعلق بـ : شاء

# مَكْتَبَةُ لِسَانُ الْعَرَبِ

أ. علاء الدين شوقي

رابط بديل  
[lisanerab.com](http://lisanerab.com)

[www.lisanarb.com](http://www.lisanarb.com)



twitter



facebook

مكتبة لسان العرب



instagram

مكتبة لسان العرب



مكتبة لسان العرب



www.lisanarb.com

## فرهنگ واژگان

(در این ترتیب همراه، ال و مذ، در نظر گرفته نشده است.)

احباب (ج حبب): دوست	اترک: رحم کن	
اجهّة (ج حبب): دوست	القى: ترسید	(الف)
احداث (ج حدث): پیشامد	اتوقع: آرزومندم، انتظار	ازمّل: آرزو می کنم
روزگار	دارم	ابا: پدر
احرار (ج حرر): آزاده	آثار (ج أثر): نشان، ردّ پا	اباء: مناعت
احرقفت: سوزانید	اثنين: دو	ابالى: پروا ندارم
احسان: نیکرکاری	الواب (ج ثوب): لباس،	ابسان: پیداشد، آشکار
احق: نادان ، ابله	جامه	گردید
احور: سیاه چشم	آجام(ج أجهة): سرزمین	ابتسم: تبسم کرد، خندید
احياناً (ج حين): گاهی	پردرخت	ابداً: همیشه
اختبُث: پلیدترین	اجتذاب: کشیدن از چنگ	ابدَت: آشکار شود
اخضراراً: سبزه	دبگران	ابشر: مؤده باد
اخلاق: کهنه گردانید	اجدّ: جدید و نو گردانید	ابطمال (ج بطل): دلاور،
اخواحزم: دوراندیش	اجدر: سزاوارتر	قهْمان " شجاع
اخوان: برادران	أجزع: بی تابی کنم	ایض: سفید
	اجهل: زیباتر، زیبنده تر	

اعطیت: به تو روی آورد، به	ازهار (چ زهر): شکوفه	اخوعزمات: صاحب اراده و
توداده شد	ازین: آراسته تر-نیکوتر	عزم
اعفاب (چ عقب): سرانجام،	اساز: اسیر گشتن	اخیار (چ خبر): نیک،
عواقب، پایان، پیامد	است: نشینگاه	برگزیده
اعمد: انجام بدء، لازم بدان	استعمرت: از نظر گذراندی	ادراک: رسیدن
اعنة (چ عنان): افسار	استکفت: کفایت طلبیدم،	ادرک: رسید
اعبا: ناتوان ساخت، عاجز	شایسته خود داشتم	اذاق: چشانید
کرد	اسر: مخفی کرد	اذن: گوش
اغصان(چ غصن): شاخه	اسود: سیاه	اذی: آزار، اذیت
الفاعی (چ الفی): مار	اسهلاوا: به آسایش رسیدند	آراء (چ رای): اندیشه
الضخ: رسوا شد، افتراض	اسیاف (چ سیف): شمشیر	دیدگاه
کرد	اشباها (چ شبه): شیه، مانند	آراء صدق: اندیشه های
الفاء (چ فی): سایه	اشتباک: به یکدیگر پیوستن،	راسین
افقی: گل بابونه	درگیری، پیوستگی	اراذل (چ ارذل): فروماه
افقی: پیروزی نمود	اشغال(چ شغل): بازی،	اراقم (چ ارقم): مار سیاه و
اقدام: روی به سختی	سرگرمی، مشغولیت	سفید
القصی: بالاترین	اشفاق: ترس و نگرانی	ارؤس (چ رأس): سر
الفعی: بنشین	اشیاء (چ شيء): چیز	اربع: چهار
العنی: نشت	اصطمعت: بیکوبی کردن	آرت: نمایاند، نشان دهد
اکباد(چ کید): جگر	اصل: ریشه	ارجل (چ رجل): پا
اکرمت: احترام گذاری،	اضاء: روشن کرد	ارجو: امید دارم
نیکی کن	اضاف: افزود	ارزاق (چ رزق): روزی
اکفت (چ کفت): دست	اصرت: زیان رسانید	ارض: زمین، دیار
اکفی: شایسته تر، با	اعادی: دشمنان	ارضا: سرزمین
کفایت تر	اعتدا: راستی، استواری	ارق: بیداری
اکیاس (چ کیس): زیرک،	اعرف: بشناس	اروی: روایت می کنیم

با هوش	ان حللت: اگر اقامت افکنی	اهتزاز: جنبیدن، تکان
اکیس: زیرک تر، با هوش تر	ان یمدووا: بستایند	اهل الفضل: خردمندان
آل برگشت	اناء: ظرف، جام	اهل: خانواده
الام: فرمایه تر، پست تر	انامل (چ انموله): سرانگشت	اهلاً و مرحباً: خوش آمدید
الله: لذت بخش ترین	التعجب: ناله سرداد	ایابک: باز آمدن تو
الف: بو احمد: هزار تن با یک	التحی: قصد کرد	ایات: دایره ای است دور
فرد	التحیت: قصد کردن	آفتاب (مانند هاله ای از برای ماه)
الفاظ (چ لفظ): واژه، کلمه	المجاج: رستگاری، کامیابی	ایام (چ یوم): روز، روزگار
القی: قرار می دهد	المخاز: برآورده شدن	ایدی (چ بد): دست
الهای: معبدی را	النسا: انس، خو	ایراء: آتش روشن کردن
الیک: دور شو، گم شو	آتسات: دختران، دوشیزگان	ایقتنت: یقین می کنی
ام: قصد کند	انصار: یاران، یاوران	این هم: کجایند
امر: حکم	الاصداع: شکافتن	اثر: نشان
امری: فرمان دهنده	الاطراء: نیت، ذات	احدث: فرد، تن
امریع: بشر، آدمی	النعم: نعمت داد	النفسهم: جان خود (جانشان)
امنی: پیمانی بستم	انکر: نادبده نگیرم	اموال (چ مال): دارایی، مال
امور (چ امر): کار	الاما: فقط، تنها	(ب)
ان ابلک: اگر بگویم	انوار (چ نور): گل سفید	باب: در
ان أحطی: حظ و بهره برم، کامیاب شدم	الماضت: فرو ریخت	بات: شب را به صبح رساند
ان الا قدبردت: خنک کرده باشم	اویعیت: نهادی، اندوخته کردی	باسطاً: باز کننده، گسترنده باق: جاودان، یاقیمانده
ان تلقه: اگر او را بیایی	اولی الالیاب: خردمندان	بالنفس: جان بر کف نهادن
ان توسعه: اگر توسعه یابد	اولی: سزاوار ترین، شایسته ترین	پاس: شجاعت، قوت
	اولیت: روا داری	بحر: دریا
		بخل: بخل، خبی

ترجمه: نشانه	(ت)	بدر: ماه شب چهاردهم
توووم: می خواهی ، طلب می کنی	تبیغا: رساندن	بدرا: ماه تمام
تسائل: می پرسی	تبین: آشکار می شود	برز: بیرون آید (آشکار و باز شود)
لستر: باز پس می گیرد	تابع: پیاپی انجام شد	برهان: دلیل
تسعی می خرد	تفغل: دگر کون می شود، فراز و فرود دارد	برهانا: برهان
ئصای: عاشقانه	غعبد: جذب کنی، چنگ	بریة: نیکی
تصلح: به نیکی به دست آری	بزنی	بعد حین: پس از چندی
تعاقدت: هم پیمان شدند	تجتسب: دوری کنی	بعد: دوری
تعتله: می شمارد	نخرب: بیاز مایی	بعض: یکی
تعده: بر شمرده می شود، به حساب می آید	نخرب: آزمودن	بعيدة: دور
تعفنا: پیگیری	تجلى: جلوه گر می شود	بقاء: پایداری، جاودانگی
تفیب: (از نظرها) پنهان گشت	تجهم: ترشیوی کرد	بقیت: باقی گذاری
تفیل: پیروی کرده است	نخراک: حرکت کن	بکی: گریست
تفکفت: خود را به سختی انداختم	تحظی: بهره می برد، کامیاب	بلاد (چ بلد): شهر، کشور
تلن: برخورد کنی	می شود	بلده: شهر
تلقی ملاقات می کنی	تحفه: ناجیز می پنداری	بلی: کهنه‌گی
تلمع: می درخشد	تحیبات (چ غیبه): درود و تحيت	بناء: پایه و اساس
تلئه: شعله	تحییق: درود مرا	بنسان (واحد‌ها بنانه): سرانگشتان
نمایخ: به هم آمیخته است، آمیخته شد	مخاذل: خوار و ضعیف شد	بوق: بوق
نمزاد: سریچی کند	نخوّفی: مرا می ترساند	بیضاء: سبد اندام
	نخیز: انتخاب نیکو کن	بیضة: حوزه، دایره
	لتذیر: چاره اندیشی	بین السماکین: بین دو ستاره
	تراب: خاک	سماك
	تراث: میراث	

(ج)	(ج)	(ج)
حاجة: نیاز	جاش: بازشود	نمیشی: راه می روند
حوادث (ج حادثه): حادثه،	جاوز: گذشت	نمیسُ: می خرامد، می نازد
مصیبت	جبان: ترسو	تنام: می خوابی
حالاً لعاناً: حالی پس از	جبناء: بدخلراهان، ترسویان	تناولت: بدست آوردم
حالی، یکابک	جدَ ارْجَحَی: جد بزرگوار	تنقل: جابجا می شود
خُبَّ: دوستی	جدَ بَخْت و اقبال، بهره	نکَرَ: نادیده می گیرد
جیبَ: دوست	ولغیب	شم: سخن چینی می کند
حتی تجلی: تا آشکار گردید	جَدَه: کوشش، تلاش و	توخُل: فرو می رود، گل
حتی بروآ: تا اینکه بینید	پشتکار	آلود می شود
حجاب: پرده	جَدَاع (جَ جَدَع): اسب	تودیع: ترک، خداحافظی
حجه: سال	جوان	تورق: سبز می شود، برگ
حدلنا: جوان	جُراة: دلیر کردن	می دهد
حدثان (حدث): حوادث	جرت: جاری شد	قبَ: می بخشند
حر: آزاده	جعلت: قراردادم	هَفْرُ: به جنبش می آید،
حرب: مبارزه، جنگ	جفوت: ظلم و ستم کنی	تکان می خورد
خرقه: سوزشی	جلَت: بزرگ باشد	نهوی میل داری
حُوكَّه: حرکت آورده	جهوم: چاه پر آب	
حرة: آزاده	جبات (ج جبة): پهلو	(ث)
حریص: آزمد، طمعکار	جواد: بخشندۀ	ثانی دوم، بعدی
حزم: دور اندیشه	جُود: باران بسیار	لری زمین، خاک
حسام: شمشیری	جود: جود، کرم، بخشش	ثفور: دندان
حصا (واحدها، حصاء):	جهل: نادانی	نقال: سنگین
سنگریزه	جياد (ج جواد): اسب تندرو	ثلاثة: سه
حسین: اسم خاص	جيفة: مردار، لاشه	ثیاب (ج ثوب): جامه
حطمت: شکسته شود		

به ارت گذاشتی	حالق: آفرید گار	حظ: لذت، بهره
خلیل: دوست	حامل: گمنام	حفظت: حفظ کرده ای، فرا
هم عشرة: پانزده	خدود (چ خد): گونه،	گرفته ای
خول: گمنامی	رخسار	حقیرت: تحفیر کسی،
خیار (چ الخیار): برتر، برگزیده تر، نیک	خدیعه: خدعا، نیرنگ،	کوچک شمری
(۵)	خریب	حفسود (چ حقد): کینه،
داء: درد	خراند (چ الخربیده): دوشیزه	دشمنی
دارعین: زره پوشان	شمگین	حقیر: کوچک
دایه: نزدیک	خرطوم: خرطوم	حکم: حکم، قاضی، داور
در: خیر دهد	خسرا: زیان	حل: اقامت کند
دفع: واگذار، رها کن	خشن: سخت، دشوار	حل: فرود آمد، اقامت کرد
دعوی الغبة: ادعای محبت	خصام: دشمنی	حلل (چ حلہ): حلہ، جامه
دم: ادامه بده	خصم: دشمن	حلم: صبر و برداری
دم: خون	خضل: مروارید، گوهر نیکو	حمد: بسیار ستایش می کنم
دملچ: بازو بند	و درخشن	حمله: حمله
دموع (چ ذمع): اشک	خطابی: از من گذشت	حوال: مانع
دواء: دارو، درمان	خطب: سخنی، مصیبت	حی: محله، قبیله
دواعی (چ داع): خواسته، انگیزه	خططا: دو برنامه	حیاء: آبرو
دول (چ دولۃ): دولت، بخت	خطوط: گام، قدم	حیاة الموء: زندگی انسان
دون الالئی: کمتر از آنچه	خطوب (چ الخطوب):	حیاة: زندگی
دون النجوم: بایین تراز	دشواری، حوادث نامطلوب	حيث أنت: جایی که تو بی
سنار گان	روز گار	(خ)
دهر: روز گار	خفی: پنهان	خائب: شخص نومید
	خفیة: پنهان	خاضع: فروتن
	خللت: خالی شد	خاطب: خواستگاری
	خلفت: پس از خودبگذاری،	

زلفا: لیز و لرزان	رجل: پا	(د)
زله: لغزش و خطا	رجاله: مردی را	ذاق: چشید
زهرا: روشن	رجوت: آرزو کردی	ذاک: آن
زمای: استوار شد، محکم شد،	زمایت: آراست	ذاک: پاک، اصیل
	پابرجا گردید	ذکروا: به یاد آوردند
(س)		ذله: خواری
ساعه: بد کرد	رسول: فرستاده، پیک	ذنوب: گناهان
سائز: دیگر	رثا: آهو	ذرالجهل: نادان
ساذ: به سروری می رسید	رشد: راهنمایی، هدایت	ذوالعصمه: بازو سفید
ساطع: درخشان	رضیت: راضی و خشنود	ذوالعقل: خردمند، اندیشمند
ساعد: ساعده	شود	ذوی القربی خوبیشاوندان،
ساعة: زمان، هنگام، وقت	رماح(ج الرمح): نیزه	نزدیکان
ساکب: فرو ریزنده	روحان: شرط بندی	ذی احتساب: مجسر و
ساورت: هجوم آورده اند	رهن: در گرو	آزموده، با تجربه
سارکب: دست به کار	ریاض(ج روضه): باغ	ذی البت: درد و دل کننده،
خواهم شد	ریح: باد	غمگین
ستق: پیش افتاد	رمایا: سنگینی، فضل	
سل الطالب: راههای مقاصد		(د)
سُتبَدِي: بزرودی آشکار		
خواهد شد	زاده: فرزونی	راض: خشنود
سجف: برده، پوشش	زاده: بیافزود، اضافه کرد	راقصه: رقص کننده، رقصه
سحاب: ابری	زاده: توشه	رام: قصد کند، آهنگ کند
سحاح: ریزان	زانت: زینت داده است	رأی: اندیشه، نظر
سُحْقَة: نابود باد	زلال بارد: آب سرد زلال	رأس: سر
سدی بیهوده	زجل: لغزد، درافت، سفوط	ریح: سود
سر: راز	کند	رجاء: امید
		رجال(ج رجل): مرد، بزرگ

روان درمانی	سیپحلک: خواهد خنده	سرب: آشیانه، لانه
شفیر هار: کناره ای و بران	سیف: شمشیر	سعاده جذ: نیکی بخت و
شقائق: گل شقایق (لاله)		اقبالی
شقه: سختی، دشواری	(ش)	سعاده: نیک بختی،
شقی: بدخت، تیره بخت	شاء: خواست	خوشبختی
شدت: خشک شود	شاع: فاش و شایع می گردد	سمی: کوشش
شائل (چ شامله): صفت	شاهدآ: حاضر	سلطان: سلطان و ملک
پسندیده	شاو: نهایت، پایان، غابت	سلماء: در سلامت، در امان
شوک: خار	شباب: مراجعت، جوانی	سلمیم: سالم، به جا
شمی: چیز	بازگشت کننده	سلیمه: سالم
شبی: بیرونی	شبایب: جوان	سمت: بلند گرانید
(ص)	شم: دشتم	سمطین: رشته به مروارید
صاحب: همتشین، دوست	شقی: پراکنده	کشیده (رشته مروارید)، دو
صارم: شمشیر بران	شجاعان (چ شجاع): دلبر	رشته
صبا: باد صبا	شد: بسته شد	سمع: گوش
صاحب: صحیح و بامداد	شر: آزار و بدی کردن	سمک: ماهی
صبب: نشیب	شور: بدترین	سن: سن، عمر
صیه: نوجوان (دختر جوان)	شرزآ: خشم و تحیر	سننه: سال
صحاب (چ صاحب): دوست	شرف: بزرگی، شرف	سوار: دستبند
صحن: عرصه	شرقا: خاور	سوء مراعات: بد مراعات
صنخور (چ صخره): صخره	شرقت: گلوگیر شدم	کردن، بی تربیت
صدنه: رنگ	شعاعاً: پراکنده	سوژم: ناخوشایند، ملول
صلدر: سببه	شعب: شکاف، درز	سوره: دلاوری
صلدع: بزرگوهی	شعر: دانه جو	سوی غیر، به جز
صدغ: مو (صدغ): به	شفاء: بهبودی	سهر: بیداری کشد
	شفاء النفس: درمان نفس،	سیده: سرور

(ظ)	ضوء: نور، روشنایی ظلّمُك: به تو ستم کردم طنّ: بد گمان باش	ضياء: نور ضيّعَت: از دست دادی	معنای میان چشم و گوش و کنایه از مسوی بناگوش است)
(ط)	طائِع: فرامانبردار طارت: برواز می کند طالع: طلوع کننده طبع (چ طبع): سرشت، سرزنشگر عار: ننگ عارض: زندگی کند عاشقه: عاشق، دوستدار عاقل: خردمند، اندیشمند عبدًا: بنده عبر: عبر عناق (عنيق): اسب عجم: آزمون عجمت: آزمود عدا: شمرده شد، به حساب آمد عدای: از من گذشت عداوة (چ عدو): دشمن عدو: دشمن عدواة: دشمنی، بدخواهی عذار: رخسار عذرًا: عذر، بهانه	صدق: راستی و درستی صدور (چ صدر): قلب (در اینجا ابتدای کار) صدقیق: دوست صرت: شدم صعب: دشوار صعو: گنجشک صفایا (چ صفائی): خالص، برگزیده، ناب صفو: پاکی و صفا صلد: محکم، سخت صم الجبال: کوههای سخت صنیعه: احسان، نیکی صرب: باران صولجان: چوگان شهباء: باده صیت: آواز، شهرت صیقل: صیقل	صدق: راستی و درستی صدور (چ صدر): قلب (در اینجا ابتدای کار) صدقیق: دوست صرت: شدم صعب: دشوار صعو: گنجشک صفایا (چ صفائی): خالص، برگزیده، ناب صفو: پاکی و صفا صلد: محکم، سخت صم الجبال: کوههای سخت صنیعه: احسان، نیکی صرب: باران صولجان: چوگان شهباء: باده صیت: آواز، شهرت صیقل: صیقل
(ض)	طَوَّاوس (چ طَوَّاوس): طاووس طوع: فرمان طيب الْحَيَاة: خوش زندگی طيب: بوي خوش طيب: پاکیزه طيف: رویا	ضاخ: ضایع می شود ضافت: تنگ شد ضهالن (چ ضفینه): کینه	ضاخ: ضایع می شود ضافت: تنگ شد ضهالن (چ ضفینه): کینه

غمق: تاریکی	عنصر: سرشت، ذات، نژاد	عرق: رگ و ریشه، نژاد
غضن: تازه	عنک: از نظر تو	عزن: عزت و بزرگی
غضبان: خشمناک، عصبانی	عواند (چ عانده): باز آینده	عزنۀ: بزرگواری
غضن: شاخه	عواقب: سرانجام، عاقبت	عشایار (چ عشیه): شامگاه
غلاب: غله کردن، چیرگی، سلط	عوامل (چ عاملة): سرنیزه (نژدیک سنان)	عصمه: حفظ، نگهداری
غليس: سوزش دل و زبانه کشیدن	عوجل: شتاب کرده شود عيش: زندگی	عصیان: سرکش، نافرمان
غضن: بستن، خفتن	عين: چشم، دیده	عضاف: گزیدن
غمم: غیمت	عيون الخطوب: چشمان	عهد: بازو
غیث: ابر پرباران	حوادث	عطش: تشنگی
غير لانهم: آنان را سرزنش		عظم: بزرگ، مهم
نمی کنم	(نم)	عظماء: بزرگ
غیم: ابر	غالب: غیب و پنهان	عظیم: بزرگ
	غالباً: غائب	خفاف: شراب، باده، خمر
(ف)		عقارب (چ عقرب): عقرب، کردم
فاتر الرأي: سنت رأى	غابت: پنهان است	عقود (چ عقد): گردنبند
فادح: سخت جرقه زنده	غادیات (چ غادیة): ابر	عقيقة: سنگ عقیق
فارغ: خالی	بامدادی	علا: بالا رفت، صعود کرد
فؤاد: دل	خانیات (چ خانیه): زیباروی، زن بی نیاز از آرایش	علات (چ علّة): بیماری، سبب
فؤاداً: دلی، قلبی	غایة: نهایت مقصود هدف	علتها: بر آن (آبگیر) و زد
فتح (چ فتحة): فته	(در اینجا ژرف)	علی: برخودم
فق جوان	خدماً: شد، گردید	على شرف، بلندی، بزرگی
فتیان (چ فتیه): جوان	غدايا (چ الغداة): صبحگاه، پگاه	عبا: انگور
فدت: فدا باد، نثار باد		عنبر: عنبر
فرغ: شاخه	غزال: آهـ برـه	عند: نزد، پیش

کرده است	قدر: اندازه	فرق: جدایی و تفرقه افکند
کان: گویا	قدر: اندازه گیر	فضل: هنر و برتری
کتاب (چ کتبیه): لشکر	فضلات (چ فضل): لباس	فضلات (چ فضل): لباس
کثرة: فراوانی	فرستادی	خواب
کند: رنج و عذاب	قداده: خار و خاشاک	فواحش (چ فاحشة): سخنان
کرانم (چ کریمه): پسندیده	قرب البحر: نزدیکی به دریا	ناپسند
کواث: سبزی تره	قرطاس: کاغذ	فواصل: پاکدامن، فاضل
کرام (چ کرم): بزرگ، بخشنده، جوانمرد	قرولک: دشمن همسر	فیض: ریزش آب
کسب: کسب و کار	قریع اللہ: برگزیده	(ق)
کسما: کسب	روزگار، بیک	فائدہ: رهبر
کفه: دست	قصاص: انتقام	قاد: فرماندهی کرد، رهبری
کل رکب: هر کاروانی، هر سواری	قضاء: حکم، قضا و قدر؛	کرد
کلاپ (چ کلب): سگ	سرنوشت	فاضب: برندہ، بسیار تیز
کلام: هر دو	قطیب: شاخه	قاضی: دور
کلمه: هر گاه	قطر المطر: قطره باران	قامت مقام: جانشین
کُم: آستین	قعدت: آنان را فرو نشانید	قانون: خرسند
کُنه: نهایت، سرانجام	فل: تنگدستی	قبائل: (چ قبیله): قوم
کواعب: بالغ، پستان برآمده (چ الکاعب)	قلة: کمی	قنااد: گیاه خاردار
کیاد: حیله ها، مکرها	قلیل المال: سال اندک	قتال: کشته
	قناة: نیزه	قتل: کشته شدن
	قوام: استواری، قامت	قد الکی اقامت گزیده است،
	قوم: گروهی، قومی	انداخته است
		قد حسدوا: مورد حسادت
		(ک)
	کافور: کافور	واقع شدند
لأشفی شفانی یا بم	کان یا الفهم: آنان را همراهی	قد قتلت: کشته ام

لامعثت: نمی زیستم	نمی خواهد: در برابر نمی کند	لامن: این ندان
مالطف: آزاد شده، فالگیر	لامن: مداوم و پیدار نباشد	لامجنون: ما را دوست نمی دارید
ماجد: بزرگوار، شخص	لامن: نمی ترسد	لامن: سرزنش ممکن
بزرگ	لامن: نمی ترسد	لامن: به پایان کار
ماء: آب	لامن: نمی کند	نمی نگری
(م)	لامن: نمی خواهد	لامن: انتظار نداشته باش
مجده: بزرگوار، شخص	لامن: نمی خواهد	لامن: کوچ نکن
لامن: نمی خواهد	لامن: جستجو نکن	لامن: دراز ممکن
لامن: نمی خواهد	لامن: آزمند نباشد	لامن: ساز و برگ نکن
لامن: نمی خواهد	لامن: فرومايه، پست	لامن: درخشنده ممکن
لامن: نمی خواهد	لامن: برای اینکه برسم	لامن: ساز و برگ نمود
لامن: درخشش	لامن: مروارید، در، گوهر	لامن: قانع مشو
لامن: علم، پرچم	لامن: سرزنش	لامن: آزمند نباشد
لامن: سختی، مصیبت	لامن: پوشیدن	لامن: هیچ راهی نیست
لامن (چ لمه): شب	لامن: همسال،	لامن (چ اللولو): مروارید، در
لامن: بددم	همزاد	لامن: ناگزیر
لامن: بددهد	لدى الجد: در بزرگى	لامن: شمارا دوست
	لذات: خوشى	نمیداريم
	لام ائھجع: نمی خفتمن	لامن: شمارا ملامت
لام اشتمت: شادمان نشد (از	لام اشتمت: نمی کنیم	
بدبختي دیگران)	لام ایلیل: نمی رسد	
لام اقطع: نبریده ام	لام احمد: درو نمی کند	
لام اتل: کامیاب نشد	لام اکشی: نمی ترسد	
لام تبل: نترس، پروا نکن	لام ایدوم: مداوم و پیدار نباشد	

مсанاب (چ مصیّة):	مدح (چ مدحه): ستایش	مُبَصِّر: بینا، آگاه
مشکلات، ناملایمات	مذاکی (چ مذکی): اصلی،	مبلغ: رسیدن
مصابع (چ مصباح): چراغ	کامل	میضی: سفید، روشن
مصادر (چ مصدر): راه	مراد: مطلوب	مُبِیْضَة: روشنی
خردج	مرء: شخص، مرد؛ آدمی؛	مَاخِر: پس
مصدری: مسلول	بشر	مَتَطَلِّب: جستجوگر، طلب
مصلب: دار آویخته	مرسلاً: فرستنده	کننده
مصلته: بر هن، آخته	مرصد: قصد	متقدّم: پیش
مُصنَع: نیکی، خوبی	مرغوب: رغبتی، علاقه ای،	مُقِیْه هر گاه
مضر: زیان بخش، خسارت	تمایل	مُخَالَأ: چاره جو
آور	مرور: عبور، گذر	محروم: حتی است
مطاع: اطاعت شونده،	مروم: خواسته، دلخواه	مُخَدُّل: سهمگین
فرمانرووا	مزایا (چ مزیّة): فضیلت،	محسوداً: مورد حسابت
مطایا (چ مطینة): مرکب،	بیشتر؛ مزیت؛ برتزی	محصور: گرفتار، به دام افتاده
شتر، باربر	مس: لمس کرد	محمیه: حفظ و حمایت شده
مطلوب: خواسته	مساءة: ناخوشی	مُحَسَّن: دور کرد، نابود
مطیعاً: فرمانبر	مُسلِّل: روان، ریزان، بارند	ساخت، زدود
مُظلّم: تاریک	مستحبیل: محال، ناممکن	مُخَصَّرة الأوساط: باریک
معداد: رستاخیز	مستحیله: گندیده	میان، کمر باریک
معالی (چ معلاة): بلند،	مسعاة: هدف، تلاش	محضراً: سبزه زار
شرف، والامقام	مُسْعَف: یاور، کمک کننده،	مُعْطَسی: خطاکار، اشتباه
معامله: برخورد	یاری کننده	کننده
معشر: گروهی، جماعتی	مسک: مشک	خُفْق: شکست خورده، ناکام
معضله: سختی، دشواری	مُسْرَقَة: پرتو افسانی می	مدبر: با تدبیر، چاره اندیش
معنفة: زور گویی، خشونت	کرد	مُدْعَّت: اتصال دارد، کشیده
ملاضب: خشمگین	مشوق: آرزومندی	شده است

موقع نجوى: جای راز	دیار	ملقبة: پایان کاری، عاقبت،
موقع: جا	ماما: مرگ	سرانجام
موقع: جا، مکان	منافق: ریاکار، دورو، منافق	مفرباً: باختر
موقع: جایگاه	مناناً: بسیار مت گذار	مفراحاً: بسیار شادمانی
(ن)		مفصله: گمراحتی
نایبات (چ نایبۃ): حادثه، رویداد	رنستگاه	مفهوم: رسوا، زشت
نازاعت: نزاع خواهند کرد، گاز خواهند گرفت	منجع: کامیاب	مقابل: پر، لبریز، خروشان
نازلاً: فرو آینده	بنخر: سوراخ بینی	مقابلأً: عاقل و تیزهوش
ناس: مردم	منتم: پشمیانی و ندامت	مقدحه: آتش زنه، فندک
ناعمة: نرم اندام (ناز پرورده)	مزول: جا، مکان	مقدور: آنچه مقدّر است
نام: خوابید	منسلد: آویخته	مقوسوم: تقسیم شده
نباهة: نامداری	منشدآ: خوانندگی	مکتب: بدست رسیده
نتی: بنیاد می نهیم	منطق: زبان و نطق (قدرت بر گفتار)	مکـ‌هل: سالخوردۀ، سپیدموی، پیر
نبیه: نامدار	منقاد: فرمانبردار	مکرمات: بخشندگی
نجابة: نژاد، هی	منته: منت (عضو) کشیدن	مکلـف: وادار کننده
نجد: اسم مکانی است	منیة: مرگ	ملاحـة: ملاحظت، بانـك
نجم: ستاره (ستاره پروین)	مهجنک: نـشت کننـده، عـب	بودـن، زـیـبـیـ
نجیح: اندیشه درست، شکیبا	مهـد: گـهـوارـه	ملـلـة: مـلـلـت، بـیـنـراـکـتـ
لحـزـزـ: بدـسـتـ مـیـ آـوـرـیـمـ	مـوـارـدـ (چ مـورـدـ): رـاهـ وـرـودـ	ملـتـصـمـ: اـمـیدـ هـستـ
نـخـلـ: مـرـتبـ، مقـامـ، درـجهـ	مـواـزـيـنـ (چ مـیـزانـ): تـراـزوـ	ملـکـ: فـرـماـنـواـ سـازـ
نـخلـاـ: خـرـماـ	مـوـاعـدـ (چ مـؤـعـدـ): وـعـدـهـ	ملـکـتـ: مـالـکـ شـوـیـ، بـنـدـهـ
نـدـمـاءـ (چ نـدـمـ): هـمـ پـیـالـهـ	نوـیدـ	خـودـ گـرـدانـیـ
همـشـینـ	مـوـاقـعـ (چ مـوـقـعـ): مـوـقـعـیـتـ	ملـوـکـ (چ مـلـکـ): پـادـشاهـ
	مـوـتـ: مرـگـ	ملـوـلـ: دـلتـنـگـ
	مـوـرـوـثـ: بهـ اـرـثـ رـسـیدـهـ	مـالـکـ (چ مـلـکـ): سـرـزـمـیـنـ،

روی جهان	فرتوت، همت (در اینجا، تنبلی و کم توجهی)	ندمَت: پشیمان شدم
وجه: رخسار، چهره، روی وجیب: دجاج تپش و	همم (ج همه): همت، فسد، اراده اضطراب	ندی بخشش، کرم ندی شبمن
وحده: تنها	هموم (ج هم): غم	نموم: بالا می رویم
وُدّ: دوستی	هونَن: آسان گیر	سوان: زنان
وداد: دوستی	هونَن: آسان گرفتم	نشوز: سرکش، نافرمانبردار
وداع: وداع، خدا حافظی	هوی دوستی	نهفَفِ فی الْوَأَيِّ: میانه سال
ورد: سرخ	(و)	نفس (ج انفاس): نیم خفته
ورود: رسیدن، وارد شدن	وادي: دره	نعمَف: در نظر داریم
وری مردم	وارث: میراث خوار، بازماندگان	نعمیم: ناز، نعمت، آسایش
وسم: گسترده‌گی	واقی: آمد، رسید	نفاد: نابودی
وستی: باران بهاری	والد: پدر	نفثة: خلط سینه
وصل: وصال	رأیَك: به جان بدرت	نفس: روان، جان؛ نفس
وضاح: درختان	سو گند	نقاب: بسیار دانا
وضع الندی گذاردن بخشش	وإن طال: هر چند زمان ببرد، اگرچه بگذرد	نقیَّة: پاک
وقر: بسیار گردد، زیاد شود	وان: هر چند؛ گرچه	نمَال (ج نَمَل): مورچه
وفی: فادر ماند	وتُرُت: ستم کردی، انتقام	نهج: راه
وقایه: نگهدار	گرفتی	نوك: حمافت، ابلیمی
وقرا: پرهیز کردن، دوری	و جدا: سور و شوق	نه: هست
جسن	وجسوه (ج وجسه): چهره، گرفتی	هبت: وزید
ویخلک: وای بر تو	رخسار	هفت: برخاستی
(ی)	وجدا: سور و شوق	هجرآ: سخن زشت و ناپسند، یاوه و هذل
یالیت: ای کاش	وجسوه (ج وجسه): چهره، رخسار	هزار: بلبل، هزارستان
یابروا: بارور سازند	وجه الزمان: صفحه روزگار، هلال: ماه تو	هَسَات (ج هَسَة): پیروز

می‌اندیشد	پسر: شاد می‌کند	ییکی خواهد گریست
یقین صحیح، درست	یسوء: غمیگین می‌شود	ییوح: آشکار می‌شود
یلاحظه: ملاحظه می‌کند	یُشَاب: آمیخته می‌شود	یترُم: آواز می‌خواند
یلزم: پیش می‌گیرد	یشد: بر پا دارد، بنا کند	یثرب: مدینه
یُلهِی: سرگرم می‌شود	یشرق: می‌گیرد، گلو گیر	یعْتَلِی آشکار می‌شود
یمایی: منسوب به یعن	می‌شود	یعْدُدُن: تکرار می‌کنند
ینبی: خیر می‌دهد	یصَاب: واقع شود	یعْدَث: آگاهی می‌دهد
یندب: پناه می‌برد	یصَفَر: چهچهه می‌زند،	یحْسَدُونی: به من حسادت می‌کند
ینفر: آماز می‌کند، ورم	جیک جیک می‌کند	یعْصَمی: به حساب می‌اید
می‌کند	یصِری: می‌گراید	یعْطَهِی: پنهان می‌کند
ینفعی نمی‌پذیرد	یطلب: بخواهد	یدْعَغی: ادعا می‌کند
ینمی رشد می‌کند	یظْوَی: می‌پیماید	یسْدَكْرُنی: مرا به حاطر
یهدي: تقدیم می‌دارد	یظلَسْوَنَ: باقی می‌ماند،	می‌آورد
یهجنان کاری را می‌کنند	همچنان کاری را می‌کنند	یراق: ریخته شود
یهوي: فرود می‌آید	یظَهَرَ: نشان می‌دهد، آشکار	یرجِع: باز می‌گردد
یوم الحشر: روز قیامت	می‌کند	برده ردا: بسیار رفت و گشت
یوماً: روزی	یعْطَر: خوشبو می‌گرداند	دارد
یوماً واحداً: یک روز	یعْطِی: می‌بخشد	یرْشَح: ترشح می‌کند
	یعقل: مانع می‌شود	یرْضَی: خشنود است، راضی
	یعلو: اوچ می‌گیرد	است
	یعوص: زیبر آب می‌رود،	یزْجَسی: بسر می‌برد، می‌گذرد
	باید غوص نماید	یزْهِی: می‌نازد
	یُفَقِرُ: نیازمند می‌سازد	
	یُفَكِّرُ: فکر می‌کند،	

## فهرست منابع و مصادر

- ١- ابن عقيل شرح الفية ابن مالك، صيدا- بيروت ، المكتبة العصرية، ١٤٠٩ هـ.
- ٢- ابن منظور، لسان العرب، لبنان ، بيروت، دار صادر، بي تا.
- ٣- ابن هشام الأنصاري، شرح شذور الذهب ، الطبعة الأولى ،لبنان، مكتبة لبنان، ١٩٩٠م.
- ٤- ابن هشام الأنصاري، قطر الندى و بل الصدى، چاپ اوّل ،قم ، انتشارات سید الشهداء، ١٤٠٩هـ.
- ٥- ابن هشام الأنصاري ،معنی اللبیب، جاپ پنجم ،قم ،مکتبة سید الشهداء ١٤١٢ق.
- ٦- انزابی نژاد، رضا، گزیده کلیله و دمنه، تهران ،جامی، ١٣٧٥ش.
- ٧- الأنطاكي، محمد ،المهاج في القواعد والإعراب، چاپ دوم ،تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٨ش.
- ٨- ایانی، بهروز، کلیله و دمنه با مقدمه، تصحیح و تعلیقات، تهران، میراث مکتوب، چاپ اوّل ، ١٣٨٠ش.
- ٩- بدیع یعقوب، إمیل ،موسوعة الصرف والتحو، الطّبعة الأولى، بيروت ،دار العلم للعلایین ١٩٨٨م.
- ١٠- تقیه، محمد حسن، روش نوین تجزیه و ترکیب در زبان عربی، قم، دانشگاه قم، ١٣٨٠ش.

- ١١ - حسن، عباس، النحو الواف، الطبعة الثالثة، دار المعارف بمصر، بي. تا.
- ١٢ - الدَّحْدَاح، أَنطَوْان، معجم لغة النحو العربي، الطبعة الثانية، بيروت، مكتبة لبنان، ناشرون، ١٩٩٦ م.
- ١٣ - روشن، محمد، كليله و دمنه با انتقادات... تهران انتشارات اشرفی، چاپ دوم، ١٣٧٧ ش.
- ١٤ - سببويه، عمرو بن عثمان، الكتاب، القاهرة، مكتبة المخانجي ، ١٤٠٨ ق.
- ١٥ - الشرتوبي، رشيد، مبادئ العربية، قم، دار العلم، ١٣٦٨ ش.
- ١٦ - طبیبان، محمود، فرهنگ لاروس، تهران امیر کبیر، ١٣٦٧ ش.
- ١٧ - قریب، عبدالعظيم، كليله و دمنه، تهران علمي، ١٣٢٠ ش.
- ١٨ - معلوم، لويس، المتعدد في اللغة والأعلام، تهران، معراج، ١٣٦٧ ش.
- ١٩ - معین، محمد، فرهنگ معین، تهران امیر کبیر، چاپ نهم، ١٣٧٥ ش.
- ٢٠ - مینوی طهرانی، مجتبی، كليله و دمنه، تهران امیر کبیر، چاپ دهم، ١٣٧١ ش.



مكتبة لسان العرب

[www.lisanarb.com](http://www.lisanarb.com)

lisanerab.com رابط بديل



38

# ابيات كليلة و دمنة العربية

التأصيل والتشكيل والترجمة وشرح المفردات والإعراب

د . محمدحسن تقىي

Qom 2003



مكتبة لسان العرب

[www.lisanarb.com](http://www.lisanarb.com)

رابط بديل lisanerab.com

قيمة: ١٢٠٠٠ ريال

ISBN 964-94122-5-5



9 7 8 9 6 4 9 4 1 2 2 5 2